

تظاهرات عظیم کارگران در ترکیه

فهرست مطالب

آیا لیبی واقعا آزاد شد ص 2
سفید سنگ قربانیان زلزلی ص 32
گروه های حقوق بشری ص 8

سرگذشت پر مخاطره یک مهاجر
ص 9
تاریخ اسلام ص 27

اشغال وال استریت ص 29
معرفی یک سوسیالیست ص 21
ایران _ رجوی ص 11

شعر و ادبیات ص 22
معرفی یک کتاب سودمند ص 21
استیو جابز ص 4

شبکه لابی رژیم ایران و رهبری جنبش
در آمریکا

ویژه نامه ص 13/14
15/16/17/18/19/20

خانه ام ابری است مقاله ای از قرا گزلو
ص 30
تاثیر بحران اقتصادی در کانادا ص 28

واکنش مادر سهراب ص 5
کسی برای سرهنگ نمی گرید ص 10
تظاهرات علیه کارگران ترکیه ص 2

پرهیز میلیون ها ایرانی از پرداخت قبض
گاز ص 7
بنیاد پارسا ص 7
جشن برای مرگ یا سوگواری برای
آزادی ص 6

آیا لیبی واقعاً "آزاد" شد؟

سه شنبه, 08/03/1390 - 20:00

تقی روزبه



برقراری قوانین شریعت اولین دست‌آورد "انقلاب" لیبی! زنان ازاولین قربانیان "لیبی آزاد"! اسلام‌گرایان به‌اصطلاح معتدل متحدین جدید ناتو و قدرت‌های بزرگ برای کنترل انقلاب کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی!

از قدیم گفته‌اند سالی که نکوست از بهارش پیداست.

آیا همان‌طور که اوباما و دیگر شرکای جنگی‌اش در پی کشته شدن قذافی از لیبی آزاد سخن گفته و به سران دولت انتقالی و مردم لیبی تبریک گفته‌اند، به راستی لیبی آزاد شد و یا در مسیر آزد شدن قرار دارد؟ یا آنکه قدرت در بالاترین سطوح از چنگ دیکتاتور نگون‌بختی که دوران مصرف و عمر سیاسی‌اش به پایان رسیده بود و حاضر به پذیرش آن نبود به زور قوه قهریه خارج شد و به دست غارتگران و دیکتاتورهای جدیدی، در اتحاد تنگاتنگ با قدرت‌های بزرگ و شرکت‌های چندملیتی برای بلعیدن تمام‌عیار نفت لیبی جابجاشد و مردم هم در این میان نقشی جز پیاده نظام نداشتند؟

شیرینی کوتاه‌مدت

در ماجرای لیبی هم چنان باید با یک چشم خندید و با چشمی دیگر گریست. خوشحالی ناشی از سرنگونی یک دیکتاتور مادام‌العمر بجای خود امر فرخنده‌ای بوده و قابل درک است و شیرین. اما متأسفانه تمامی قرائن و شواهد نشان‌دهنده آن است که این شیرینی کوتاه‌مدت بوده و متأسفانه با تلخی فزاینده‌ای همراه است که هر روز هم بیشتر خواهد شد.

چگونگی سرنگونی یک دیکتاتور و بدیلی که قدرت‌های خارجی در زدوبند با رؤسای قبایل و دولتمردان سابق قذافی بجای آن ساخته پرداخته‌اند جای هیچ گونه امیدی برای آزادی و برابری و حضور و نقش مستقل مردم ز حمتکش و سرکوب شده لیبی باقی نمی‌گذارد.

مسدود شدن مسیر رهایی

قدرت‌ها و رسانه هایشان همواره می‌خواهند ما را در برابر انتخاب بین گزینه موجود (و چه بسا گزینه دیروزشان) و گزینه‌ای تازه که برای امروز خود تعیین کرده‌اند قرار دهند. آنها البته این سناریوی خود را در خلأ به وجود نمی‌آورند و در واقع بدون ورود مردم به میدان مبارزه و سوار موج آن شدن و جهت دادن به آن قادر به انجام آن نیستند. به این ترتیب این ناآگاهی و عدم آرایش مناسب صفوف مردمی است که بزرگترین دشمن خودی است که در اتحاد با دشمنان مردم سرنوشت سازی شوند.

در هر حال، آنها باین ترتیب مسیر گزینه سوم، گزینه رهایی، حاکمیت مردم بر سرنوشت خود را مسدود می‌کنند.

اما سنگ اندازی و بستن راه سوم یعنی گزینه حرکت مردم به سوی آزادی و برابری، حقانیتی برای آنچه صورت گرفته و در میان تلی از خون و ویرانی و خشونت زایمان یافته است، ایجاد نمی‌کند. چیزی نمی‌گذرد که نشاط و فرح ناشی از سرنگونی دیکتاتور پیشین و خاطره چهارشنبه روز جشن و پایکوبی جای خود را به دردهای روز افزون مولود برآمده از زایمان جدید می‌دهد.

این تجربه به خصوص برای کسانی که مرگ انقلاب ایران را در روز زایمان آن آزموده‌اند قابل لمس است. مردمی می‌مانند، آکنده از نفرت و حسرت و آرزوها و با مطالبات پاسخ نگرفته.

سناریوی قدرت‌های بزرگ

البته از زایمانی که قابله‌اش قدرت‌های بزرگ و جگنده‌های ناتو باشند بیش از این هم نمی‌توان انتظار داشت. هم چنان که فرجام این الگوها در عراق و افغانستان را دیده ایم. در افغانستان پس از ده سال جنگ و خونریزی نه فقط، چیزی حتی از نمایش دموکراسی صوری توسط گماشته شنگان وجود ندارد بلکه موجب برآمد مجدد بنیادگرایان طالبان نیز شده‌اند و حالا همین قدرت‌ها دارند عجز روز افزون خود را در مقابل با آن به نمایش می‌گذارند. اکنون افغانستان پس از ده سال اشغال و جنگ و لشکرکشی این قدرت‌ها به بزرگترین مرکز تولید و صدور مواد مخدر جهان تبدیل شده است. در لیبی دست به دست شدن قدرت در سایه حملات وحشیانه جنگنده‌های ناتو و بیش از همه توسط چهار قدرت آمریکا و انگلیس و فرانسه و ایتالیا با تخریب زیر ساخت‌های این کشور و کشته شدن 50 هزار نفر و دو بیست هزار زخمی (و در آخرین سناریو قتل عمد و سرشار از خشونت قذافی و پسرش بجای محاکمه قانونی آنها برخلاف مقررات کنوانسیون اسیران جنگی) بخشی از هزینه‌های زایمان لیبی نوین بود. در این سناریو قدرت‌های بزرگ از بالا فرمان و بمب صادر می‌کردند و از پائین مردم و جوانان لیبی به مثابه پیاده نظام و گوشت دم توپ مورد استفاده قرار می‌گرفتند.



آزار از هر دو سو

مطابق گزارش مدافعان حقوق بشر شکنجه و اعدام‌ها و اذیت و آزار مخالفان فقط توسط قذافی و نیروهای او صورت نمی‌گرفت، بلکه همزمان توسط اردوی مخالفان آن و مؤتلفین دولتهای غربی حتی قبل از کسب قدرت هم صورت می‌گرفت که این دولتها چشم و گوش خود را به روی همه آنها بسته بودند تا مبادا به برنامه "نجات لیبی" آسیبی وارد شود. چرا که برای خود آنها لااقل روشن بود که دموکراسی و حقوق بشر چیزی بیش از یک تن پوشش تزئینی برای استتار نیات واقعی اشان نبود.

تصاحب تمام عیار لیبی به مثابه یک کشور ثروتمند نفتی، کنترل فرایند انقلاب منطقه و پروژه خاورمیانه بزرگ ادغام شده و تحت سیطره بازار جهانی و شرکت‌های فراملیتی، هدف‌های اصلی را تشکیل می‌دادند. دستبوسی چندش آور و دادوستد سران همین قدرت‌های چهارگانه با دیکتاتور سابق لیبی یک روی سکه واقعیت است و جنگیدن آنها باهمان دیکتاتور از طریق بندوبست با سران قبائل و دولتمردان فاسد روی دیگر این سکه.

در این بازار مکاره هر کس که ذره‌ای شعار دموکراسی را جدی بگیرد، اگر از سرسپردگی‌اش به گفتمان سلطه سرمایه و دولتهای امپریالیستی و جهان خوار نباشد، تنها ساده لوحی مفراط خود را به نمایش می‌گذارد. همان کسانی که زمانی برای تأمین منافع خود به دستبوسی قذافی میرفتند، همانها نیز برای مصون ماندن از در دسرهای زنده دستگیر شدنش دستور قتل وی را صادر کردند.

نمونه‌هایی او سخنان رئیس شورای انتقالی لیبی

بخشی از سخنان تاریخی مصطفی عبدالجلیل رئیس شورای انتقالی لیبی درین غازی در طلیعه "لیبی آزاد" و به مناسبت حضورده‌ها هزار نفر چنین بود:

"از این پس قوانین بر اساس شریعت و دستورات قرآنی تنظیم خواهند شد."

"در کشور مسلمان ما، شریعت پایه و اساس تمام قوانین است. بنابراین تمام قوانینی که با اصول اسلامی همخوانی ندارند غیر قابل اجرا خواهند بود. وی سپس برای نمونه از قانون تک همسری که در دوران قذافی اجرا می‌شد انتقاد و از چند همسری حمایت کرد رئیس شورای انتقالی همچنین از حذف سودبانکی و اجرای بانکداری اسلامی خبر داد." (به نقل از بی بی سی و ارونیز)

این سخنان به خوبی نشان می‌دهد که دولت‌های غربی با چه کسانی و برای چه اهدافی به ائتلاف پرداخته‌اند.

اگر آنها در دوره جنگ سرد برای کنترل جنبش‌های اعتراضی و ایجا کمربند سبز بدور بلوک رقیب خود با بنیادگرایان ائتلاف کردند، اکنون نیز برای کنترل انقلاب کشورهای عرب و منطقه به ائتلاف با اسلام گرایان به اصطلاح معتدل تر از بنیادگرایان آن دوره، اما هم چنان طرفدار اسلام سیاسی و حاکمیت مذهب روی آورده‌اند. نمونه سناریوی آنها در لیبی و تونس و مصر همین را نشان می‌دهد.

سخنان رئیس دولت انتقالی در پی مرگ قذافی و در مراسم بزرگداشت لیبی آزاد برای هر کسی که گوشی برای شنیدن و چشمی برای دیدن دارد برآستی هشدار دهنده و تنبیه بر انگیز است. و جای هیچ توهمی را در ماهیت این نوع آزاد سازی و معنای تیریک سران قدرت‌های مهاجم برای تولد "لیبی آزاد و نوین" و معنای تأسیس دموکراسی مورد نظر آنان باقی نمی‌گذارد.

تداوم ناگزیر مبارزه

بزودی مردم لیبی آگاه خواهند شد که آزادی از شر قذافی به تنهایی برای دست یافتن به آزادی و برابری کافی نیست. آنها اکنون علاوه بر مستبدین با چهره‌ها و زشت‌های جدید، هم چنین باید با مطامع بی پایان دولت‌ها و شرکت‌های چندملیتی و بافروید بهمن اسلام سیاسی و قوانین ارتجاعی شریعت بر سرنوشت خود، و با انحصار قدرت توسط باندهای حاکم و فاسد سران قبائل و متحد دولتهای بزرگ به زور آزمایی پردازند.

مبارزه علیه استبداد و استثمار به پایان نرسیده است. آنها ناگزیرند برای نیل به اهداف خود با برپاتی جنبش‌های مطالباتی اشان راه دشوار و پر پیچ و خم پیشروی بسوی آزادی و برابری را با تکیه بر اراده از ادو آگاه خود آغاز کنند.

آری انقلاب لیبی در همان روز زایمان خود مصادره شده است.



لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

تورنتو		
-	50	خانم روشنک
-	20	خانم رویا
-	160	باقیمانده از پارتی روشنگر
-	20	آقای هادی
-	30	آقای صادق
-	50	آقای شیراوند
-	50	آقای الوند
-	25	خانم هما
-	25	سکولار سبز
-	110	آگهی
	540	جمع مبلغ

Publisher : Rowshangar

سردبیر: سیامک ستوده

Editor in Chief:Siamac So-tudeh

ویراستار: الماس شعار

Editor : Almas shoar

گرافیک و صفحه آرایی: سیمین رها

Graphic:Simin Raha

تیراژ: 7000

Editor : Almas shoar

Graphic:Simin Raha

تورنتو، مونترآل، اتاوا، نیویورک، هیوستون، دالاس نیوجرسی ویرجینیا آتلانتا
توزیع روشنگر در لوس آنجلس: شرکت کتاب

نماینده روشنگر در اروپا

آقای گودرز حسنوند

Tel: 49 - 178 - 7310 - 596

Goodarz Gondae <ggondae@yahoo.de>

گزارش مالی

مخارج این ماه \$1377 (\$1365 خرج چاپ، \$12 cvc
خرج ماهیانه حساب بانکی) بوده که با توجه به \$540
کمک مالی، \$837 کسری داشته ایم که با محاسبه \$1694
کسری از ماه قبل کل بدهی ما بالغ بر \$2531 می شود که
امید است با یاری خوانندگان رفع گردد.

آدرسهای تماس با روشنگر

چک کمک مالی خود را به نام روشنگر

و به آدرس های زیر ارسال نمایند.

و یا از شماره حسابهای زیر برای واریز کمک مالی خود استفاده نمایند.

کانادا

TD Canada Trust

Name: Roshangar

Acct. # 03152 004 79065218649

ABA (Rout No.): 026009593

Switch Code: TDOMCATTOR

آدرس پستی:

کانادا

CEES

P.O BOX 55338

300 Borough Dr.

Scarborough ON. M1P - 4Z7

CANADA

Tel : (905) 237-6661

rowshangar1@yahoo.com

 نشریه روشنگر نشریه ای است آگاهی دهنده، با نظرات، انتقادات و پیشنهادات سازنده خود به هرچه پر بار تر شدن آن کمک نماید. همچنین با کمکهای مالی خود به این نشریه، در این امر به ما یاری رسانید. روشنگر نشریه ای است مستقل که با کمکهای مردمی اداره می شود.

تظاهرات عظیم کارگران ترکیه علیه تغییر قانون کار توسط دولت



روز شنبه 8 اکتبر با فراخوان DISK(کنفدراسیون سندیکاهای کارگران انقلابی)، KESK(کنفدراسیون سندیکاهای زحمتکشان خدمات دولتی)، TTB (اتحادیه ی پزشکان ترک) و TMMOB (اتحادیه ی موسسه های مهندسان و معماران ترک) با شعار اصلی "ترکیه ی برابر، آزاد و دموکراتیک برای یک زندگی انسانی" یک گردهم آبی عظیم در شهر آنکارای ترکیه برگزار شد. تقریباً سی هزار نفر علیه اقدام AKP(حزب حاکم در ترکیه) برای حذف ضمانت پرداخت حق سنوات کار به کارگرانی که اخراج شده اند یا به دلایل مختلف از کار بیکار شده اند تجمع و راهپیمایی کردند. حذف این حق سنوات بخشی از پاکت قانونی جدید ترکیه است که قرار است از طرف دولت اردوغان به تصویب مجلس برسد. سندیکاهای کارگری و گروهها و سازمانهای چپ این برنامه و پاکت قانونی را حمله ای همه جانبه به حقوق کارگران و زحمت کشان تعبیر کرده اند. ساعت کار نامعین تر از سابق خواهد بود و سقف مرزها به نسبت منطقه-های متفاوت در نظر گرفته خواهد شد همچنین مدت اعتبار قرارداد های کاری بسته به خواست کارفرما تغییر خواهد کرد. طبق قانون فعلی که در دستور کار دولت قرار دارد کارگری که به طور مثال ماهانه 600 لیر دریافت می کند، موقع اخراج از کار پرداختی برابر با دست-مزد یک ماه کارگر به او به عنوان سابقه کاری انجام می-شود. اما بر اساس قانون جدید این پرداخت به شکلی انجام می شود که سی درصد به کارگر پرداخت می شود و سه درصد از هفتاد درصد باقی مانده به شکل سپرده در بانکی ذخیره میگردد تا بعد از بازنشستگی به کارگرپرداخت می گردد

تجمع معترضان در نیویورک در برابر خانه های ثروتمندان



برای چهار ماه تمدید کرده است. حداقل در ۲۹ شهر کوچک و بزرگ آمریکا حرکت های اعتراضی صورت گرفته است. قرار است روز شنبه تظاهرات مشابهی در شهر تورنتو در کانادا برگزار شود.

معترضان در برابر خانه های ثروتمندان سرشناس مانند جیمی دیمون از بانکداران بزرگ تجمع کردند

معترضان آمریکایی که در ۲۵ روز گذشته در وال استریت تجمع کرده اند، سه شنبه به سوی خانه تعدادی از ثروتمندان در نیویورک راهپیمایی کردند.

صدها نفر از شرکت کنندگان در حرکت "اشغال وال استریت" که از ۱۷ سپتامبر در اعتراض به وضع موجود در آمریکا و نفوذ شرکت های سهامی و بانک ها در منهنن تجمع کرده اند، در این راهپیمایی شرکت داشتند. خانه های روپرت مرداک غول رسانه ای آمریکا، جیمی دیمون از بانکداران بزرگ و دیوید کاک ثروتمند نفتی از مقاصد معترضان بود.

هدف از این راهپیمایی اعتراض به میزان کمتر مالیات پرداختی به وسیله ثروتمندان بود. ده ها نفر در بوستون بازداشت شدند معترضان با انقضای یک قانون محلی درباره دریافت ۲ درصد مالیات اضافی از میلیونرها اعتراض داشتند. همزمان، حرکات اعتراضی مشابه در سایر نقاط آمریکا ادامه دارد. پلیس بوستون، در ساعت های اولیه بامداد سه شنبه بیشتر از یکصد نفر از معترضان را بازداشت کرد. علت بازداشت این افراد تجمع در مکان های فاقد مجوز عنوان شده است. در واشنگتن، پلیس مجوز اقامت معترضان در یک پارک در نزدیکی کاخ سفید را .

«استیو جابز» رفت، استثمار هنوز جایز است!

مریم امیری ، خسرو صادقی بروجنی
منتشر شده توسط مجله هفته در مهر ۱۵



لویس هو، سخنگوی کمپانی، در پاسخ به سوالی مبنی بر دلیل تحقیر کارگران می‌گوید: ما به این کار صحنه نگذاشتیم و آن را تشویق نکردیم. در عین حال انکار نمی‌کنم که شاید با توجه به تنوع و کثرت نیروی کار، اتفاق افتاده باشد. ولی فعلاً در تلاشیم که شرایط را تغییر دهیم» او می‌افزاید: «ممنوعیت حرف زدن کارگران با هم به این خاطر است که ممکن است تمرکز لازم برای دقت در کار و رعایت نکات ایمنی برای خودشان را از دست بدهند». «ساکوم» (۱) می‌گوید این کمپانی در وهله اول با آوردن راهب‌ها برای دفع ارواح شیطانی، به موج خودکشی و اکشن نشان داد. «لونتین آرنوتس» یکی از مدیران ساکوم به روزنامه مردم می‌گوید: کارگران به خاطر دستمزدی اضافه کاری می‌کنند که به سختی می‌توانند با آن زندگی کنند و بطور غیرانسانی پایین است. «شرایط کار وحشتناک است، آنها زندگی اجتماعی ندارند. همه زندگی آنها در کارکردن در کارخانه خلاصه می‌شود، و فقط همین تقاضا برای آپد و آیفون افزایش یافته است، و حاصل این دشوارتر شدن شرایط کار در کارخانه‌های اپل است. از جمله استانداردهای رفتاری که اپل برای تامین‌کنندگان خود تعریف کرده است، رفتار توام با احترام و عزت با کارمندان است. ولی گویا این استانداردها در چین معنایی ندارد». درگذشت «استیو جابز» گرچه ضایعه‌ای بزرگ برای جهان علم محسوب می‌شود اما بی شک فقدان او چیزی از استثمار کارگران چینی شرکت اپل نمی‌کاهد و استثمار آنان از سوی این شرکت همچنان «جایز» تلقی می‌گردد.

پی‌نوشت :
۱- ساکوم، سازمان دانشجویان و دانش‌آموختگان علیه سوء رفتار شرکت‌ها می‌باشد که در سال ۲۰۰۵ در هنگ کنگ تاسیس شد .

استیو جابز، بنیانگذار شرکت کامپیوتری "اپل" (Apple) درگذشت. این خبر و حاشیه‌های آن در چند روز اخیر تقریباً تمامی رسانه‌ها را به تسخیر خود در آورده است. بی شک در عصری که انقلاب ارتباطات و اطلاعات در آن صورت گرفته است، درگذشت شخصی که سهم به سزایی در چنین پیشرفت‌هایی داشته است از اهمیت به سزایی برخوردار است و سرتیتر اخبار روزانه‌اش می‌شود .

اما چنین پیشرفت‌های سترگی دارای زوایای دیگری نیز می‌باشد که کمتر از آن‌ها سخن به میان می‌آید. بی شک پرداختن به این زوایای پنهان، در مرتبه‌سرای‌های مخاطبان رسانه‌های جریان رسمی یافت نمی‌شود و تنها کسانی که تسلیم هجوم تبلیغات سهمگین رسانه‌ای نمی‌شوند، قادرند ضمن شناخت چنین زوایایی، تحلیل درستی از آن‌ها ارائه دهند و به ریشه‌یابی آن‌ها بپردازند.

در دوره‌ای که در آن بسیاری از صاحب‌نظران مرگ طبقه‌ی کارگر را اعلام کردند و عصر دانایی محور را بشارت دادند، واقعیت‌هایی وجود دارد که چنین نظریاتی را به سخره می‌گیرد. این توسعه یافتگی مبنی بر توسعه نیافتگی‌ای است که درگذشت فردی چون استیو جابز تنها بهانه‌ای است برای پرداختن به گوشه‌هایی از آن‌ها .

امروز چین کارخانه تولید سرمایه‌داری است. کشوری که با جمعیت کارگری انبوه و ارزان قیمت خود، بهترین فرصت را در اختیار شرکت‌های چند ملیتی قرار داده است تا تولید محصولات خود را به آن جا منتقل کنند. نرخ استثماری که کارخانه‌ها و مراکز تولیدی این کشور وجود دارد با هیچ کجای جهان قابل مقایسه نیست اما همچنان الگویی موفق از رشد اقتصادی معرفی می‌شود. رشدی که کمتر مبنی بر توسعه‌ی رفاه همگانی بوده است و هزینه‌های انسانی زیادی را در پی داشته است. طی دو دهه اخیر، چین با اتخاذ سیاست‌های درهای باز اقتصادی و با تکیه بر ساختار سیاسی اقتدارگرای خود و با رشد اقتصادی عظیمی که داشته است مثال نقضی برای یکی از معروف‌ترین ادعاهای نولیبرالی مبنی بر همگرایی آزادی اقتصادی و سیاسی بوده است .

مقاله حاضر که ترجمه‌ای آزاد می‌باشد. به استثمار نیروی کار در کارخانه‌های تولید کننده محصولات شرکت «اپل» در چین می‌پردازد. علیرغم آگاهی شرکت‌های چند ملیتی از وجود چنین استثماری، هیچ گاه در برابر آن اقدامی جدی صورت نگرفته است تا کارگران ارزان چین، همچنان بهترین فرصت برای جبران تضادهای درونی نظام سرمایه‌داری باشند .

در سه ماهه نخست سال ۲۰۱۱، کمپانی اپل ۶ میلیارد دلار سود داشته است. با کارگران اپل در چین، رفتاری غیر انسانی- مانند ماشین- می‌شود.

تحقیق درباره شرایط کارگران چینی نشان داده که هزینه انسانی محصولات اپل -آیفون ها و ای‌پدها- که اکنون سراسر غرب را تسخیر کرده‌اند، تکان‌دهنده است. تحقیق توسط دو NGO انجام گرفته و نشان می‌دهد کارخانه‌های آپد و اپل در چین، کارگران را مجبور می‌کنند تعهدنامه‌ای را امضا کنند که بر طبق آن متعهد می‌شوند از اقدام به خودکشی خودداری کنند !

طی یک سال اخیر، دست‌کم ۱۴ کارگر در کارخانه‌های Foxconn تحت تأثیر شرایط دهشتناک کاری، دست به خودکشی زده‌اند. کارگران بسیار دیگری در کارخانه‌های تأمین‌کننده اپل در «شن‌زن» و «چنگ‌دو»، یا پس از اقدام به خودکشی، نجات پیدا کرده‌اند و یا پیش از آن، از اقدام به خودکشی آنها جلوگیری شده است. به دنبال موج خودکشی در سال گذشته، مدیران بند جدیدی به قرارداد کارگران اضافه کردند که در آن از کارگران تعهد می‌گیرند که اقدام به خودکشی نکنند، در غیر این‌صورت خانواده آنها حداقل خسارت قانونی را دریافت خواهند کرد. در تحقیقی که مرکز تحقیقات شرکت‌های چندملیتی روی ۵۰۰ هزار کارگر انجام داده، شرایط هولناک این کارخانه‌ها چنین گزارش شده است: -برخلاف سقف قانونی ۳۶ ساعت اضافه کاری درماه، اضافه‌کاری بیشتر از این میزان است و دریک مورد به ۹۸ ساعت درماه می‌رسد - در دوره‌هایی که تقاضا برای آپد افزایش می‌یابد، کارگران به ازای هر ۱۳ روز کار، یک روز تعطیل هستند .

-کارگرانی که بد کار کنند در مقابل همکاران خود تحقیر می‌شوند .

-حرف زدن برای کارگران ممنوع است، آن‌ها شیفت کاری ۱۲ ساعته خود را در حالت ایستاده می‌گذرانند.

«تعهد برای خودکشی نکردن» پس از این متداول شد که جامعه‌شناسان نامه سرگشاده‌ای به رسانه‌ها نوشتند و خواستار پایان دادن به این شیوه‌های کاری شدند. اما تحقیقات نشان داد بسیاری از کارگران هنوز در شرایط رقت‌انگیزی زندگی میکنند، برخی از آنها تنها یک بار در سال می‌توانند به دیدار خانواده‌ی خود بروند .

یکی کارگر زن می‌گوید: گاهی هم اتفاقی‌هایم وقتی پس از یک روز طولانی به خوابگاه باز می‌گردند، گریه می‌کنند. او می‌گوید ما را به طور غیرقانونی مجبور می‌کنند ساعتهای طولانی برای دستمزد پیاپی روزانه، که کمی بیش از ۵ پوند است، کار کنیم، با این حال در خوابگاه‌هایی اسکان داده شده‌ایم که در هر اتاق آن ۲۴ نفر زندگی می‌کنند .

در "چینگ‌دو"، با نقض بسیاری از استانداردهای رفتاری شرکت اپل، بین ۶۰ تا ۸۰ ساعت اضافه‌کاری درماه متداول است. همچنین در این تحقیق آمده است که کارگران ادعا کرده اند که اجازه ندارند با هم حرف بزنند. "فاکسکان" می‌گوید درست است که قانون، سقف اضافه‌کاری را زیرپا گذاشته‌ایم، ولی همه کارگران داوطلبانه و با رضایت اضافه‌کاری می‌کنند. حتی برخی از مدیران این کمپانی ادعا می‌کنند کارگران برای اینکه به خانواده‌هایشان غرامت هنگفتی می‌رسد، اقدام به خودکشی می‌کنند. بنا به توصیه جامعه‌شناسان، حصارهای توری ضد خودکشی دور تا دور ساختمان خوابگاه‌ها کشیده‌شد. فاکسکان می‌گوید «این خودکشی‌ها، چندین ماه هرکس را که با خانواده فاکسکان در ارتباط بود متأثر کرد، ما برخی از همکاران خود را در خودکشی‌های تراژیک از دست دادیم».

آموزش رانندگی

صادق

کلاس های تئوری و عملی
کامل

با برگ گواهی تخفیف بیمه

کلاس های فشرده عملی زیر نظر مربی

بیش از 17 سال تجربه رانندگی در کانادا

تلفن : 9635 - 830 - 416



واکنش مادر سهراب به گزارش احمد شهید

حضور دوباره مادران در پارک لاله

لیلا سیف الهی و ژیل کرم زاده مکوندی در دادگاه بدوی به چهار سال زندان محکوم شوند ولی هیچ جایگاهی در گزارش آقای شهید نداشته باشند؟!

همچنین آقای شهید اعلام کرده که تنها از طریق گفتگو با مقامات جمهوری اسلامی می‌تواند بداند آیا اظهارات مطرح شده در مورد نقض حقوق بشر در ایران درست است یا نه! ما از ایشان می‌پرسیم تا به حال چند بار مقامات جمهوری اسلامی در مورد نقض حقوق بشر در ایران در گفت و گو با گزارشگران سازمان ملل اعتراف کرده اند؟ ما به آقای شهید می‌گوییم جمهوری اسلامی زمانی می‌تواند راجع به نقض حقوق بشر نظر واقعی دهد که مردم هم این حق را داشته باشند تا آزادانه از حقوق و عقاید خود دفاع کنند.

مادران پارک لاله انتظار داشتند که پس از تحولات اخیر در ایران و منطقه و برآمد موج دموکراسی خواهی و آزادی طلبی، گزارشگر ویژه سازمان ملل نقش خود را بهتر از قبل ایفا کند و خط قرمزها را کنار بگذارد.

مادران انتظار داشتند که در اولین گزارش آقای احمد شهید، مساله کشته شدگان سال 1388 و دادخواهی مادران و خانواده های کشته شدگان لحاظ می‌شد.

مادران انتظار داشتند در این گزارش، حداقل اشاره ای به نقض گسترده حقوق بشر سی و سه سال حکومت جمهوری اسلامی و فشارهای بی حد و اندازه به مادران و خانواده های کشته شده ها می‌شد.

ما مادران پارک لاله انتظار داریم، صدای دادخواهی ما مادران و حامیان در گزارش های بعدی گزارشگر ویژه سازمان ملل شنیده شود. همچنین انتظار داریم به موارد گسترده و آشکار نقض حقوق بشر که در طی این سی و سه سال بر مادران و خانواده و حامیان رفته است و احتمالاً در گزارش های قبلی گزارشگران ویژه از جمله آقای گالیندوپل موجود است و به بایگانی سپرده شده است، نیز پرداخته شود.

مادران پارک لاله

سی ام مهر 1390



مادران و خانواده های داغدار؛

سازمان های و نهادهای بین المللی حقوق بشر!

جایگاه کشته شده های 33 سال گذشته و آزار و اذیت های وارده بر

مادران و حامیان در کجای گزارش آقای شهید قرار دارد؟

یک بار دیگر مادران پارک لاله در بعداز ظهر شنبه ای پاییزی در میان بهت و حیرت مردم حاضر در پارک، میدان آب نما را در سکوتی اعتراض آمیز دور زدند.

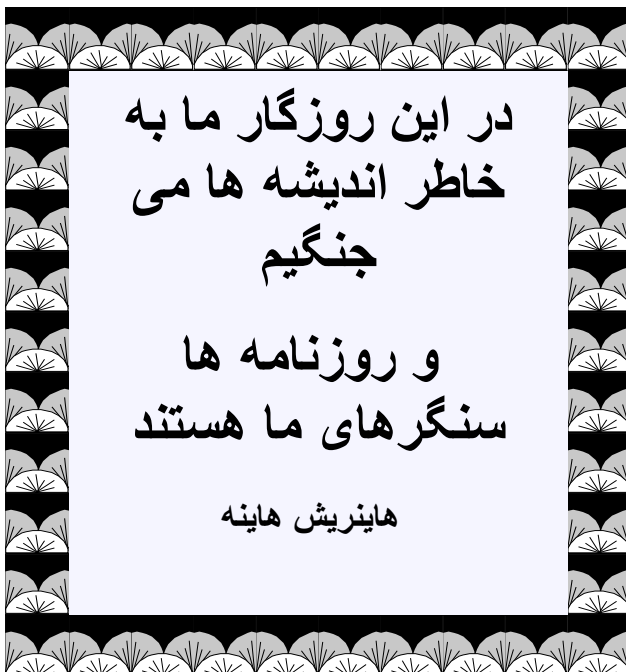
آنان این بار نه با لباس سیاه که با لباس های رنگین به نشانه شور و اشتیاق به ادامه مبارزه تا رسیدن به خواسته های خود به میعادگاه خود در پارک لاله بازگشتند. آنان باور دارند که برای رهایی باید راه های ناهموار و پر سنگلاخ را پیمود و در این راه هیچ هراسی به دل راه نمی دهند زیرا به انتخاب راه خود ایمان دارند.

ما مادران پارک لاله، جمعی از مادران و خانواده های جان باختگان و آسیب دیده گان در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی هستیم که با هدف دادخواهی خواسته های زیر را پیگیرانه دنبال می کنیم:

- 1- خواهان لغو مجازات اعدام و کشتار انسانها به هر شکلی هستیم.
- 2- خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی هستیم.
- 3- خواهان محاکمه عادلانه و علنی آمران و عاملان تمامی جنایت های صورت گرفته توسط حکومت جمهوری اسلامی از ابتدای تشکیل آن هستیم. ما مادران پارک لاله، اعدام های فردی و دسته جمعی در زندان ها؛ کشتارها و ترور های قومی، ملیتی، دینی، سیاسی، عقیدتی در خیابان ها؛ حمله به خانه ها، خوابگاه ها و محل های کار؛ ربودن، زندانی کردن و آسیب رساندن افراد برای کشتن اندیشه انسانی؛ شکنجه، اعتراف گیری، تجاوز و در نهایت سنگسار و قصاص را جنایت می دانیم و برای جلوگیری از تکرار جنایت و برای بهروزی انسان ها مبارزه می کنیم. ما مادران پارک لاله امروز دوباره در پارک لاله جمع شدیم تا نشان دهیم که هنوز هستیم و پیگیرانه خواسته های خود را تا تحقق تمامی آنها دنبال می کنیم.

پس از ماه ها انتظار، اولین گزارش گزارشگر ویژه آقای احمد شهید در مورد نقض آشکار حقوق بشر در ایران ارایه شد. هرچند خوشحالم که در این گزارش به حقوق از دست رفته بسیاری از انسان های آزادی خواه اعتراض شده است، ولی دریغ و درد که باز خودی و غیر خودی و تبعیض نقش خود را بازی کرد و با کمبودهای بسیار منتشر شد. مواردی که شاید بتوان گفت از مهم ترین و آشکارترین موارد نقض حقوق بشر حداقل در دو سال اخیر بوده است. مواردی چون کشتار انسان های بی دفاع و مورد تعرض قرار دادن خانواده ها و حامیان آنها.

آقای شهید در روش کار خود تاکید کرده که تمرکز اصلی تلاش هایش تهیه گزارش عادلانه و دقیق از وضعیت حقوق بشر در ایران است، آیا این عادلانه است که فقط در دو سال گذشته، تعداد زیادی انسان به جرم اعتراض به نقض اولیه ترین حقوق خود کشته، مجروح یا بیمار شده اند؛ تعدادی دست به خودکشی زده اند؛ تعداد زیادی به زندان افتاده و تحت بازجویی های پیاپی قرار گرفته و یا برای اعتراف گیری شکنجه شده و یا مورد تجاوز قرار گرفته اند و هیچ اشاره ای به آن ها نشود؟ آیا این عادلانه است که مادران و خانواده های کشته شده ها حتی اجازه برگزاری مراسم یادبود فرزندان شان را ندارند و باز هیچ اشاره ای به آنها نشود؟ آیا این عادلانه است که حامیان مادران داغدار تنها به جرم حمایت از انسانیت و حقوق بشری (حمایت از مادران عزادار) دایم تحت فشار نیروهای امنیتی قرار گیرند، زندانی شوند و تحت بازجویی و احضارهای مکرر قرار گیرند و هم اکنون نیز دو تن از آنها به نام خاتم ها



جشن برای مرگ یا سوگواری برای آزادی

احمد پرتوی



قذافی یک سرهنگ بود و با کودتا توانست حاکمیت دیکتاتوری قبیله ای در لیبی را بدست آورد. در تمام این مدت، اگرچه با فراز و نشیب، در خدمت نظام سرمایه داری بود. اما قذافی یک فرمانده نظامی، با تجربه 42 سال حکومت و ارتباط با تمامی سرویسهای اطلاعاتی روسی، اروپایی و آمریکایی بود. کسی که در چند حمله هوایی آمریکا به مقرش در طرابلس جان سالم بدر برده بود و مدتها به دلیل تهدید های آمریکا، فقط هنگام ملاقات با سیاستمداران خارجی، در انتظار عمومی ظاهر میشد. در طی بمبارانهای شدید طرابلس توسط ناتو، او توانست با پنهانکاری و محافظت های مورد نیاز، جان خود و پسرانش را که مسئولیتهای نظامی و امنیتی داشتند، حفظ کند. او کسی بود که ناتو و رهبران سیاسی آن آرزوی موشک باران محل اختفای او را داشتند و قذافی بهتر از هرکسی به آن آگاه بود. ماهواره ها و جاسوسان ناتو همواره در پی کشف محل اختفای او بودند. تا یکی دو روز قبل از سفر ناگهانی هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا به لیبی و ملاقاتش با رئیس شورای انتقالی لیبی! هنوز هیچکس از محل اختفای او اطلاعی نداشت. ماجرای تسلیم قذافی که توسط یکی از اعضای قبیله ای در سرت، به خبرنگاران گفته شده، شنیدنی است. نیروهای نظامی شورای انتقالی میگویند بعد از نماز صبح و طلوع آفتاب، یک کاروان اتومبیل از سرت خارج و به سمت غرب از شهر بیرون رفته و بعد از ساعتی مورد حمله جنگنده های فرانسوی ناتو قرار گرفت.



مشاهدات خبرنگاران از باقی مانده صحنه ی موشکباران کاروان اتومبیلها گویای شدت عمل آنان برای کشتن تمامی سرنشینان این اتومبیلهاست. قذافی توانست به اتفاق چند تن که شدیداً زخمی شده و زنده مانده بودند خود را در زیر یکی از آبروهای زیر جاده، از دید جنگنده ها پنهان کنند. بعد از پایان یافتن موشکباران، یک نفر از اعضای قبیله ای سرت با معرفی خود به مسئول یکی از واحدهای نظامی شورای انتقالی اطلاع میدهد، که قذافی در آن نزدیکی است و میخواهد خودش را تسلیم کند. و به دنبال آن، ماجرای تجاوز به او همراهانش و چگونگی کشتن وحشیانه آنها را خوانده و یا شنیده اید. ولی مطلب مهم اینجاست که پیرو توافق قبلی با شورای انتقالی لیبی، قرار بر این بوده که کاروان حامل قذافی و پسرانش با نصب پرچم سفید به قصد خروج از کشور، از شهرسرت خارج شوند. ولی اینکه چگونه یک روز قبل از اجرای این توافق، وزیر امور خارجه آمریکا یک سفر فوری به طرابلس کرده و قول پول و همکاری نظامی میدهد؟! بسیار جای سوال است. این ساده لوحی است که باور کنیم که قذافی در روز روشن ساعت حدود هفت صبح از شهر و بیابانی خالی که تحت نظارت ماهواره ها قرار دارد، از سرت، شهری که کاملاً محاصره شده و تمام تحرکات و ارتباطات آن کنترل میشود، بدون پوشش امنیتی، در قالب یک کاروان از شهر خارج شود. کینه و دشمنی باندهای سرمایه داری با مردم لیبی، و پنهان کردن روابط قبلی خودشان با قذافی، ضرورت کشتن قذافی را از قبل معین کرده بودند.

آنچه که مسلم است، جشن برگزار شده برای مرگ قذافی توسط رسانه ها و سیاستمداران سرمایه داری جهانی هیچ چیز غیر از جشن، برای سرکوب و نابودی زیر ساختهای اقتصادی و اجتماعی لیبی و برقراری دولتی بمراتب جنایتکارتر از قذافی نیست. ظاهراً قذافی با این استنباط که اشتباهات مورد حمله هوایی قرار گرفته خود را تسلیم کرده است. سؤال اینجاست که چرا نباید قذافی و اعضا شورای انتقالی که با هم همدست بوده و در جنایات آن دولت شریک جرم میباشند، محاکمه و جزئیات و دلیل کارهای آنان برای مردم لیبی و جهانیان آشکار شود؟

شعری از پابلو نرودا شاعر بزرگ شیلی

(۱۹۰۴-۱۹۷۳)

مترجم: مجتبا کولیوند

سؤال!؟



راستی الان هیتلر توی جهنم! با کدام کار اجباری

خونابه عرق می‌کند؟

آیا دیوارها را لمس می‌کند یا لاشه‌ها را؟

آیا او کشته‌هایش را از بوی گاز باز می‌شناسد؟

آیا او برای صرف غذا، خاکستر دریافت می‌کند

خاکستر آن همه کودک سوخته؟

یا این که دندان‌های طلا در دهان او می‌کوبند

دندان‌های طلای شکسته‌ی دیگران را؟

یا که برای خواب

او را روی سیم خاردار دراز می‌کنند؟

یا این که پوست او را خال می‌کوبند

برای روکش فانوس‌های جهنم؟

یا این که سگ‌های سیاه آتشین

مدام او را گاز می‌گیرند؟

یا او می‌بایست بدون وقفه - شب و روز -

سفر کند با اسیرانش؟

یا این که مدام بمیرد

- بی آن که اجازه داشته باشد، تا بمیرد -

برای همیشه زیر دوش گاز؟

برنامه های

سیامک ستوده

در کانال پیام افغان

در مورد کارگران

افغان در ایران

جمعه ها 8:15 و

یکشنبه ها 7 عصر

ایران

11.45 و 10.5

صبح تورنتو و

واشنگتن

تکرار: پنجشنبه و

جمعه 1.5 و 2.5

عصر ایران

5 و 6 صبح تورنتو

و واشنگتن

تکرار همه

برنامه ها در

www.mardomtv.com

تلفن تماس

905_237_6661

پرهیز میلیون ها ایرانی از پرداخت قبض گاز

کارشناسان پیش‌بینی می‌کردند که مصرف‌کنندگان، تنها با دیدن نخستین قبض‌های برق و گاز پی به شرایط جدید خواهند برد. درستی این پیش‌بینی کمی بعد روشن شد: بسیاری از مردم با دیدن قبض‌های جدید شوکه شدند. زن سالخورده‌ای در غرب کشور با دیدن مبلغ هنگفت قبض برق، سکتی کرد و راهی بیمارستان شد. در برخی شهرستان‌ها چون کرمانشاه مردم در اعتراض به افزایش بهای گاز در برابر شرکت گاز استان تجمع کردند.

احمد توکلی، رییس مرکز پژوهش‌های مجلس در زمان تصویب لایحه حذف یارانه‌ها از وزیر نیرو پرسیده بود: «اگر مردم مناطق فقیرنشین تصمیم بگیرند قبض‌های خود را پرداخت نکنند، آیا شما کاری می‌توانید بکنید؟»

صدها هزار خانواده ایرانی در حالی از پرداخت بدهی خود به شرکت گاز امتناع می‌کنند که مدیر عامل این شرکت، در بهار سال ۱۳۹۰ هشدار داده بود که گاز مشترکان بد حساب، در نوبت اول ۲۴ ساعت و در نوبت دوم ۴۸ ساعت قطع خواهد شد.

پایان



هزار تومان است.

بهای گاز مصرفی برخی خانوارها ده برابر شده است محمود احمدی‌نژاد شهریورماه امسال در همایش ملی جامعه اسلامی کارگران سراسر کشور، از سه برابر شدن مبلغ یارانه و توزیع ۱۲۰ هزار میلیارد تومان یارانه نقدی در آینده خبر داده بود.

شوگ قبض‌های جدید

حذف یارانه حامل‌های انرژی از ابتدا بحث آفرین بود و بسیاری

عماد حسینی، سخنگوی کمیسیون انرژی مجلس گفته که ۱ میلیون و ۶۰۰ هزار خانوار ایرانی به شرکت ملی گاز بدهکارند و از پرداخت بهای گاز مصرفی خود خودداری می‌کنند. حسینی افزوده که دولت برای پرداخت یارانه‌ها با کمبود منابع روبروست.

عماد حسینی در گفتگو با خبرگزاری مجلس اعلام کرده که دولت بیش از پنج ماه کسری بودجه برای پرداخت یارانه مستقیم به مردم دارد. او دلیل این کسری را عدم تحقق بخشی از درآمدهای پیش‌بینی شده دولت و بدهی یک میلیون و ششصد هزار خانوار ایرانی به شرکت ملی گاز دانسته و افزوده است: «وقتی این تعداد خانوار، بدهی خود به شرکت ملی گاز را پرداخت نمی‌کنند، به صورت طبیعی درآمدهای پیش‌بینی شده برای دولت تحقق نخواهند یافت.»

به گفته عماد حسینی، دولت در حال حاضر ماهانه "سه هزار میلیارد" تومان یارانه نقدی به مردم می‌پردازد. او با اشاره به خودداری برخی خانوارها از پرداخت گازبها پرسیده است: «وقتی درآمدهای دولت تحقق نیافته، چگونه می‌توان از سه برابر کردن یارانه نقدی سخن گفت؟»

روی سخن عماد حسینی به وعده دولت در مورد افزایش مبلغ یارانه نقدی ماهانه از ۴۵ هزار و ۵۰۰ تومان به ۱۳۰ هزار تومان است.

بهای گاز مصرفی برخی خانوارها ده برابر شده است محمود احمدی‌نژاد شهریورماه امسال در همایش ملی جامعه اسلامی کارگران سراسر کشور، از سه برابر شدن مبلغ یارانه و توزیع ۱۲۰

بنیاد پارسا، یکی از منابع مالی ناپاک تعطیل شد

حسن داعی

(مقاله اول: هواپیمای اسقاطی و نفوذ سیاسی. مقاله دوم: پایه‌های مالی سیاسی لابی طرفدار رژیم ایران)

اسناد داخلی ناپاک و بنیاد پارسا که از طریق دادگاه فدرال در اختیارم قرار گرفته اند نشان می‌دهند که نوشین هاشمی و بنیاد خانوادگی وی رابطه بسیار نزدیکی با عباس عدالت و موسسه وابسته به وی در ایران بنام "علم و دانش" داشته و به این موسسه کمک مالی کرده است.

عباس عدالت بنیانگذار سازمان لابی کاسمی است که بطور آشکار با دفتر احمدی‌نژاد همکاری می‌کرد و تحت نام صلح طلبی، خواستار برداشتن فشار و تحریم از روی جمهوری اسلامی بود.

(برای آشنائی با همکاری کاسمی با دفتر احمدی‌نژاد این مجموعه اسناد را مورد مطالعه قرار دهید) رئیس موسسه "علم و دانش" در ایران حائری یزدی است که از مقامات بالای دولت احمدی‌نژاد میباشد. (برای آشنائی با این موسسه و رابطه اش با رژیم ایران به بخش پایانی این مقاله نگاه کنید)

در آینده ای نزدیک، گزارش مفصلی تری در این زمینه بخصوص در مورد مذاکرات و بده بستان‌های پنهان بین دو کشور و نقش بنیاد راکفلر، موسسه وودرو ویلسون و نوشین هاشمی تقدیم خواهد شد. برای آشنائی اولیه با مذاکرات پنهان بین دو کشور می‌توانید مقاله "گفتگوهای پنهان بین آمریکا و جمهوری اسلامی" را مطالعه فرمائید.



بنیاد "پارسا" که از مهمترین حامیان سیاسی و مالی ناپاک و تریتا پارسا بود هفته گذشته طی بیانیه ای اعلام کرد که به فعالیت های خود پایان میدهد. آخرین کمک مالی این بنیاد به ناپاک در ماه مه گذشته به مبلغ 446 هزار دلار بود.

بنیاد پارسا در سال 2005 به ابتکار نوشین هاشمی و با کمک چند ثروتمند ایرانی- آمریکائی تأسیس شد و هدف آن، الگو برداری از نمونه های موجود در آمریکا مثل بنیاد راکفلر بود تا ضمن کمک به پروژه های خیریه و فرهنگی، بخش مهمی از بودجه خود را برای تأثیر گذاشتن روی سیاست خارجی ایالات متحده اختصاص دهند.

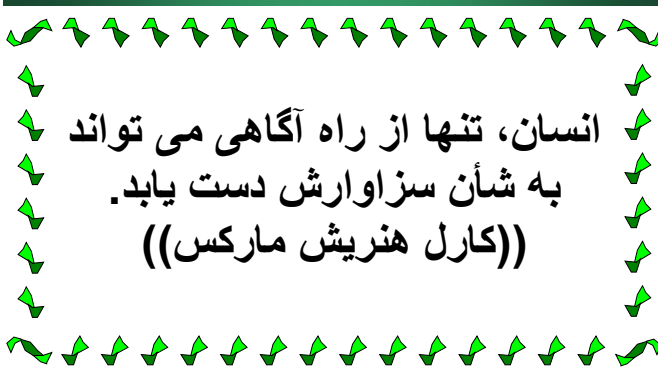
به گفته نوشین هاشمی، عدم استقبال جامعه ایرانی در آمریکا دلیل اصلی برای پایان دادن به کار بنیاد پارسا بوده است.

نوشین هاشمی که از سال 2003 بنیاد خانوادگی خودش بنام HAND را اداره میکند، از جدی ترین حامیان دوستی بین آمریکا با جمهوری اسلامی است و در کنار بنیاد راکفلر و موسسه وودرو ویلسون، در چهارچوب "مذاکرات غیر رسمی" بین ایران و آمریکا، فعالیت کرده است.

در همین راستا، نوشین هاشمی با استفاده از بنیاد HAND و بنیاد پارسا و همچنین با استفاده از نفوذ سیاسی خود، کمک های مالی و سیاسی قابل توجهی در اختیار تریتا پارسا و لابی وی در آمریکا قرار داده است.

بنیاد پارسا رابطه تنگاتنگی با دوقلوی خود در انگلستان یعنی "بنیاد ایران" داشت و قبل از توقف رسمی فعالیت های خود، نزدیک به نیم میلیون دلار به این موسسه کمک مالی کرد. "بنیاد ایران" در لندن، فعالیت های فرهنگی قابل توجهی دارد و رئیس آن وحید علاقبنده سرمایه دار معروف ایرانی است که به همراه برادرش حسن علاقبنده، صاحب پروژه های بزرگ مالی و تجاری در داخل کشور میباشد.

وحید علاقبنده سال گذشته بخاطر فروش غیر قانونی چند دستگاه بوئینگ به شرکت هواپیمائی ماهان، مجبور به پرداخت 15 میلیون دلار جریمه به آمریکا شد. برای آشنائی با برادران علاقبنده و رابطه آنان با بنیاد پارسا، این دو مقاله را مطالعه فرمائید:



انسان، تنها از راه آگاهی می تواند
به شأن سزاوارش دست یابد.
(کارل هنریش مارکس))

گروههای حقوق بشری کانادا خواستار دستگیری جرج بوش رئیس جمهور سابق آمریکا شدند



نوی همچنین اذعان کرد که دستگیری یک رئیس جمهور سابق آمریکا به احتمال زیاد موجب تنش و تیرگی روابط با دولت آمریکا می شود؛ ولی قدمهای اصولی و انسانی برداشتن به این گونه در دسرها و زحمتهای می ارزد. نوی گفت: بوش خیلی خوب به خاطر دارد که چگونه خود او اجازه ی استفاده از شکنجه را در بازجویی بازداشتی های مضمون به تروریست صادر کرد. وی گفت: مأمورین آمریکایی از روشهای متعدد برای شکنجه استفاده کرده اند از جمله کتک زدن و محروم کردن از خواب. او گفت: کارگزاران بوش به این اعمال وحشیانه عنوان "تکنیک یا متد بازجویی خاص" داده اند. اساس این به اصطلاح "متد" چیزی نیست به جز شکنجه. نوی اظهار داشت: سازمان عفو بین الملل لایحه ای به دفتر راب نیکلسون، وزیر دادگستری کانادا فرستاد و به این مهم اشاره کرد که دولت کانادا ملزم است که از قوانین بین المللی تبعیت کرده و تأکید کرده که تکنیکهای بازجویی مبتنی بر شکنجه به فرمان و تجویز مکرر شخص بوش بوده است. نوی میگوید تمامیت جنبش جهانی خواستار مقابله با این جنایتکاران است.

دفتر راب نیکلسون (وزیر دادگستری) تا کنون در این مورد هیچ واکنشی از خود نشان نداده و به تلفنهایی که شده و درخواست اظهار نظر کرده اند نیز پاسخی نداده است.

پرتو

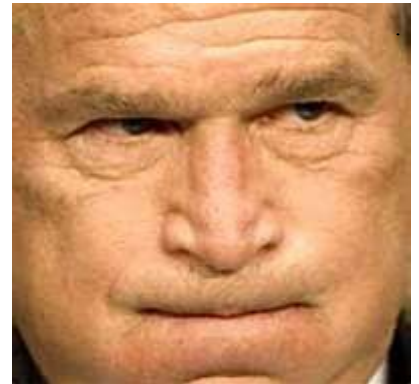
عقلانه و واقع بینانه نیست. ویا عده ای دیگر این روشهای به اصطلاح امنیتی دولت آمریکا را توجیه کرده و میگویند بعد از واقعه یازده سپتامبر، دولت آمریکا برای مقابله با تروریسم مجبور است چنین روشهایی را اتخاذ کند. نوی اظهار داشت که هیچیک از این ادعاها و بحثها از نظر اصول حقوق بشر و قوانین بین المللی توجیه پذیر نیست



در تاریخ 29 سپتامبر 2011 خبر گزاری کانادین پرس گزارش داد: جرج بوش، رئیس جمهور قبلی آمریکا قرار است به زودی به بریتیش کلمبیا در کانادا سفر کند. او به همراه بل کلینگتون رئیس جمهور اسبق ایالات متحده، برای شرکت در یک کنفرانس اقتصادی

به این استان میآیند. به همین جهت سازمان عفو بین الملل از دولت کانادا خواست تا جرج بوش را به جرم جنایتکار جنگی و به جرم دستور مستقیم به شکنجه انسانها، دستگیر کند. الکس نوی، دبیر کل سازمان عفو بین الملل کانادا اظهار داشت: زمانی که بوش به کانادا وارد شود، این مسئولیت بر عهده مسئولین دولت کانادا است که او را دستگیر و محاکمه کنند

بخش حقوقی سازمان عفو بین الملل مطرح میکند که هم قوانین حقوقی کانادا و هم قوانین حقوق بین الملل، هر دو ایجاب میکنند که جرج بوش به جرم جنایتکار جنگی دستگیر و محاکمه شود. الکس نوی گفت که خیلی ها ممکن است ایراد بگیرند که چون آمریکا یکی از متحدین قدرتمند کاناداست، بازداشت او به وسیله دولت کانادا



SELL YOUR HOUSE

For all it worth with lowest commission (As low as 0.5%)

When you list with Masoud you get:

- LOW COMMISSION (As Low As 0.5% Listing Agent Fee) for full MLS services
- Access to An Extensive Network of Qualified Buyers
- Your Property Marketed to Millions on different Websites
- Your Home Featured in Full Colour Print Ads, Flyers & Brochures
- Your Home Marketed to Thousands Through Direct Mail

Call Today For A Free Market Evaluation
No Cost • No Obligation

Call Me Direct At (416) 579-1860

KINGSWAY
REAL ESTATE BROKERAGE
Office : 905-268-1000

Not intended to solicit those currently under a Agency Agreement

Masoud Behbahani
Sales Representative





سرگذشت پر مخاطره یک مهاجر

در عبور از مرزها

قسمت پنجم یونان

حسن گلزاری



چند ساعتی با بیلماز به قمار خانه میرفتیم . من مینشستم و او مشغول بازی با پولهایی میشد که از من و امثال من گرفته بود. اسم “خانه مدرسه ای” را چندین بار در ترکیه شنیده بودم. در یکی از روزها محمد برادرزاده ام مرا به آنجا برد. مکان متروکی بود در گوشه ای از شهر، خرابه ای به مفهوم واقعی، مهاجرین روزها به دنبال کار بودند و شبها به دلیل قیمت بالای هتل ها به آنجا میرفتند و در میان کوهی از زباله و کثافت، کهنه پتویی بسرشان میکشیدند و کفشهایشان را بالشت میکردند و روی کارتونی میخوابیدند. برای رفع حاجت به بیابان های اطراف میرفتند. چنین افرادی عموماً آدمهای ولنگار و بی هدفی بودند که روزمره زندگی میکردند و غذاهای سازمان ملل در وسط میدان شهر می ایستادند. بعد از نهار به کنار دریا میرفتند و گاهی در طول ماه چند روزی کارهای متفرقه میکردند و نهایتاً اگر خوش شانس بودند با زنهای دو سه برابر سن خودشان آشنا میشدند و از طرف آنها حمایت میشدند و بد شانسهایشان نیز به سمت مواد مخدر و مافیا کشیده میشدند، برخی دیگر نیز با چندین نفر اتفاقی اجازه میکردند، سفت و سخت کار میکردند و بعد از پس انداز دو سه میلیونی راهی کشورهای دیگر اروپایی میشدند. کار دائم، درآمد خوب، و یک زندگی تثبیت شده و نرمال، در مجموع زمینه برای هر نوع زندگی مهیا بود. میتوانستی خوشبخت یا بالعکس بدبخت بشوی تا حدود زیادی به خود آدمها و موقعیت های مختلفی که در آن قرار میگرفتند بستگی داشت. در یکی از روزها پیرزن معتادی به بیلماز نزدیک شد و بعد از گفتگوی کوتاهی و گرفتن پولی دور شد. با سوالی از بیلماز فهمیدم که او زن محمد کوچولوی ایرانی قاچاقچی بود که در ترکیه به من گفته بود زنش یونانی و استاد دانشگاه میباشد. یکی از همسفرهایمان به نام خسرو بدون پرداخت پول بیلماز جیم شد. در یکی از روزها برای رفتن به منزل یکی از دوستان بیلماز که قبلاً قولش را داده بود آماده شدیم. بعد از خرید بلیط سوار اتوبوس شدیم و به سمت جزیره ای به نام “آناپسو” حرکت کردیم. تقریباً 70 درصد مسیر از کنار دریا بود. بعد از طی حدوداً دو و نیم ساعت راه به محل مورد نظر رسیدیم. مثل همه ی شهرهای دنیا آنجا نیز به دو بخش تقسیم شده بود، ساختمان های با شکوه و خانه های فقیر و بی رونق، شمال و جنوب، مهاجرین و شهروندان، و خلاصه تمامی عواملی که انسان ها را تکه تکه میکند، دریا پر از قایقها و وسایل تفریحی رنگارنگ و زیبا بود و آدم های خوشبخت با آرامش و طمانینه در کناره های آن آرمیده بودند. یک ساعتی به دنبال یافتن دوست بیلماز به نام ظفر کوچه پس کوچه های شهر را می گشتیم تا اینکه او را با ماشینش دیدیم که در انتظار ما کنار خیابانی پارک کرده بود. با همان نگاه اول میشد سرزندگی، زرنگی، غرور، و بالاتر از همه صداقت را در او دید. بعد از خوش ویش اولیه ما را سوار ماشینش کرد و بعد از دقایقی به منزلش رسیدیم. اولین چیزی که توجه مرا جلب کرد وجود تصاویر متعدد جانباختگان کرد در مصاف با دولت ترکیه همراه با نقشه ی بزرگی از مناطق کردنشین ترکیه، عراق، ایران و سوریه بود که به صورت کشور بزرگی رسم شده بود. بعد ها فهمیدم که ظفر فرزند میانه ی یک خانواده ی دوازده نفره ی کرد ترکیه بود. پدرش بنام محمود و مادرش به نام فخریه از مبارزین کرد بودند. در طی یورش شبانه ی مامورین

ذهنمان مرور میشد. بعد از عبور از بخش اعظمی از مسیر در یک قدمی رسیدن به هدف مواجه با معضل لاینحلی شده بودیم. فکری به ذهنم رسید. ساعت حرکت اتوبوس را میدانستیم. بهترین کار حضور در ترمینال بود، موقع حرکت اتوبوس بود. حدود 2 بعد از ظهر به سمت ترمینال رفتیم و به محض ورود متوجه حضور بیلماز شدیم. از خوشحالی سراز پا نمیشناختیم. موضوع را کوتاه و مختصر به او گفتیم. وی نیز از تصمیممان اظهار رضایت میکرد. بالاخره سوار آخرین اتوبوس رهائی و خوشبختی شدیم. من دیگر هیچ چیز نمیفهمیدم. سستی و بیحالی تمام وجودم را فرا گرفته بود. بهترین و لذت بخش ترین لحظات این سفر پر از رنج و درد فرا رسیده بود و من مشغول مبارزه با مرگ و زندگیم بودم. هیچ چیزی از گفتگوی اطرافیانم نمیفهمیدم. نیمه شب بود که به شهر باستانی آتن رسیدیم. شهر آتن همیشه برایم یاد آور شهر فلسفه و دانشمندان بوده است. افلاطون، ارسطو، سقراط سه نام بزرگی که نزدیک به دو هزار سال است جزو مشغله های ذهنی دانشمندان بوده اند. نئونهای رنگین شهر مرا به زندگی امیدوار میکرد. به جز آنها هیچ چیز دیگر مرا مشغول نمیکرد. بعد از رسیدن به هتلی که ظاهراً توسط دوستان بیلماز قبل از رسیدنمان رزرو شده بود سریعاً مرا به درمانگاه رساندند. به محض تزریق آمپولی حالم رو به بهبود میرفت. برادر زاده ام، محمد، حدوداً یک ماه قبل از من به یونان آمده بود. او نیز به محض شنیدن ورود من خودش را به درمانگاه رسانده بود. ظاهراً همسرم از ایران با موبایل بیلماز تماس میگیرد و او جریان مرا به همسرم خبر میدهد. آنطور که بعد ها شنیدم در ایران در میان خانواده و آشنایان غوغایی برپا میشود و شوکت همسرم با آشنایانمان در اروپا تماس میگیرد و از آنها خواهان کمک میشود. اما همانطور که گفتم من با تزریق آمپول و استفاده از قرص های تجویزی دکتر حالم خوب شد. به هتل برگشتیم و دو سه روزی درگیر تصفیه حساب پولهای وعده داده شده به قاچاقچی بودیم که باید از ایران حواله میشد. محمد و یوسف در حدود دو سه روز اول ورودمان مشغول کار شدند اما من چند روزی بیکار بودم. فرصتی شد تا داخل آتن، گشتی بزنم. شهری بود پر جنب و جوش و زنده اما نه چندان تمیز، تلفیقی از پیشرفت و عقب ماندگی، تلفیقی از نظم و بی نظمی، از امنیت و عدم امنیت، از دموکراسی کاملاً محتاط و لرزان تا آزادیهای اجتماعی بی حد و حصرش. “پلاتیا آمونیا” نام میدان معروفی ست در آتن همچون میدان انقلاب تهران. در آنجا همه چیز میبینی. از فروشگاه های لبریز از ثروت تا معتادین بی شمار، از ساختمان های باستانی و غول پیکر تا صف های طویل مهاجرین بخت برگشته و فواحش و معتادین برای لقمه غذایی از طرف ماشینهای سازمان ملل در گوشه ای از میدان، از تعقیب و گریز پلیس های آتن با دستفروشان سیگار تا فعالیت پر جنب و جوش قاچاقچیان آدم به اروپا و آمریکا. بیلماز چند روزی از من مهلت خواسته بود تا مرا پیش یکی از دوستان گردش ببرد. قبل از هر چیزی میخواستم تا موقعیت قانونی خودم را تثبیت بکنم به همین دلیل باید به مرکز پلیس آتن که در خیابانی به نام “الکساندر پولی” بود میرفتم. با راهنمایی های بیلماز و همینطور کمک محمد برادرزاده ام به آن مکان رفتم که مواجه با ازدحام جمعیت زیادی شدم. در آنجا برگه های شناسائی موقت 3 ماه ای برای هر مراجعه کننده ای میدادند که هر سه ماه یکبار به شرط عدم تخلف تمدید میشد. در حقیقت برگه ها ویزای موقت بودند که به حضور افراد در آتن جنبه ی قانونی میداد. بعد از یکی دو بار مراجعه بالاخره موفق به گرفتن برگه شدم. روزها را

اتوبوس ها را متوقف میکردند و بعد از سرکشی کوتاهی به درون اتوبوس ها و مکالمه ی کوتاهی با راننده، اتوبوس ها به مسیر خود ادامه میدادند. نفس در سینه هایمان حبس شد، در آستانه ی ورود به جهانی دیگر، بعد از عبور از میدان مین، در یک لحظه تمامی آرزوهایمان در حال از بین رفتن بود. مامورین بالا نیامدند، از همان پایین با نگاهی سریع دستور حرکت دادند. دوباره از عالم برزخ به دنیای خوشبختی برگشتیم. با حسرت مسافرین را زیر نظر داشتم. آخ که ثروت و رفاه چه کارها که نمیکند. با مشاهده ی سر و وضع یونانیها که غرق در زیبایی و آسایش بودند به قدرت و نقش قطعی و انکار ناپذیر مادیات در زندگی مردم بیشتر پی میبرد. اتوبوس از میان روستاهای بسیار زیبا و طبیعت سرسبز و شکوهمند به سمت کاوالا در حرکت بود. حدوداً ساعت 10 شب بود که به این شهر زیبا و رویایی رسیدیم. از داخل شهر باید برای رسیدن به تپه های اطراف که تقریباً همه چیز برای پذیرایی از توریستها در آنجا یافت میشد عبور میکردیم. شهر پر از توریست بود. به هر طرف نگاه میکردم بجز زیباییهایی شکوهمند طبیعت که با دخالت انسان زیباتر شده بود چیزی نمیدیدم. دریاچه ی بسیار بزرگ وسط شهر همراه با قایق های رنگارنگ و انواع و اقسام وسایل تفریحی وسط آب، مکان های عمومی بسیار وسیع رو به دریاچه برای رقص و موسیقی و شادمانی، تپه های سرسبز و پوشیده از درخت با آلاچیق های رنگین و امکانات مکفی برای سلف سرویس و هر آنچه برای زیست آدمی برای چند روز لازم میشد، یخچال، دستشویی، تختخواب، کمد و... جلوی یکی از مراکز تفریحی میز و صندلی های زیادی چیده بودند و دختران و پسران زیادی مشغول گپ و گفتگو باهم بودند. در یک لحظه همچون قرار از قبل هماهنگ شده ای همگی به سمت ما چرخیدند و با نگرانی مراقب حرکات ما بودند. از عکس العمل آنها تازه فهمیدیم که چه سر و وضع غیر معمولی داریم. به سرعت از آنجا دور شدیم و خودمان را به بالای تپه به یکی از آلاچیق های کاملاً پرت و دور افتاده ای رساندیم. شامی خوردیم و داخل یکی از توالت های عمومی نیمه کاره ای رفتیم. دستگیره ی در را از داخل بستیم و به حالت چمباتمه و تنگ هم سعی کردیم بخوابیم. سرمای گزنده ای تا صبح آزارمان داد. خوشبختانه کسی متوجه حضور ما در آنجا نشد. با سپیدی صبح به سرعت به سمت شهر راه افتادیم. سعی کردیم به فاصله ی نزدیک اما جدا از هم حرکت کنیم. بعد از دو سه ساعتی بیلماز با خوشحالی آمد و گفت که برای بعد از ظهر بلیط رفت به آتن را خریده اما تا بعد از ظهر باید داخل شهر برویم تا توجه کسی را جلب نکنیم. اوضاع جسمی من به شدت رو به تحلیل بود. معده ام هیچ چیزی را قبول نمیکرد به محض خوردن و نوشیدن بالا میاوردم. از شدت ضعف راه رفتن برام غیر ممکن شده بود. با حالی نزار روی نیمکتی نشسته بودم که متوجه نگاه های مشکوک چندین نفر شدم. به یوسف و بچه های دیگر که در چند قدمی من نشسته بودند اوضاع را گوشزد کردم. با رفت و برگشت چندین باره ی آنها مطمئن شدیم که خطر دستگیری تهدیدمان میکند. به سرعت تصمیم گرفتیم که از آن مکان دور شویم اما بیلماز پهلوی ما نبود و برای خرید رفته بود و مجبور شدیم بدون او تصمیممان را عملی کنیم. بعد از طی دو سه کیلومتری روی نیمکتی، به دور از هم در منطقه ی شلوغی نشستیم. کاملاً مستاصل و درمانده شده بودیم. بدون بیلماز حرکت به سمت آتن برایمان غیر ممکن بود. موقع خرید بلیط به احتمال زیاد لو میرفتیم و هیچکس حاضر به چنین ریسکی نبود. ده ها سوال بی جواب در

کسی برای سرهنگ نمی‌گرید

بهمن شفیق

22 اکتبر 2011

کلنل معمر القذافی یکی از آخرین بازماندگان نسلی از زمامداری بود که همراه با موج بیداری آفریقا به قدرت رسیدند. او بدون این که خود بخواهد سمبلی از این تاریخ بود. نسلی که با فانون و لومومبا در مبارزه با استعمار و برای استقلال شکل گرفته بود و با چهره‌هایی از قبیل جمال عبدالناصر و جولیوس نیه ره و قوام نکرومه و بن بلا و هواری بومدین شناخته می‌شد. در میان بازیگران این نسل قذافی شاید عقب‌مانده‌ترین و بدوی‌ترین و در عین حال غیر عادی‌ترین نماینده آن جنبش عربی – آفریقائی بود، اما زمانی نماینده آن جنبش و اکنون تنها بازمانده آن بود. جنبشی برای توسعه سرمایه داری با چهره ای بومی و لعبی «سوسیالیستی». بی دلیل نبود که دوران زمامداری همه نمایندگان این نسل برای کشورهايشان در عین حال دورانی از گسترش شبکه‌های تأمین اجتماعی نیز بود. نسل معروف به «سوسیالیسم آفریقائی.»

معمر القذافی سال 2011 همان سرهنگ چهل سال پیش نبود. کاریکاتوری از آن بود. اگر زمانی بی ثباتی وی در ارائه طرح‌های پی در پی وحدت با مصر و تونس و الجزایر متجلی می‌شد، از سالها قبل دیگر این بی ثباتی را در فرو رفتن به قالبهای متفاوت از شبیه مایکل جکسون تا پذیرش مهمانان خارجی در چادر صحرائشینی و حمایل و شمایل رؤسای قبیله ها می‌شد مشاهده کرد. اما به عنوان حاکمی از نسل نظامیان جوان، همان نسلی که نظریه پردازان سوسیالیسم روسی برای راه رشد غیر سرمایه داری به آن امید بسته بودند، قذافی هیچگاه نتوانست به مهره قابل اطمینانی برای رؤسای «جامعه بین‌المللی» بدل شود. در اوپک دولت او تقریباً همواره در جناح «بازها» قرار داشت و در مقابل عربستان و کویت قرار می‌گرفت و در فلسطین هیچگاه به سازش با دولت اسرائیل تن نداد. گناهای نابخشودنی. او حتی مرتکب این گناه نابخشودنی نیز شد که با اسلاميون نساخت و امام موسی صدر را سر به نیست کرد. هم برای رؤسای «جامعه بین‌المللی»، هم برای حکام عرب و هم برای سران جمهوری اسلامی، قذافی همواره «غیر خودی» باقی ماند. برای آفریقا اما غیر از این بود. قذافی تا به آخر به ایده وحدت آفریقا خیانت نکرد. به همین دلیل نیز اتحادیه آفریقا تمام تلاش خود را برای وارد کردن روندی مسالمت آمیز در جریان شورش لیبی و حفظ قذافی در ساختار قدرت در آینده لیبی به کار گرفت. تلاشی نافرجام. با سخنرانی دو سال قبل خویش در مجمع عمومی سازمان ملل، قذافی حکم قتل خویش را نیز صادر کرده بود و به غرب نشان داده بود که نمی‌تواند روی او حساب کند. او شورای امنیت سازمان ملل را «شورای ترور» نامیده بود. شاید برای لحظاتی این حاکم سالخورده فراموش کرده بود که دوران «نظامیان جوان»، دوران «سوسیالیسم آفریقائی»، دوران مبارزه ضد استعماری برای همیشه به پایان رسیده است. اما همین لحظات کافی بودند تا رؤسای «جامعه بین‌المللی» را به این نتیجه برسانند که در اولین فرصت پاسخ مناسب وی را بدهند. با قتل سرهنگ در صحرای سیرت، سران کاپیتالو-پارلمانتاریسم انتقام خود را از تاریخ نیم قرن مبارزه ضد استعماری در آفریقا گرفته اند. نمایش مضحک «دمکراسی در مقابل دیکتاتوری» تنها پرده ساتری است بر این انتقامگیری، پوشش ایدئولوژیکی است برای تحکیم پایه‌های نظام «کاپیتالو-پارلمانتاریستی.»

نه، پایان فجیع سرهنگ چیز ویژه ای ندارد. ویژگی در آن است که این پایان فجیع اعلام نمادین پایان تاریخ آن الگویی از توسعه بود که به طور عملی سالها قبل به پایان رسیده بود. قذافی شبی کمرنگ از این دوران بود. شبی که مدتها پیش از نبرد سیرت به زانو درآمده بود. سرهنگ هیولائی نبود که در هم شکسته باشد، نماینده بینشی بود که زمان آن به سر رسیده بود، خصمی ضعیف و ناتوان بود. و کسی که برای پیروزی بر خصمی ضعیف جشنی بزرگ بر پا میدارد، تنها حقارت خویش را به نمایش گذاشته است.

پایان

نه. کسی برای سرهنگ نمی‌گرید. تصاویر تنها تصاویر سرورند و شادی. اما تصاویر در عین حال تصاویر قساوت نیز هستند. قساوت این تصاویر اما تنها در آن نیست که مرگ مردی زخمی و ناتوان را در حافظه جهانیان ثبت می‌کنند. نه. جهان امروز سرتاسر شاهد چنین صحنه‌هایی است. تراژدی جامعه انسانی معاصر در این است که کشتن یک انسان امروز چیز غریبی نیست که احساس ویژه ای را برانگیزد. بشر امروز به این خو کرده است که از کنار چنین تصاویری به سادگی رد شود. شاید هم این مکانیسمی است که برای دفاع از خود و احساسش برگزیده است. با این همه تصاویر مرگ سرهنگ معمر القذافی، رهبر مادام العمر لیبی در بیابانهای سیرت تصاویری قساوت آمیزند. قساوتی که باید به مردم جهان نشان داده می‌شد تا در لابلای شیارهای مغز آنان پیامی قساوت انگیز را حک کند. نه، در مرگ سرهنگ قذافی هیچ قساوت ویژه ای نبود. این مرگی بود مثل هزاران و هزاران قتل روزانه دیگر در جهان امروز. قساوت اصلی در پیامی بود که در این تصاویر نهفته بود. تصاویر سیرت تصاویر پیروزی «دمکراسی» بر یک «دیکتاتور» بودند. قساوت اصلی در همین پیام است. پیامی که قرار است تاریخ را به گونه‌ای دیگر بنویسد. به گونه‌ای که در آن همه و هر چیزی که در برابر «دمکراسی» بایستد محکوم به سرنوشتی مشابه سرنوشت سرهنگ است. قساوت تصاویر سیرت در این است که یک بار دیگر و این بار در هیأت تصویر پایان تاریخ را جار می‌زند. فاتحان اصلی سیرت نه ارتش درب و داغان شورشیان، که جنگنده‌های فرانسوی و انگلیسی و پهپاد های آمریکائی اند. قساوت تصاویر سیرت در این پیامی است که در ورای این تصاویر به بیننده منتقل می‌شود. دقیقاً به همین دلیل است که همه مدیائی که از پخش تصاویر آزار یک گربه نیز خودداری می‌کنند، به نام ژورنالیسم رئالیستی تصاویر لینچ سرهنگ را تا جایی که می‌شد پخش کردند.

مرگ سرهنگ نقطه اوج بازی کثیفی را تشکیل می‌داد که همه چیز آن بر دروغ بنا شده است. ائتلافی از رجاله‌ها و اوباش که سوار بر موج انقلاب نان و آزادی در مصر و تونس نام «انقلاب» بر خود گذاشت، «انقلابیونی» که سابقه انقلابیگری شان به دلالتی برای همان سرهنگ اکنون معدوم شده و کار چاق کنی برای طالبان و اخوان المسلمین بر می‌گشت و متحدانی در غرب که خود را سران مبارزه برای «آزادی و دمکراسی» می‌نامند و بیش از حلقه به گوشان

حقیری برای بازارهای سرمایه نیستند. و در نقطه مقابل؟ در نقطه مقابل دیکتاتوری مخوف که بیش از 42 سال است که ملت خود را به زنجیر کشیده است. اما آیا حقیقتاً سرهنگ به خاطر آن مجازات می‌شد که دیکتاتور بود؟

سرهنگ معمر القذافی حاکمی مستبد بود. آری این واقعیت است. اما این تنها بخشی از واقعیت سرهنگ قذافی است. دوگانه «دمکراسی» و «دیکتاتوری»، این دو گانه خیر و شر، فقط برای فروکردن این دروغ بزرگ در کله جهانیان ساخته شد که «راه دستیابی به سعادت در پیوستن به اردوی کاپیتالو-پارلمانتاریسم» است و بس. برای تزریق این فریب ساخته شد که پایان راه چیزی نیست جز «دمکراسی». بازگشتی به «پایان تاریخ.»

اما سرهنگ قذافی برای این مجازات نشد که مستبد بود. اگر چنین بود، نوبت سرهنگ باید بسیار دیرتر از شاه سعودی فرا می‌رسید. سرهنگ حتی برای آنچه که متهم به ارتکاب بدان بود مجازات نمی‌شد. همه آن اتهامات دروغین لاکربی و حمایت از تروریسم و غیره را همین فاتحان امروزی بر او بخشیده بودند و سرهنگ ساده لوحی که شعور سیاسی وی هیچگاه تا حد شعور یک رهبر سیاسی جامعه‌ای امروزی ارتقا نیافت،

، این را در نیافت که او در حال بازی دادن دیگران نبود، بلکه دیگران بودند که در حال بازی دادن او بودند. جرم سرهنگ در این نبود. با سرهنگ قذافی دوره ای از تاریخ آفریقا و جهان عرب بود که بر صندلی متهم نشسته بود. سرهنگ تاوان این را پس داد

دستگیر و همان شب به دار آویخته میشوند. یکی از برادرانش سالیان درازی بود که در زندانهای ترکیه به سر میبرد و برادر دیگرش خلیل از زندان فرار و اینک در یونان زندگی میکرد. خواهر و برادر دیگرش هنوز در ترکیه زندگی میکردند. ظفر نیز 12 سالی میشود که در یونان میباشد. بعد از اعدام والدینش بطور قاچاق به ترکیه میرود. دو برادر و دو خواهر خردسالش را به دشواری به نزد خودش میآورد و اینک مسولیت 5 نفر را همراه همسفرش سوفیا که اهل یونان بود به عهده داشت. به دلیل تسلطش به زبان یونانی و همینطور انگیزه ی زیاده در مبارزه ی با ترکیه خانه اش و خودش تقریباً بطور دائم در اختیار کرد ها بود به همین دلیل با همسرش مدام مشاجره داشت. چندین بار تا مرز جدایی رفته بودند بعد از حدودا یکماه دوری از محیط خانه و خانواده احساس آرامش و نشاط میکردم. به دلیل قرابت فرهنگی و رگه های عمیقی از آرمانها و افکار اجتماعی در این خانواده خودم را به آنان نزدیک احساس میکردم . تعصب بسیار شدید ناسیونالیستی و احساس اینکه تقریباً تقریباً خودشان را قبل از اینکه با انسانیتشان تعریف کنند با کرد بودنشان تعریف میکردند مرا بسیار آزار میداد

ناتمام



ایران، رجوی- رجوی ، چلبی است

مجید آذری

mjazari7@yahoo.com

رجوی است. فرقه رجوی معتقد است که مارکسیست ها که خط رهبری مجاهدین را در دست داشته دست به ترور مستشاران آمریکایی میزدند. یکی نیست بپرسد که چرا شما اسم مجاهد را از اول تا به امروز یدک میکشید. این یعنی هم از آخور و هم از توبره خوردن. یعنی هم تاریخ " پر افتخار مجاهد " را از اول تا به امروز قبول داشتن و هم ترور هارا محکوم کردن.

2- فرقه رجوی در زمان انقلاب 57 از خمینی و حکومت اسلا میش صد در صد حمایت میکرد. رجوی خطاب به خمینی اظهار داشت که اگر امام اجازه دهد ما در عرض 24 ساعت قاتله کردستان را فرو میخوابانیم. و در جنگ خمینی علیه صدام آمریکایی شرکت داشت. راهپیمایی مجاهدین تا لانه جاسوسی آمریکا که بنا به دعوت خمینی ترتیب داده میشد شرکت میکردند و صدای دشمن شکن مجاهد که با شعار " مرگ بر آمریکا" " مرگ بر اسرائیل" در اطراف لانه جاسوسی شنیده میشد.

امروز فرقه رجوی مدعی است که هرگز سازمان مجاهدین یک سازمان ضد آمریکایی و طرفدار حکومت خمینی نبوده است.

3- فرقه رجوی معتقد است که این فرقه از بدو تاسیس یک سازمان سکولار بوده و هنوز هم هست.

سوال : کدامیک از موارد ذیل نشان از سکولار بودن فرقه مجاهد است؟

الف : شعار " حکومت عدل علی ، با انتخاب رجوی"

ب : مقتعه های اسلامی رهبران و اعضای مجاهدین مونث

پ : سینه زنی مجاهدین در دو صف مختلف مونث و مذکر مجاهد در حرم مطهر سید الشهدا و حضرت رقیه برای حاجت گرفتن.

ج : هوا داری مجاهد از خمینی و حکومت اسلامیش در زمان انقلاب و بعد از آن

د: شرط عضویت در فرقه مجاهد مسلمان بودن عضو میباشد.

جواب مجاهدی : همه موارد بالا

4- فرقه رجوی درست بعد از یک سال که در صف خمینی علیه صدام آمریکایی میجنگید یکدفعه سر وکله اشان در صفوف صدام حسین پیدا شد و بر علیه حکومت دجال خمینی میجنگیدند(البته با پول و توپ و تانک صدام آمریکایی). رجوی از همه هوادارانش در داخل و خارج ایران خواست که هر طور که میتوانند به عراق بیایند و در صف صدام آمریکایی با خمینی دجال مبارزه کنند.



نمیکنید؟ ژنرال آمریکایی در جواب گفت: درست است که مجاهدین جزو نیروی تروریستی دولت آمریکا است ولی ما در عراق به اینان فعلا احتیاج داریم. مجاهدین تروریستهای محبوب ما هستند. اینان کاری برای ارتش و سازمانهای جاسوسی ما میکنند که ما در حالت عادی نمیتوانیم بکنیم. اینان مسئول کارهای کثیف ما هستند که ما نمیخواهیم دست خود را بدان آلوده کنیم.

گویا امروز فرقه مجاهد به پاس خدمت به ارتش و سازمانهای جاسوسی آمریکا اجازه یافته که از گردن آنان محفوظ بماند و حتی بتواند در کردیورهای مجلس و دیگر ادارات آمریکا لابی گری کند تا کاملاً از لیست تروریستی ارباب جدید در بیاید. اما تاکنون موفق نشده. اگرچه حمایت راست ترین و نظامی ترین جناح هیئت حاکمه آمریکا را بدنبال خود دارند. به این میگویند سیاست رام کردن آمریکا که مجاهدین در آن متخصص اند.

این در حالیکه نیروهای تروریستی در لیست دولت آمریکا حتی در خارج خاک آمریکا هم در امان نیستند و توسط سازمان سیا و ارتش آمریکا ترور میشوند.

فرقه مجاهد فعلاً دارد با پولهای صدها میلیارد دلاری دوران صدام در دولت آمریکا لابی گری میکند و برای خودش در خارج کشور جمعیت کرایه ای و ساندیس فراهم میکند تا به دولت آمریکا بقبولاند که در صورت حمله نظامی آمریکا به ایران، مجاهدین از منافع دولت آمریکا صددرد صد حمایت میکنند.



در آخرین تظاهرات کرایه ای مجاهدین در نیو یورک، یک مقام سابق ارتش آمریکا اذعان داشت که ما نبایست از مجاهدین واهمه داشته باشیم اینان یک نیروی ضد کمونیست و حامی منافع آمریکا هستند و هر چه زودتر باید از لیست تروریست وزارت خارجه آمریکا در بیایند.

مجاهد -فرقه هزار چهره

کمتر فرقه یا سازمانی در ایران میتوان پیدا کرد که مانند فرقه رجوی در عرض مدت نه چندان بلندی مواضع سیاسی خود را بتواند 180 درجه تغییر دهد و خیلی گردن کلفتتر از گذشته بر سر مواضع خود بایستد و از مواضع گذشته و حال (هردو) در یک زمان دفاع کند.

1- بر هیچکس پوشیده نیست که سازمان مجاهدین از بدو تاسیسش یک سازمان مسلح بود که فلسفه وجودیش در راه مبارزه با دیکتاتوری شاه و اربابش امپریالیست آمریکا بنا نهاده شد بود . این سازمان کار اصلی اش در ایران ترور مقامات دولتی رژیم شاه و مستشاران آمریکایی بود.

امروز فرقه رجوی مدعی است که هرگز دست به ترور هیچ مقام و مستشار آمریکایی نزده و این یک شاخه بر علیه فرقه .



مقدمه:

هنوز هم کسانی در آپسوزیون جمهوری اسلامی یافت میشوند که همان حرف های قدیم را تکرار میکنند. مثلاً میگویند نبایست نیروی مخالف جمهوری اسلامی را مورد انتقاد و یا محکوم کرد . بنظر اینان بالاخره این نیرو مخالف جمهوری اسلامی است و دارد با جمهوری اسلامی مبارزه میکند. این نوع بحث ها در زمان قبل از انقلاب 57 ممکن بود انقلابیون واقعی را گول بزند . اما امروزه مشخص شده که نیروی مخالف رژیم حاکم ممکن است از جنس خود رژیم حاکم و حتی بدتر از آن هم باشند.

قبل از انقلاب 57 چون خمینی با رژیم شاه مبارزه میکرد همین کافی بود که دیگر کسی او و ایندولوژی او را مورد انتقاد قرار ندهد. امروزه هم کسانی هستند که معتقدند مثلاً نبایست فرقه مجاهد را محکوم کرد بخاطر اینکه این فرقه با جمهوری اسلامی حتی مبارزه مسلحانه هم کرده است. غافل از اینکه حکومت مجاهدین و خمینی دو روی یک سکه اند. مبارزه با جمهوری اسلامی جدا از مبارزه با حکومت طالبانی و مجاهدینی نیست. همانطور که مبارزه با حکومت شاه جدا از مبارزه با ارتجاع اسلامی خمینی نبود . اما متأسفانه هنوز هم کسانی هستند که دارند تاریخ را تکرار میکنند. باید با قاطعیت آپسوزیون ارتجاعی جمهوری اسلامی را افشاء کرد. اگر بتوان گفت که مجاهدین دارند با جمهوری اسلامی مبارزه میکنند و نبایست آنان را مورد انتقاد قرار داد و محکوم کرد، با همین منطق میتوان گفت که جمهوری اسلامی و طالبان هم دارند با آمریکا مبارزه میکنند، و باید افشاء و محکوم نشوند.

مردم ما در ایران با میلیونها نفر شکنجه و اعدام و زندان و شلاق و یک جهنم تمام عیار جمهوری اسلامی، باید حداقل این درس را بگیرند که دیگر تاریخ را تکرار نکنند. و آن درس این است که آپسوزیون جمهوری اسلامی میتواند از جنس خود جمهوری اسلامی باشد و باید همین امروز افشاء شود .

مجاهد آمریکایی شده

در ماههای قبل از حمله نظامی دولت آمریکا به عراق، نیروهای انقلابی به فرقه مجاهد اخطار کردند که هر چه زودتر هوادارانشان را از عراق بیرون بیاورند، اما رهبری فرقه مجاهد همچنان خواهان باقی ماندن نیروهایش در عراق و اشرف بود. گویی اینان سند شش دونگ اشرف را در صندوق مجاهد قایم کرده بودند و در صورت اعتراض آمریکا و دیگر متجاوزین به خاک عراق میخواستند این سند را ارایه دهند و از گردن محفوظ بمانند.

حمله نظامی آمریکا شروع شد و در همان روزهای اول صدها مجاهد به خاک و خون کشیده شدند(البته آنها یک شهید شدند الان در بهشت بسر میبرند)

یکسال و اندی از تجاوز نظامی گذشت ، در اروپا چند خبرنگار از یکی از بلند پایگان و ژنرال آمریکا پرسید: که چطور است شما مجاهدین را که یک نیروی تروریستی است، در عراق قلع و قمع

جان تایماز را نجات دهیم

تایماز برای غلبه بر سرطان، نیاز به پیوند مغز استخوان دارد

Help Save Tymaz

Tymaz needs bone marrow transplant to fight cancer

جمعه 4 نوامبر در اتاوا

Friday, Nov. 4, 2011

10:00am – 5:00 pm at the Atrium

Carleton University in Ottawa

شنبه، 05 نوامبر در مونتال کانادا

از ساعت 11 تا 18 در "انجمن دانشجویان فارغ التحصیل دانشگاه

کنکوردیا" واقع در 2030 خیابان "مک کای" با همکاری "هما کبک"

برگزار می شود.



تنها با یک آزمایش ساده بزاق دهان می‌توانید در لیست اهداکنندگان مغز استخوان و سلول بنیادین ثبت نام کنید تا در صورت سازگار بودن، به یاری تایماز یا بیماران دیگر بیایید.

فقط کافی است سن شما بین 17 تا 50 سال باشد و تحت پوشش بیمه درمانی استان انتاریو (OHIP) باشید.

اگر تا کنون ثبت نام نکرده اید، لطفا در یکی از برنامه های onematch که ذیلا ذکر شده شرکت نمایید. اگر قادر به حضور در این برنامه ها نیستید، لطفا برای ثبت نام اینترنتی به وبسایت www.onematch.ca مراجعه کنید.

Advanced Computer



انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

فروش، تعمیر و تدریس

New & used

By Appointment only

نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل

- خدمات و کرایه سیستم صوتی
- عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم

XBOX 360 & Ps3

تعمیر و فروش اکس باکس و پلی استیشن

LCD projector, Camera & Sound Systems Rental



بابک یزدی

جنب پلازای ایرانیان

تلفن های تماس:

(416) 759-3396

(416) 471-7138

6061 Yonge St Suit: 1004

Website: www.advancedcomputer.info

Email: advanced.computer@live.com

or babakyazdi@yahoo.com

5

5- این روزها فرقه مجاهد به رهبری رهبر غیب شده مجاهد، تمام آرزو و آملش این است که هر چه زودتر از لیست تروریستی دولت آمریکا در بیاید تا بتواند در نقش چلی ایران برای دولت آمریکا خدمت کند. اخیرا مجاهدین به دولت آمریکا اعلام کرده که میتوانند مانند رهبران جدید لیبی بعد از سرنگونی رژیم آخوندی در ایران خدمت کنند.

زندان اشرف

چند هزار نفری که در شهر اشرف به خاطر سیاست های ارتجاعی و ضد انسانی مجاهد به دام افتاده اند، برای رهایی آنان نبایست به فرقه مجاهد و سیاست هایش دلخوش کرد. رهایی این انسانها از زندان و شکنجه گاه و قتلگاه اشرف را نبایست به فرقه مجاهد واگزارد. فرقه مجاهد خود یکی از مسئولان اصلی این جنایت و تراژدی انسانی است. باید با کمک سازمانهای انساندوست بین المللی این انسانها را تک تک ویا گروه گروه از این زندان مجاهد رها ساخت. کسانی که خود زندان اشرف را بوجود آوردند نمیتوانند این زندان را خراب کنند. فرقه مجاهد با نگهداری و حفظ "حرمت اشرف" و شهید سازی، میخواهد با جان این انسانها در سطح بین المللی معامله کند. باید این تاکتیک مجاهدینی را خنثی کرد.

ممکن است هواداران مجاهدین، مانند گذشته، از درج این مقاله انتقادی در روشنگر معترض ما شوند. ما از آنها دعوت می نمایم نظرات خود را در رد مستدل مقاله بالا، اگر معترض آن هستند، برای درج در روشنگر ارسال نمایند.

تنها با کمک
حس آزادی است
که جامعه میتواند
بار دیگر به
اجتماع انسانی
تبدیل شود
که
برترین نیاز خود،
یعنی
تشکیل يك دولت
دموکراتیک را
متحقق سازند

((کارل هنریش مارکس))

گفت آن یار کز نوکشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدای کرد

ویژه نامه شماره 52

ماهنامه روشننگار . سال پنجم . ویژه نامه نوامبر 2011

شبکه لابی رژیم ایران و رهبری جنبش در آمریکا

نویسنده: حسن داعی - 6 آگوست 2009 <http://www.iranianlobby.com>

روز شنبه 25 جولای، هزاران نفر در دهها شهر جهان برای همدردی با مردم ایران گرد هم آمدند. اما آنچه در آمریکا گذشت و تلاشی که از سوی لابی رژیم ملایان برای کنترل و هدایت این جنبش انجام گرفت، یکی از برگ های سیاه مبارزات ایرانیان در خارج از کشور است. در آغاز از خوانندگان درخواست میکنم که به این ویدیوی کوتاه نگاه کنید. که آدرس آن در زیر این صفحه آمده است. بابک طالبی، یکی از بنیانگذاران شورای نایاک، در حال رهبری تظاهرات واشنگتن است. نایاک، لابی رژیم ایران در آمریکاست. در این ویدیو، مشاهده میکنید که طالبی برای اخراج هموطنانی که با پرچم ایران حضور یافته اند دست به دامن پلیس می شود. تریتا پارسی، رئیس نایاک نیز در تظاهرات حضور دارد.



این حادثه شرم آور یک نمونه مجزا و منحصر بفرد نیست. در لس آنجلس، علیرغم آنکه دهها هزار ایرانی مخالف حکومت و مخالف همین لابی زندگی میکنند، تظاهراتی در صحن دانشگاه انجام گرفت که گرداننده آن **مازیار جبرانی** بود. وی عضو هیئت مشاوران نایاک می باشد. صدا البته، اکثر شرکت کنندگان در این تظاهرات، هیچ شناختی از نایاک و رابطه جبرانی با آن نداشتند. در سانفراسیسکو نیز دوستان تریتا پارسی که در کمیته برگزاری تظاهرات حضور داشتند، تلاش زیادی کردند که وی جزو سخنرانان این گردهم آئی باشد. این امر با مخالفت دیگران روبرو شد و امکان پذیر نگردید. به اینهمه، بایستی حضور مکرر خود تریتا پارسی در برنامه های مختلف رادیویی و تلویزیونی شبکه های مهم آمریکا را اضافه نمود.



سازماندهی اکثر تظاهرات در آمریکا و برخی از کشورهای اروپا در اختیار گروهی بنام "اتحاد برای ایران" بود که مسئول اصلی آن هادی قائمی است. هادی قائمی خودش نیز یکی از اعضای هیئت مدیره شورای نایاک (به رهبری تریتا پارسی) بوده است. قائمی مدتی نیز برای سازمان "دیدبان حقوق بشر" کار میکرد. یکی از گردانندگان مهم این سازمان حقوق بشری، گری سیک بوده که از طرفداران کارگشته و پر و پا قرص نزدیکی به ملایان میباشد.



هادی قائمی در کادر برنامه های نایاک در سال 2004 به ایران رفت و با سازمان نیمه دولتی "همیاران" به همکاری پرداخت. همیاران که در ظاهر یک سازمان غیر دولتی است، توسط حسین ملک افضلی که بیش از 15 سال (منجمله در دوران احمدی نژاد) معاون وزیر و عضو کابینه دولت ملایان بود

تأسیس شد. همکاری نایاک با همیاران به پیشنهاد و تصویب وزارت خارجه رژیم انجام گرفت. از سال 2002 تا 2006، نایاک مجموعاً صدها هزار دلار از بودجه های کنگره آمریکا را دریافت نمود که عمدتاً برای همکاری با سازمان همیاران در ایران منظور شده بود

باید از قائمی پرسید که چگونه می توان در یک زمان، هم با سازمانی که ساخته و پرداخته دولت ایران است همکاری کرد و هم در مورد نقض حقوق بشر در ایران نیز گزارشی بیطرفانه و منصفانه منتشر نمود. از گذشته پر بار هادی قائمی میگذریم و به امروز میرسیم. وی، رئیس و گرداننده اصلی سازمان "کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران" است که در پایان سال 2007 براه افتاد. این سازمان در کمتر از یکسال نردبان ترقی را بالا رفت و به جایگاه امروزی خود یعنی یکی از گردانندگان تظاهرات در آمریکا رسید.



تأسیس کننده اصلی این سازمان حقوق بشری یک بنیاد هلندی بنام **Foundation for Human Security in the Middle East** میباشد که مسئول آن فرح کریمی است. فرح کریمی که ساکن هلند است، یکی از بنیانگذاران **رادیو زمانه** میباشد که با بودجه هلند بکار خود ادامه میدهد.

توضیح: [فرح کریمی پیش از بازداشت شدن در ژوئن 2005 هنگام ورود به ایران در فرودگاه مهرآباد که با اعتراض رسمی دولت هلند مواجه شد، پنج بار، چند بار آن به دعوت کمیسیون امنیت مجلس ششم به ریاست محسن میردامادی، بدون اینکه حادثه ای برایش رخ دهد از ایران دیدار کرده بود. فرح کریمی آخرین بار در اردیبهشت 1384 به دعوت ستاد انتخاباتی مصطفی معین به ایران سفر کرد و در تهران با معین، میردامادی، الهه کولایی و تعدادی از روزنامه نگاران دوخردادی دیدار کرد.]

خوانندگان محترم میتوانند برای دیدن ویدیوی تظاهرات در آمریکا به لینک ویدیوی زیر مراجعه کنند..

http://www.youtube.com/watch?v=och26QdEEF8&feature=channel_page part 2, Washington DC demonstration (Protest) o...By wwwIRANBBBorg

http://www.youtube.com/watch?v=och26QdEEF8&feature=channel_page

پیرامون همایشات "رمضان پارتی"



فارسی "Persian Circle"، از خدمات این "دایره"، از جمله: "نخستین همایش نخبگان خارج از کشور" مراسم "گرامیداشت استادان ایرانی تبار دانشگاههای کانادا" که روز پنجشنبه 11 ماه می 2006 در هتل وستین پرنس تورنتو برگزار شد، برای حضار سخن گفت.

در ادامه مهرداد آرین نژاد، عضو "هیئت مدیره بنیاد خیریه پریا"، از کارگزاران "کمیته همبستگی با ملت ایران"، "مدیر جشنواره تیرگان" و یکی از اعضای "کانون کتابخوانی تورنتو"، از سوی این کانون امر معرفی دکتر میلانی را برعهده گرفت.

در این همایش آقای میلانی ضمن تشکر از میزبانان آقای احمد رضا تبریزی، بنیانگذار "دایره فارسی" "Persian Circle"، اشاره کردند که: "احمد دوست قدیمی من است و این کتاب از آغاز تا امروز دین فراوانی به احمد دارد."

یکشنبه 12 جون 2011 (3 - 6 بعد از ظهر)

سخنرانی آقای حسن داعی، پژوهشگر و فعال سیاسی ساکن آمریکا تحت عنوان "جایگاه و اهداف کنونی لابی مامشات با جمهوری اسلامی" - آقای حسن داعی به دعوت انجمن فعالان حقوق بشر دانشگاه یورک و با همکاری انجمن سکولارهای سبز ایران - تورنتو در سالن اجتماعات شهرداری سابق نورث یورک، در افشای لابی مامشات با جمهوری اسلامی سخنرانی کرد. در این سخنرانی، آقای داعی لابی طرفداران مامشات با جمهوری اسلامی، محافل آمریکایی و محافل جمهوری اسلامی و دلالان، را به سه بخش تقسیم کرد: 1- کمپانی های بزرگ آمریکا که خواهان معامله و کنار آمدن با جمهوری اسلامی اند. 2- جمهوری اسلامی و مافیای نفتی اش که می خواهند معاملات خودشان را انجام دهند این دو در کنار هم برای پیشبرد کارشان به یک سری دلال نیاز دارند. 3- کسانی که به لابی شکل ایرانی و مردمی بدهند.

برخی از نمونه ها در سال 2011

شنبه 5 فوریه 2011:

"بزرگداشت چهلمین سالگرد حماسه سپاهکل" توسط "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران".

در بزرگداشت "چهلمین سالگرد حماسه سپاهکل"، مراسمی پر شکوه، در سرمای زیر بیست درجه، با شرکت بیش از 700 تن از ایرانیانی که بخشی از آنها از اروپا و آمریکا برای شرکت در این مراسم آمده بودند، برگزار شد. سخنران اصلی مراسم، اشرف دهقانی یکی از اعضای اولیه "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" بود. اشرف دهقانی نویسنده کتاب معروف "حماسه مقاومت"، که در آن شرح شکنجه های وحشیانه ای که در سال 1350 در زندانهای ساواک در حکومت شاه تحمل کرده و همچنین شرح فرار موفقیت آمیز اش بعنوان یک زن چریک از زندان قصرآمده است.

همایش بدلی (همان روز شنبه 5 فوریه 2011)

به دعوت "دایره فارسی" "Persian Circle"، آقای عباس میلانی در سالن اجتماعات شهرداری نورت یورک کتاب اخیر خود "شاه" را معرفی کرد. در این



همایش، ابتدا آقای محمد تاج دولتی، مدیر "بنیاد خیریه پریا"، از کارگزاران "کمیته همبستگی با ملت ایران" و مدیر "دایره

روشنگر - تیرگان 2011

روز شنبه ۲۷ آگوست از ساعت ۶ تا ۱۱ شب در تورنتو "مراسم یادمان بیست و سومین سالگرد کشتار ۶۷"، با همکاری کانون خاوران، حقوق بشر و دموکراسی برای ایران، و کمیته همبستگی با مادران جان باختگان در ایران، برگزار شد.

یادمان بیست و سومین سالگرد قتل عام تابستان ۶۷

فواد به یاد چلباختگان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ می خواند
"شب آزادی -
استب کتاب حوصله ام برای کلمه
و گریه آسمان در تسم بهتاب غوسایی تنه است
لیکند از تبعید خود بازگشت در این شب
نا به مراسم خاکسپاری گریه و سبب بخشد .



Saturday Aug. 27. 2011 @ 6:00 - 11:00 pm.
North York Memorial Hall, Burgundy room, 5110 Yonge st.
(Lower Level of North York Public Library)
Contact E-mail : yadman67@gmail.com

برگزاری گشت و گون حیران ، حقوق بشر و دموکراسی برای ایران
و کمیته همبستگی با مادران جانباختگان در ایران (تورنتو) (1414)

همزمان با مراسم یادمان "فاجعه ملی قتل عام ۶۷" در تورنتو، منتشر کرده و یک نسخه از آنرا برای روشنگر فرستادند.

باید یادآور شد که این نخستین بار نیست که چنین همایشاتی، "رمضان پارتی" های به ظاهر "نا اسلامی"، در خارج ایران، علی الخصوص در تورنتو کانادا، همزمان با بزرگداشت ها، مراسم یادمان، جلسات سخنرانی های افشاگرانه بر علیه رژیم اسلامی و لابی هایش و..... برپا میشود. از اینرو وظیفه خود در روشنگر دانستیم تا مروری بر گروه های "غیر انتفاعی - خیریه ای" و "فرهنگی - رسانه ای" برپاکنده و این قبیل "بدل سازی ها"، آنهم در فصول "تیرگان" کشتار دهه 60، "قتل عام سال ۶۷" و سرکوبها، تجاوزات، سنگسارها و اعدامهای دهه اخیر، داشته باشیم.

همزمان با این مراسم، "همان روز و همان ساعت"، برنامه ای دیگر با نام "باریکو پارتی" از طرف "بنیاد خیریه پریا" و با همکاری "بنیاد فرهنگی فروردین" و "گروه تورنتو ایرانیز"، در محل بنیاد پریا برگزار شد. این



شبکه‌های رژیم اسلامی در خارج از کشور

مجید خوشدل

11 آگوست 2007

دسته‌ها و هسته‌های شکننده و پراکنده‌ی رژیم اسلامی در عرصه‌های فرهنگ و هنر، سیاست، اقتصاد، رسانه‌های گروهی و... رفته - رفته به شبکه‌های منسجم و پیچیده‌ای در خارج کشور

تبدیل شده‌اند که چشم‌هایی که در سی سال گذشته «تست بینایی» را انجام نداده اند، از دیدن و شناسایی آنها عاجز خواهد ماند.

رشد و توسعه‌ی این غده‌های سرطانی در جامعه‌ی ایرانی خارج کشور پیش از آن‌که نشان از واقعیت مرگ‌آور این بیماری مهلک بوده باشد، معلول جامعه‌ی خسته و فرتوتی است که

همایش بدلی (همان روز یکشنبه 12 جون 2011، 4 - 6 بعد از ظهر) احتمالاً به مناسبت سومین سالگرد "انتخابات 22 خرداد"

در این روز "گروه رسانه‌ای مهرگان" (مردان احسان طبری و هواداران طیف توده) با "ثبت نام قبلی" و با بهای بلیط 60 دلار- "مراسم دیدار، شام، دسر،

نوشیدنی و چای سنتی با پروفیسور فضل‌الله رضا [سفیر سابق ایران در کانادا و ساکن اتاوا]، را برگزار کرد.

در گزارش سال 2 / شماره 16 / تیر ماه 1390 نشریه "مهرگان"، زیرمجموعه‌ای از "گروه رسانه‌ای مهرگان"، با سردبیری آقای فرداد فرشته هوش چنین آمده است: "بسیاری از چهره‌های فرهنگی و اجتماعی مقیم تورنتو در این مراسم حضور به هم رساندند هر چند که جای برخی از چهره‌هایی که انتظار حضورشان در این مراسم تاریخی می‌رفت نیز خالی بود. برخی از چهره‌های شناخته شده این مراسم تاریخی عبارت بودند از:

استاد دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، دکتر عزت مصلی‌نژاد، دکتر رضا مریدی، دکتر محمد تاج‌دولتی، دکتر علی قلی‌پور، دکتر خاطره شببانی، ساسان قهرمان، احمد قندهاری، مهرداد آری‌نژاد، مهندس احمد تبریزی، محمدباقر صمیمی، امیر مهیم،



«عنایت الله رضا» برادر محقق و پژوهشگر علمی سرشناس "فضل الله رضا" است، در تاریخ 18 خرداد 1299 در خانواده ای از روحانیون گیلان و در شهر رشت دیده به جهان گشوده بود. خانواده وی از مراجع دینی رشت و از حامیان نهضت مشروطه به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی بودند. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در شهرهای رشت و تهران

گذراند و پس از گرفتن دیپلم ادبی از دبیرستان دارالفنون تهران، در سال ۱۳۱۶ وارد دانشکده افسری شد. زنده یاد رضا پس از پایان

توان عمل اجتماعی از او سلب شده است. جامعه‌ای که شیفته‌ی خردمکاری و هرز دادن انرژی‌هاست، و با انداختن توپی در زمین‌اش به راحتی تن به بازی‌های خسته کننده‌ای می‌دهد که حتا شور و شر «بازی» هم سالاهاست از آن گرفته شده است. این جامعه به «دفاع» عادت کرده و اصولاً با فعالیت‌های دفاعی خود را باز تولید می‌کند. این جامعه، از چپ گرفته تا راست، از مذهبی تا سکولار، از مستقل تا متشکل همواره منتظر است عده‌ای را در بزرگترین زندان جهان دستگیر، شکنجه، سنگسار و اعدام کنند، تا با قلم یا قلم به میدان آمده، و سپس در گوشه‌ای بنشینند و دوباره در انتظار اقدامات بعدی ثانیه شماری کنند (البته استثناها را نباید از

تحصیلات نظامی، به عنوان افسر نیروی هوایی وارد ارتش شاهنشاهی شد. به دنبال اشغال ایران و ملت‌بند شدن فضای سیاسی در شهریور 1320، عنایت‌الله رضا و برادرش



فضل‌الله رضا به فعالیت‌های سیاسی در

پاسارگاد، ایران زمین، نشریه و تلویزیون "فروغ" افغانستان، نشریه شهروند... عکس‌هایی از مراسم - منبع: "نشریه مهرگان"

(در زمان سرکوب تظاهرات کنندگان در ایران پس از "انتخابات 22 خرداد")

نشریه "مهرگان" سال 1 / شماره 7 / مرداد 1389، در معرفی "خانواده رضا" چنین توضیح می‌دهد:



پروفیسور فضل‌الله رضا در کنار، سرکرده‌ی رژیم اسلامی، فاضل لاریجانی ریزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی در اتاوا - کانادا و بنیانگذار "مرکز مطالعات ایران شناسی"

تاریخ: ۲۵ مرداد ۱۳۸۸ - 16 آگوست 2009

<http://www.eramnews.ir/fa/news/12423/-عکس-فاضل-لاریجانی-بنجمین-برادر-لاریجانی-ها>

ادامه دارد.....

نظر دور داشت).

معضل دیرین این جامعه ناهمگون کمبود تولیدات کیفی، عدم تداوم یافتن فعالیت‌های جمعی و اصولاً اقدامات اثرگذاری است که محصول کار و کوشش گروهی ایرانیان بوده باشد. (به خاطر داشته باشیم که تولیدات فردی به طریق اولی نمی‌توانند پتانسیل ریشه‌دار شدن در جامعه را با خود داشته باشند). در عوض رژیم اسلامی در شهرها و کشورهای مختلف جهان آرام - آرام آجر روی آجر گذاشته و عمارت‌ها ساخته است.

منبع: www.goftogoo.net

■ ■ ■

..... او که از کشمکش‌های درونی با "رفقای حزبی" [توده ای] و همچنین فشار مقامات شوروی به تنگ آمده بود، در تماسی با سفارت ایران در مسکو، ابراز تمایل کرد که به ایران برگردد. رضا در سال ۱۳۴۷ به ایران برگشت و به مشاغل از جمله کار در "کتابخانه پهلوی" و تدریس در برخی محافل دانشگاهی مشغول شد..... رضا به خاطر رشته‌ای از سخنرانی‌ها و گفت و گو‌ها و همچنین نگارش شماری کتاب و مقاله در نقد ایدئولوژی کمونیستی از جانب هم‌زمان سابق خود [در حزب توده] به "خیانت" و "همکاری با دشمن" [رژیم شاهنشاهی] متهم شد.

رضا پس از انقلاب ضدشاهنشاهی ایران در سال ۱۳۵۷ هم‌زمان با تدریس در مراکز آموزشی به عنوان مشاور عالی علمی با "پژوهشگاه علوم انسانی" به همکاری پرداخت. او از سال ۱۳۶۵ در مرکز "دائرةالمعارف بزرگ اسلامی" به عنوان مدیر بخش جغرافیا فعالیت داشت.

شورای بازرگانی [جمهوری اسلامی] ایران و کانادا

خزانه دار شورا - آقای ژوزف (یوسف) توانا
آقای فرخ خلیلی
آقای احمد رضا تبریزی
آقای کن هیوز
آقای مسعود فتوی
آقای حسین ک. احمد
آقای اریک بلانشت

• ارائه خدمات به دولت کانادا، به عنوان یک نهاد مشورتی در مورد مسائل مربوط به روابط تجاری و اقتصادی با [ج. ا.] ایران
هیئت مدیره ی شورای بازرگانی [جمهوری اسلامی] ایران و کانادا
سرپرست - دکتر اسکار سیگوالداسون
نایب سرپرست - آقای سمیر زلزال

و
صادرکنندگان کانادا"، به شرح زیر می باشد:
• ترویج و حمایت از تجارت و سرمایه گذاری بین [جمهوری اسلامی] ایران و کانادا؛

شورای بازرگانی
[ج. ا.] ایران و کانادا در سال 1992 تاسیس شد. این شورا، امروزه در سراسر کانادا و در درون
"اتحادیه سازندگان و صادرکنندگان کانادا"، شبکه بازرگانان برجسته کانادا، فعالیت دارد. اهداف شورای بازرگانی [ج. ا.] ایران و کانادا، با توجه به منابع "اتحادیه سازندگان



شورای بازرگانی ایران و کانادا

NEWSLETTER

Volume 1 - No. 1 - December 1999

Iran Canada Business Council

Founded in 1992, the Iran Canada Business Council today operates across Canada within the Alliance of Manufacturers & Exporters Canada, Canada's leading business network.

Drawing on the resources of the Alliance, the purpose of the Iran Canada Business Council is to:

- promote and support trade and investment between Iran and Canada
- serve as an advisory body to government in Canada on matters related to trade and economic relations with Iran.

In This Issue

Iran Canada Business Council: Executive & Members	1
Recent Developments in Iran Canada Trade Relations	2
Diplomatic Changes	3
Trade Promotion Activities	4
Planning to Invest in Iran - Plan For Income Taxes	4
Information on Iran - Useful Web Sites	4
Challenges of Doing Business in Iran	5
Business Opportunities	5
Key Contacts at the Canadian Embassy in Tehran	6

The Board of Directors

Chair - Dr. Oskar Sigvaldason

President - Acres International Limited
Vice Chair - Mr. Samir Zalzal
President - Ingersoll-Rand Canada Inc.
Treasurer - Mr. Joseph Tavani
President - Tavani & Co. Chartered Accountants
Mr. Farrokh Khalili
President - Canadian Bearings Ltd.
Mr. Ahmed Tabrizi
President - TADM Canada Inc.
Mr. Ken Hayes
Area Manager, International Locomotive Sales
General Motors of Canada Ltd. - Diesel Division
Mr. Masoud (Massey) Ghatavi
President - BTI Services Inc.
Mr. Hussein K. Amad
Senior Manager, Middle East & Africa - Scotiabank
Mr. Erick Blanchette
Director Marketing - SNC-Lavalin International Inc.

Member Companies & Organizations

Acres International Limited
Agra International
Aquarius Shipping Inc.
BTI Services Inc.
Canadian Bearings Ltd.
Charles Tennant & Co. (Canada) Limited
CTI Datacom Inc.
David Nairne & Associates Ltd.
Dreco Energy Services Ltd.
Eriez of Canada Limited
Export Development Corporation
General Electric Canada Ltd.
General Motors of Canada Ltd. - Diesel Division
Ingersoll-Rand Canada Inc.
Newsco Directional & Horizontal Services Inc.
Ontario Exports Inc.
Pacific Industries International Inc. (Pii)
Petro-Techna International Ltd.
Renaissance Energy Ltd.
S.A. Global International Inc.
SGS Canada Inc.
Simons International Corporation
SNC-Lavalin International Inc.
TADM Canada Inc.
Tavani & Co. Chartered Accountants
Scotiabank

DIPLOMATIC CHANGES

ICBC Board bids farewell to H.E. Dr. Adeli, Iranian Ambassador to Canada. The ICBC hosted a dinner party in honour of His Excellency Dr. Adeli on the eve of his departure from Canada. Dr. Adeli has returned to Tehran to take up the position as Deputy Minister (Economic) in the Ministry of Foreign Affairs.



The Board of Directors of the ICBC and the Alliance of Manufacturers & Exporters Canada bid farewell to Dr. Adeli.

Canada's New Ambassador to Iran

The ICBC is pleased to welcome Canada's new Ambassador to Iran - Mr. Terence W. Colfer. Mr. Colfer succeeds Michel de Salaberry.

Ambassador Colfer joined the Department of Industry, Trade and Commerce in 1969 as a Trade Commissioner, after serving for several years in Canada and the Middle East as an officer in the Canadian Armed Forces. He has served abroad in Rome, Dallas, Sydney, Detroit, Boston, and has held a variety of positions within the Department of Foreign Affairs and International Trade in Ottawa. Prior to taking up his position in Iran, Mr. Colfer was Ambassador to Kuwait.

New Director General in Ottawa

Mr. John McNee has recently been appointed Director General, Middle East/North Africa Bureau, Department of Foreign Affairs & International Trade. John takes over from Paul Dingleline who has moved on to new responsibilities in the Department. Prior to taking up this position Mr. McNee was Director, Personnel at DFAIT and earlier served as Canada's Ambassador in Damascus, Syria from 1993 to 1997.

"تغییرات دیپلماتیک"

"هیئت مدیره ی شورای بازرگانی [جمهوری اسلامی] ایران و کانادا، جناب دکتر [سید محمد حسین] عادل، "سفیر جمهوری اسلامی ایران" در کانادا وداع گفت.
هیئت مدیره ی "شورای بازرگانی [جمهوری اسلامی] ایران و کانادا"، و "اتحادیه تولید کنندگان و صادرکنندگان کانادا" به افتخار جناب دکتر عادل، سفیر جمهوری اسلامی ایران، و در آستانه خروج ایشان از کانادا، مهمانی شام برگزار کرد. دکتر عادل به تهران بازگشت تا مقام معاونت وزیر (اقتصادی) در "وزارت خارجه [جمهوری اسلامی]" بعهده گیرد."

لابی و لابیگری

لابی (Lobby) به گروهی گویند که در اوضاع سیاسی کشوری از طرق مختلف "قانونی" سعی در اعمال نفوذ و پیشبرد دیدگاه خود و یا پشتیبانان مالی خویش را داشته باشد. لابی از کلمه Lobbyrun به معنی راهرو استخراج شده است (از این رو الفاظی مانند لابی هتل لابی مجلس و ... در اخبار و محاورات روزنامه نگاری به کار برده می‌شود). این واژه در ادبیات سیاسی به معنی اعمال نفوذ بر سیاستمداران بویژه بر نمایندگان مجالس است. اولین بار کلمه لابی و لابی‌گری در فرهنگ سیاسی ایالات متحده آمریکا بکار گرفته شد. لابی در ایالات متحده آمریکا بسیار گسترده و فراگیر است.

در یک تعریف کلی، گروه‌های لابی به آن دسته از گروه‌هایی گفته می‌شود که برای تأثیر گذاری بر روند تصمیم‌گیریهای سیاسی - اجتماعی و تأمین منافع خاص خود، عمل می‌کنند.

در این میان آنچه که یک گروه ذی نفوذ را از یک حزب مجزا می‌کند، بی‌علاقگی این گروه‌ها

برای معرفی نامزد درانتخابات است. به عبارت دیگر در حالی که احزاب در تلاش هستند از طریق شیوه‌های "مسالمت آمیز قدرت": کمک های پولی و تبلیغاتی در مطبوعات وابسته به خود: رادیو، تلویزیون، نشریات، برنامه های فرهنگی - هنری، جشنواره ها و ...، وارد ساخت قدرت شوند؛ گروه‌های لابی گر تنها به دنبال تأثیر گذاری بر دولتمردان و روند تصمیم



گیری هستند بطور مثال: فعالیتهای لابی جمهوری اسلامی در حذف نام جمهوری اسلامی از لیست کشورهای نقض کننده "حقوق بشر" "خانه آزادی" وابسته به وزارت خارجه امریکا و فعالیتهای نیاک و شرکا، به نفع جناح "خشونت پرهیز" جمهوری اسلامی، در تداوم نام "سازمان مجاهدین خلق" در لیست سازمانهای "تروریستی".

لابی‌گری

جستارهای وابسته در علوم سیاسی لابی‌گری (Lobbying) یک مشغله و حرفه ویژه است که

محسن رضایی - دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام (در مصاحبه تلویزیونی سال 2007)

"یکی از اشکالات ایران اینه که در داخل امریکا لابی نداره. الان صهیونیستها لابی دارند، حتی ارامنه لابی دارند و لابی های خیلی قوی دارند. اطلاعات فوق العاده هدایت شده ای را که به افکار عمومی امریکا، حتی به دولتمردان امریکا میدهند.

ایران قدرت لابی اش ضعیفه، یعنی ما الان ایرانیهای بسیار (اتفاقا تحصیل کرده ترین و دارای درآمدهای بسیار بالا هستند) بلکه دارای درآمدهای بسیار بالا هستند! به نظر من دوستان ما در وزارت خارجه باید تلاش بکنند لابی های خیلی قوی در داخل خود

منظور آن تلاش برای گسترش نفوذ یک دیدگاه و نقطه نظر مشخص در دستگاه حکومتی یک کشور یا در افکار عمومی است. در برخی از کشورها دفترهای ویژه‌ای به نام «دفاتر لابی‌گری» وجود دارند که در ازای دریافت پول به تلاش برای پیشبرد حمایت از یک دیدگاه خاص به‌وسیله نفوذ در دولت و افکار عمومی می‌پردازند.

امروزه، لابی‌گری بیانگر فعالیت های ویژه ی شرکت های خصوصی است که به عنوان لابی گر شناخته شده اند. این شرکت های خصوصی که توسط سازمان ها و دولتها استخدام شده تا نظرات و خواست این مشتریان را از راه های گوناگونی ازجمله: برپایی جلسات و کنفرانس های مطبوعاتی ("نیاک"، "کنگره ایرانیان کانادا")، سازماندهی تظاهرات ("اتحاد برای ایران" یا "کمیته همبستگی با ملت ایران")، در پارلمان ها ارائه دهند.

لابی‌گرها با کمک و بکارگیری "روش‌های حقوقی و مدیریت مفید" روابط اجتماعی و با پشتوانه های مالی فراوان، کوشش در رسیدن به اهداف خود و پشتیبانان خود را دارند. ■

DIPLOMATIC CHANGES

ICBC Board bids farewell to H.E. Dr. Adeli, Iranian Ambassador to Canada. The ICBC hosted a dinner party in honour of His Excellency Dr. Adeli on the eve of his departure from Canada. Dr. Adeli has returned to Tehran to take up the position as Deputy Minister (Economic) in the Ministry of Foreign Affairs.



The Board of Directors of the ICBC and the Alliance of Manufacturers & Exporters Canada bid farewell to Dr. Adeli.

هیئت مدیره ی شورای بازرگانی [جمهوری اسلامی] ایران و کانادا، در وداع با جناب دکتر [سید محمد حسین] عادل [سفیر جمهوری اسلامی ایران].

توضیحات روشننگر: نفرات ردیف جلو از سمت چپ: آقای احمد رضا تبریزی - رئیس "شرکت تیم کانادا"، آقای دکتر سید محمد حسین عادل - سفیر جمهوری اسلامی ایران در کانادا (1995-1999) و ژوزف (یوسف) توانا - خزانه دار شورا - رئیس "شرکت حسابداری توانا"

ردیف پشت - نفر سوم از سمت چپ: آقای فرخ خلیلی - رئیس "شرکت کانادا یاطاقان"

از حوزه اجتماعی گفت و گوی اختصاصی با مهندس تبریزی بنیانگذار نخستین نهاد غیرانتفاعی ایرانی در سطح کشور کانادا

سوریه کبیری - دبیر ارشد واشنگتن پریم

"..... واشنگتن پریم وابسته به هیچ دولت، حزب و یا نهاد ایدئولوژیکی نیست. منبع مالی این پروژه توسط هیچ دولت یا حزب یا نهاد ایدئولوژیکی تامین نشده. **یک بانوی آمریکایی که هشت سال پیش با شوهرش به ایران سفر کرده بود، به یادبود همسرش و علاقه به ایران و بهبودی روابط بین مردم دو جامعه مسئولیت حمایت مالی واشنگتن پریم را برای سه سال بر عهده گرفت.**"

بابک یکتافر سردبیر واشنگتن پریم

وقتی انسان به محل کار مهندس احمد رضا تبریزی وارد می شود، بازسازی هایی از نقوش برجسته تخت جمشید که زینت بخش دیوارها هستند، روشن می سازند که در این بنا فرهنگ ایرانی جای پرارزش و افتخار خود را دارد.

منشی آقای تبریزی بنیانگذار و رئیس "بنیاد غیرانتفاعی پریا" [بنیاد خیریه] با ادب و خوشرویی مرا به اتاق انتظار راهنمایی می کند. نهادی که نخستین بنیاد غیرانتفاعی ایرانی به ثبت رسیده در سطح کشور کانادا می باشد.

بر دیوارهای این اتاق عکس های مهندس تبریزی در کنار سیاستمداران طراز اول پیشین و کنونی دولت های شهری، استانی و ملی کانادا، و برخی از لوح های تقدیری که به سبب خدمات انسان دوستانه کسب کرده است، به چشم می خورند. روی م - ز - کوچک کنار اتاق نیز، پرچم های ایران [جمهوری اسلامی ؟] و کانادا در کنار یکدیگر قرار داده شده اند.

من به منظور گفت و گویی اختصاصی با آقای تبریزی به اینجا آمده ام، که در زیر از نظر خوانندگان ارجمند می گذرد.

س :لطفا خودتان را معرفی کنید .

ج: احمد رضا تبریزی و متولد ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) در تهران هستم. پس از پایان تحصیلات متوسطه در دبیرستان هدف در سال ۱۳۴۴ (۱۹۶۵) وارد دانشگاه پلی تکنیک (امیر کبیر کنونی) شدم، و در ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) در رشته پتروشیمی مهندسی گرفتم. چهار سال بعد یعنی در ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) از مؤسسه پژوهشی اوزاکا در ژاپن فارغ التحصیل شدم .

س : شما در ایران به چه کاری اشتغال داشتید؟

ج: من از ابتدای فارغ التحصیلی تا کنون یعنی حدود ۴۰ سال است، که به علت رشد



تخصصی خودم مشغول کار نفت و گاز بوده ام. یعنی در اسپانیا، ایران و ژاپن، در شرکت های مهندسی نفتی اشتغال داشته ام. در این سه کشور از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۶۵ (۱۹۷۴ الی - ۱۹۸۶) به عنوان مجری ارشد کار می کردم. از سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) تاکنون نیز، رئیس و رئیس هیئت مدیره "شرکت مشاوره مهندسی تیم" بوده ام. این شرکت کانادایی مستقر در تورنتو به صنایع نفت و گاز در سراسر جهان خدمات مشاوره ای فنی ارائه می دهد .

س : آیا از نظر شغلی با هموطنان داخل ایران همکاری دارید؟

ج: من کارم مهندسی نفت و گاز و صنعتی است. ایک - نیز. خدمت در ایران پرسنل دارم، و کار می کنم. الان پروژه ای برای "بانک جهانی" انجام می دهیم، که حدود ۸۰ الی - ۹۰ مهش در آنجا به کار مشغولند. خودم هم سالی دو یا سه بار به ایران می روم. یعنی ما با "شرکت اس انسیلاوانیل" کانادا در ایران کارهای مهندسی انجام می دهیم.

س: بنیاد پریا را در چه سالی، به چه منظور، با چه انگیزه ای، و با همراهی چه افرادی بنیانگذاری کردید؟
ج: ما ۶ دهه و برادریم، که همگی در تورنتو زندگی می کنیم. در واقع ما در بین خوش شانس ها هستیم. چراکه پدرم و مادرم هم همینجا بوده اند. البته پدرم ده دوازده سال پیش فوت کردند. اما خوشبختانه مادرم هنوز در قید حیات هستند. پدرم در اواخر عمر در خانه نشسته بودند، و مشکل زبان هم وجود داشت. متأسفانه درگیری کاری همه ما بچه ها سبب می شد که در نهایت فقط بتوانیم آخر هفته ها بدیدن والدین خود برویم، و فرصت نمی کردیم زیاد به ایشان برسیم .

از آنجا به فکر من افتاد که به هر حال یک جایی لازمست که بتواند این حالت تنهایی و افسردگی را برای این نسل - که برخی از آنها مانند پدر من به اجبار و در پی فرزندان خود تن به مهاجرت داده اند، کاهش بدهد و از بین ببرد .

حالا برخی مانند ما خوشبخت هستند، که آنها را در کنار خود دارند. چراکه زندگی بعضی از پدربزرگ مادربزرگ هایی که در ایران زندگی می کنند، تبدیل به یک سری عکس شده است. گماینکه بعضی از آنها بیست و یا سی سالست، که فرزندان خود را ندیده اند. ما هم که خوشبخت بودیم و آنها را داشتیم، با مشکلی که به آن اشاره کردم، روبرو شدیم. بنابراین من به این نتیجه رسیدم که شاید وجود جایی که اعضای

احمد رضا تبریزی



آقای تبریزی، از سال 2002، یکی از فعال ترین اعضای جامعه و بنیانگذار بنیاد تریلیوم پریا، که سازمانی خیریه و برای ایجاد یک مرکز بهداشتی، اجتماعی، و سکونی کم هزینه برای سالمندان کانادایی، به ویژه از تبار ایرانی (در تورنتو، اونتاریو)، می باشند.

1. یکی از مؤسسين و عضو هیئت مدیره شورای بازرگانی [جمهوری اسلامی] ایران و کانادا (ICBC) که در سال 1992 تاسیس گردید، هستند.

2. "رئیس کمیته کانادایی ها برای بازسازی بم" بوده که در سال 2007 مدرسه راهنمایی "فردوسی" را در نرمارود - بم، ساخت.

3. وی سازمان غیر انتفاعی، فرهنگی و اجتماعی "Persian Circle" - "دایره فارسی" را در سال 2001 تاسیس کرد و هم اکنون ریاست آنرا بعهده دارد.

4. وی از "حامیان زرین" Gold Sponsor در «جمع آوری کمک مالی برای بازسازی بم» در سال 2004، " جشنواره زیر گنبد کیود" در سال 2005، و "همایش بزرگداشت دانشگاهیان ایرانی- کانادایی" در سال 2006، می باشد.

5. عضو هیئت مدیره بنیاد بیمارستان سنت مایکل در تورنتو؛

6. عضو انجمن کانادایی مهندسان و معماران ایرانی؛

7. عضو "حزب لیبرال" (فدرال و انتاریو)؛

8. عضو "باشگاه Laurier انتاریو حزب لیبرال"؛

9. عضو "انجمن ایرانی- کانادایی حزب لیبرال"، می باشند.

آقای تبریزی در ایران و خارج از کشور تحصیل کرده اند و دارای اعتبارنامه های تحصیلی زیر می باشند: دیپلم فناوری پلاستیک از موسسه تحقیقات اوزاکا (ژاپن)؛

• کارشناس ارشد در رشته ی مهندسی شیمی و پتروشیمی (به رسمیت شناخته شده در کانادا) - از پلی تکنیک تهران (دانشگاه امیر کبیر)؛

• دارای دیپلم دبیرستان، در رشته ی علوم و ریاضی - از دبیرستان خصوصی هدف (تهران، ایران)؛

• وی مسلط به زبان های انگلیسی، اسپانیایی، فارسی و تا حدی ژاپنی است؛

• آقای تبریزی تا کنون بیش از 40 سال تجربه در زمینه مدیریت بازرگانی در شرکت های بین المللی در ایران، ژاپن، اسپانیا و کانادا، را دارا می باشد؛

• او رئیس شرکت مشاوره ای Taim است - وی از سال 1986 تا کنون پروژه های مختلفی موفق را در خارج از کانادا، برای شرکت های کانادایی، در صنایع نفت و گاز؛ ایجاد کرده است؛

• وی از سال 2000 تاکنون عضو هیئت مدیره شرکت ساختمان سازی Liberty می باشد؛

• عضو هیئت مدیره Solarian Technology Inc، شرکت فناوری پیش تولید تجهیزات انرژی خورشیدی در انتاریو است؛

• آقای تبریزی جایزه ی "بازرگانی ممتاز" از سوی نماینده ملکه ی کانادا، در استان انتاریو را دریافت کرده است.

برگرفته و ترجمه از وبگاه: بنیاد خیریه پریا

http://www.parya.org/folders/members/Ahmad_tabrizi.htm

تأسیسات معادل نیمی از غذاها یعنی بین ۵۰ تا ۶۰ پرسی را امجداتی- بهمه داده شد. در برنامه های مختلف، آقای فیاض "سوپر خوراک" میوه را به صورت رایگان به ما می رساند. "شیرینی سرا" برای برنامه ها، شیرینی مجانی می دهد. آقای مهندس مسعودی از "شرکت مارسیا" که وارد کننده آجیل می باشد، از روز نخست آجیل شیرین ما را هم فراهم کرده است. "سوپر تهران" و به گونه ای که در این مدت پیش



نیامده که برای برنامه ای زنگ بزنم و از یک کسب و کار ایرانی کمک بخواهم، و ابه من نه بگوید. حالا برای نمونه آقای فیاض دوست همدانشکده ای بنده است. اما مثلاً من صاحبان سوپر تهران و یا شیرینی پارس را اصلاً نمی شناسم. آنها هم اگر مرا ببینند، از روی قیافه نمی شناسند. اما وقتی که از آنها تقاضا کردیم، نه نگفتند. یا من اینجا با صاحب رستوران شمال آشنا شدم. اما به محض اینکه طرح مسئله کردم، گفتند این موضوع به جامعه ایرانی مربوط است و ما کمک می کنیم.

بنابراین برخلاف خیلی ها که بدبین هستند و منفی برخورد می کنند، من معتقدم که جامعه باید به این باور برسد که با این کاری که دارد می کند، به بقیه خدمات می دهد. در این صورت با طیب خاطر عمل می کند. یعنی آن جایی که نمی کند، به این سبب است که شک دارد. این شک را هم خود ما با درست کار نکردن به وجود آورده ایم. وقتی درست کار کنیم، مسلماً استقبال می کنند.

س: آیا این بنیاد نخستین فعالیت عام المنفعه شما محسوب می شود؟

ج: خیر؛ من پیشتر هم کارهایی از این دست انجام داده ام. برای نمونه بنیادی به نام "حلقه ایرانی" (پرشین سیرکل) دارم که غیر انتفاعی می باشد، و تنها به منظور خدمات اجتماعی و فرهنگی بوده است. مثلاً در "جشنواره تیرگان"، برنامه دانشگاه تورنتو برای شناسایی ایران، و یا برنامه شاهنامه خوانی پارسال، حامی مالی زرین بود. در موارد زیادی برای عوت از نویسندگان و هنرمندان ایرانی خارج از کشور جهت سخنرانی، حامی بودیم و دعوت کردیم.

در سال ۱۹۹۰ یا ۱۹۹۱ (۱۳۶۹ یا ۱۳۷۰) عضو "کمیته بازسازی زلزله قائن" بودم.

در آنجا موفق شدیم در روستای قائن در نزدیکی طبس خوابگاهی برای دختران مدارس بسازیم.

۱۹۹۷-۹۸ (۱۳۷۶-۷۷) که هنوز نخست وزیر نبود و تازه رهبر حزب لیبرال (در سطح استان) شده بود را، به یاد دارم. در این مهمانی که در منزل من برگزار شد، وقتی ۷۰- ۸۰ دوست ایرانی- ر ابداع تل بی- شغلیشان مانند دکتر، مهندس و. معرفی کردیم، گفت احمد شوخی می کنی؟ آیا در جامعه شما اینقدر آدم حرفه ای وجود دارد؟ گفتم می خواهی فردا بگویم دانشنامه هایشان را برایت بفرستند؟ (می خندد)

ما توی این هفت تا ده ساله اخیر خودمان را تثبیت کردیم. به نظر من انتخاب آقای دکتر مریدی به نمایندگی مجلس از ریچموند هیل، نقطه عطف و در ایجاد اعتماد به نفس در جامعه ما بسیار بسیار مهم بود. البته من سال های زیادی در این قضیه فعال می باشم، و بحث اینست که باید نسل دوم را تشویق کنیم که بیایند در این جامعه فعالیت کنند. وارد کارهای اجتماعی و سیاسی شوند. ما به دلیل همان فکر آنور دنیایی هنوز می خواهیم همه بچه هایمان دکتر و مهندس بشوند، و اصلاً مثلاً دنبال علوم اجتماعی نرفته ایم. اما این اشتباه است.

خوشبختانه الان یک نسل خیلی خوبی از بچه های نسل دوم با تحصیلات خوب داریم.

ولی این وظیفه ما نسل اولی هاست که به خاطر اینکه از اینجا تا حدی آگاهی داریم، به این نسل دوم کمک کنیم. نباید صبر کنیم ده سال بگذرد، تا اینها تازه بفهمند اینجا چه خبرست. بی- باید اینهار ا را قله دهیم، تا مثلاً چند نماینده در مجلس داشته باشیم. ما در این مورد مقدار زیادی تأخیر کرده ایم. یک دلیل نداشتن جایی از خودمان است، که بتوانیم مسئولان را دعوت کنیم. مثلاً من اینک می خواهم وزیر مهاجرت استان را به پریا دعوت کنم، که تازه واردها را راهنمایی کند.

خلاصه حالا که راه درست را پیدا کرده ایم، از تفرقه کم، و من ها را کمرنگ تر کنیم. مثلاً در حساب شما چقدر پول هست. اما سرانجام از انسان سؤال می شود، که تو کجایی هستی. اگر ما یک جامعه آبرومند داشته باشیم در این مملکت که خوشبختانه داریم، قضیه با 20 سال قبل فرق می کند. در

"..... مهمترین چیزی که می توانم بگویم اینست که یک بار در زمانی که آقای دکتر خاتمی رئیس جمهور شده بودند و می خواستند به نیویورک تشریف بیاورند، پیغام داده بودند که ایرانیان مقیم خارج با ایشان ملاقات داشته باشند. متأسفانه بنده که سعادت نداشتم و فقط پیغامی حضور ایشان فرستادم و گفتم شما خواستار حضور فیزیکی ما ایرانیان مقیم خارج، در داخل کشور نباشید. چون بالاخره همگی ما به نوعی در اینجا تثبیت شده ایم، و با بچه ها و نوه های امان زندگی داریم. ولی بستری را فراهم کنید که از امکانات تخصصی، مالی، و تجربی ما در جهت ساختن آن مملکت استفاده بشود. اگر بتوانید این کار را بکنید، به نظر من نکته مثبتی است که این نیروی دو سه میلیونی ایرانی خارج از کشور می تواند در سازندگی آن مملکت کمک بکند....."



هنگام یک ذهنیت دیگری بود. به گونه ای که حتی خود ما هم به سختی حاضر بودیم که بگوییم ایرانی هستیم.

س: رابطه شما با کسب و کارهای ایرانی چرا کسی نمی پرسد که این تبار چگونه است؟

ج: بسیار خوب؛ مثلاً برای اطلاع بگویم در برنامه سالمندان که از ۹:۳۰ صبح جمعه ها آغاز می شود، "رستوران شمال" از

س: در حال حاضر پریا چه فعالیت هایی دارد؟

برای دانش آموزان هم مثلاً خانم جوانفر از ساعت ۵ بهظا ظر تا ۱۱ شب می- آید، و برای بچه ها و پدر و مادرها برنامه دارند. اول به بچه ها کمک درسی می دهند. بعد با پدرومادرها تشکیل جلسه می دهند. در ساعت ۸ بقول خ وشرنا "مهمانی قابلمه" دارند. یعنی هر کس شام خودش را می آورد، و با هم می خورند. سهپ- دوسه ساعتی می زنند و می خوانند.

بنیادی غیر انتفاعی حلقه [فارسی] ایرانی متعلق به مهندس تبریزی،



درجشنواره تیرگان، برنامه دانشگاه تورنتو برای شناسایی ایران، و یا برنامه شاهنامه خوانی پارسال، حامی مالی زرین بود

س: برنامه آینده شما برای پریا چیست؟

ج: البته ما مدتی پریا را می گردانیم. بعد به دست جوان ترها می دهیم. ما یک بنایی گذاشتیم و امیدواریم که با کمک جوانان ها و نسل بعدی این مسئله واقعاً به گونه ای که در شأن جامعه ایرانی-کانادایی هست، ادامه بیابد. من به این مسئله خیلی اهمیت می دهم. به نظر من ما بیست سال به سبب یک کاسه دانستن مسائل ایران تلو تلو خوردیم. ما حتی از اظهار هویتمان هم ابا داشتیم. ولی خوشبختانه احساس می کنم در ده دهسال گذشته خود را بازیافتیم. چرا که توانستیم خودمان را تثبیت کنیم. مثلاً در همین شهر ببینید چقدر دانشجوی ایرانی در رشته های مهم دانشگاهی داریم. اینها همه نقاط قدرت و اعتماد به نفسی می باشند، که در جامعه ما به وجود آمده اند.

جامعه ایرانی بتوانند در آن جمع شوند، ضرورت دارد.

البته به سبب نوع زندگی در آمریکای شمالی، وجود "مراکز اجتماعات جوامع درونی" (کامیونیتی سنترها) از ضروریات این کشورهاست. من این فکر را با دوتن از دوستان یعنی خانم ها دکتر فهیمه مرتضوی و زرین محی الدین مطرح نمودم، و هر دو استقبال کردند. آنها کمک زیادی به من دادند، و توانستیم بعد از یک سال و نیم بنیاد پریا را به عنوان نخستین مؤسسه خیریه/غیرانتفاعی جامعه ایرانی-کانادایی در سطح کشور ثبت کنیم.

ما تقریباً اوائل سال ۲۰۰۲ (اواسط دی ماه ۱۳۸۰) این نهاد را قانوناً به ثبت رساندیم. اما از آنجایی که در ایران چنین نهادهایی نداریم، اصولاً نیازی به اینگونه جاها نبوده، و نوع زندگی در اینجا ایجاب کرده که جامعه ما هم چنین جاهایی را داشته باشد، به دلیل عدم تجربه با روش حدس و خطا پیش رفتیم. ملاسه هچ پها س لی- در این فکر بودیم که ممکنست بتوانیم از دولت ها در سطوح مختلف-ش پری، شه تلی- و یا کشوری، کمک بگیریم. اما گفتند که چنین کمک هایی وجود ندارد و اگر داشته، دیگر نیست. بنابراین باید ابتدا از خودتان جا داشته باشید، سپس سازمان های علاقمند و فعال در زمینه های خدمات مهاجرت، تازه واردین، جوانان، و سالمندان، برای مرحله عمل به شما کمک می کنند.

به همین دلیل در یک سال و نیم قبل محلی در خیابان یانگ که به یکی از دوستان امان تعلق دارد، بدون اجاره در اختیار ما قرار داده شد. ما هم برنامه هایمان را در آنجا آغاز کردیم. یعنی عملاً از دسامبر ۲۰۰۷ (آذر ماه ۱۳۸۶) فعالیت خود را در آنجا شروع نمودیم.

این محل موقت است. ولی باز هم به این دلیل که فکر می کنیم جامعه ما به گونه ای است که نخست دوست دارد ببیند چه اتفاقی می افتد و بعد باورش بشود، با سعی و کمک دوستان بسیار زیادی در سطوح گوناگون چه از نظر دوتلبان، چه از نظر کادری که با ما کار می کند، و چه از نظر اهدایی هایی که گرفته ایم، توانسته ایم این فعالیت ها را به نحوی چشمگیر و قابل توجه که به تأیید جامعه رسیده است، انجام بدهیم.

ما نخستین سازمان ایرانی-کانادایی هستیم، که تنها با پول همین جامعه کار کرده ایم. به وجود آوردن بنیاد پریا باعث افتخار ما می باشد. شاید دلیل موفقیت این بنیاد در اعتماد جامعه ماست. یعنی ثابت می کند وقتی مردم ما ببینند کاری انجام می شود، کمک می کنند. اما باید به این باور برسند که در این کمک نیت خیر هست، و مثبت و سازنده می باشد. ما این بازتاب و جواب را از جامعه ایرانی-کانادایی گرفتیم.

البته ما زیاد فعالیت جمع آوری کمک های نقدی نداشته ایم. زیرا عمده کار را برای این گذاشته ایم که برای خرید یک ملک بزرگ، یک جمع آوری کمک اساسی انجام دهیم که بتوانیم انشاء الله در آینده نزدیک در آن یا "خانه ایران" و یا "مرکز فرهنگی ایران" درست کنیم. یعنی به هر چه بخواهیم فعالیت های اجتماعی-فرهنگی سقفی بالای سر جامعه ایرانی-کانادایی باشد.

گفت آن یار کز و کشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدای کرد

ویژه نامه شماره 52

ماهنامه روشنگر . سال پنجم . ویژه نامه نوامبر 2011

را نوروژ بنامند. این چیز خیلی زیبایی است. خوب احتمالا مثلاً چینی ها و هندی ها هم چیزهایی برای خودشان دارند، و این نکته مثبت کانادا می باشد. پس ما هم باید مانند بقیه اقلیت ها که برای خودشان در دولت جایی برای گرداندن این کشور دارند، جایی داشته باشیم. ولی باید قانون بازی را یاد بگیریم، و رعایت کنیم .

من چند وقت پیش با اسم ناشناس زیر عنوان "چه دادیم و چه می خواهیم؟"، مقاله ای در یکی [؟] از روزنامه ها نوشتم. در آن نوشتار ذکر کردم که ما هنوز نیامده، از سیستم آموزشی، بهداشت و درمان و... طلبکار هستیم. شاید از این گروه (شاکلی) ۹۰ درصد شناختی-یک-دلاره هم لایق نداده اند .

آخر چگونه ما به خودمان اجازه می دهیم از مملکتی که هیچ مشارکتی در سازندگی آن نداشته ایم، اینقدر احساس طلبکاری بکنیم؟

ولی مهم است که گروه قدیمی ایرانی که به این کشور مهاجرت کرده اند و به مسائل آشنایی دارند، (آگاهی های خود را) به نسل دوم منتقل، و کمک کنند که بتوانیم از همه جهات آن صدا و نقشی را که شایسته جامعه ما در کانادا است، در دولت این مملکت داشته باشیم. در این صورت ملت که می توانیم در به وجود آوردن شرایط بهتر زندگی برای مردم مملکت خودمان نیز، نقش بسیار بسیار مهمی داشته باشیم .

من واقعا بر این باور هستم که اگر ما نقش سیاسی مناسبی در کانادا داشته باشیم، می توانیم برای بهبود زندگی افراد فامیل و بچه محل های خود و خلاصه تمام مردم ایران کار کنیم. این پراکنده بودن ضرر بسیار هنگفتی است، که ما داریم می دهیم. پیش فرض تفکر سیاسی در ارتباط

با مسئله ایران را کنار بگذاریم. ما ایرانی کانادایی هستیم. یک مملکتی به اسم ایران هم داریم، که باید تا جایی که می توانیم کمکش کنیم. ز ریه همه ما یک-روزی رفتی هستیم، اما آن مملکت باید همواره باقی بماند. ■■■



پیغامی حضور ایشان فرستادم و گفتم شما خواستار حضور فیزیکی ما ایرانیان مقیم خارج، در داخل کشور نباشید. چون بالاخره همگی ما به نوعی در اینجا تثبیت شده ایم، و با بچه ها و نوه های امان زندگی داریم. ولی بستری را فراهم کنید که از امکانات تخصصی، مالی، و تجربی ما در جهت ساختن آن مملکت استفاده بشود. اگر بتوانید این کار را بکنید، به نظر من نکته مثبتی است که این نیروی دو سه میلیونی ایرانی خارج از کشور می تواند در سازندگی آن مملکت کمک بکند.



چراکه تخصص ها و تجربیاتی که ایرانی ها در این ۳۰ سال درخراچ پیدا کرده اند و در اکثر سازمان های خصوصی و غیر خصوصی کشورهای گوناگون کار می کنند، اینها ارزش بسیار بسیار زیادی دارند که به سازندگی ایران [اسلامی] کمک بکنند. فقط باید بستر فراهم بشود .

از طرف دیگر زندگی خود ما در اینجا مطرح است. یعنی به روایتی ما در کانادا بالای ۲۵۰ هزار ایرانی .

اما با وجود این تعداد، به اندازه خودمان در دولت کانادا صدا نداریم. به نظر من این رسالتی می باشد که کسانی که سال های بیشتری است که در کانادا زندگی می کنند و با بافت سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی آن آشنا هستند، باید در این مسئله قدم جلو بگذارند و کمک کنند که ما دور هم جمع شویم .

البته نه به این عنوان که برخی تصور کنند، می خواهیم خود را از کل کشور جدا کنیم. نه، همه ما می توانیم از جوامع دیگر چیزهایی بیاموزیم. حتی یکی از برنامه های من در پریا ایجاد ارتباط با جوامع دیگر مانند هندی ها، چینی ها و ایتالیایی ها است، که بهترین ها را از همدیگر یاد بگیریم .

بالاخره همین که می گویند در کانادا نوروز را به رسمیت شناخته اند، یعنی منطقی در پشت آن بوده که پذیرفته اند روز اول بهار

اکسیژن می گیرم. کمالینکه وقتی جمعه می روم می بینم ۱۴۰-۱۵۰ ساله اند ایر-ئی-گردهم آمده اند و خانمی می گوید "آقای تبریزی من الان ساعت ۵ بعذاظ برگردم به این عشق به خانه می روم که جمعه دیگر ۱۰۰ ساله به اینجا بیایم"، این حرف به اندازه هزار بار بازی کردن گلف به من انرژی می دهد .

س: آیا در مورد چگونگی کارها با سایر هموطنان همفکری می کنید؟

ج: بله هیئت مدیره ۸ نفره ما ایک- هیئت مشاوره" نزدیک ۳۰ نفری علاقه مندان به کارهای جامعه ایرانی-کانادایی دارد. هر چند وقت یکبار آنها را که از ایرانیان قدیمی مقیم تورنتو هستند و روی مسائل شناخت دارند، دعوت می کنیم، گزارش می دهیم، و نظر می خواهیم .

س: کمی از وضعیت خانوادگیتان بگویید .

ج: در مهر ماه سال ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) و پس از پایان دانشگاه در تهران، ازدواج کردم. خانم کارشناس (لیسانس) روانشناسی است، و گاهی هم دست به قلم می شود. پسرم آرشیبا وکیل می باشد، و ۳۵ سال دارد. دخترم آذین ۳۱ ساله و کراشقی ارشد (فوق لیسانس) است، و در رشته تحصیلی خود شرکت مشاورتی دارد .

فرزندم هردو ازدواج کرده اند، و هر کدام یک فرزند (آرشیبا یک پسر ۴، و آذین یک دختر ۳ ساله) دارند .

س: اگر موردی وجود دارد که مایل هستید در باره اش سخن بگویید، لطفا بفرمایید.

ج: مهمترین چیزی که می توانم بگویم اینست که یک بار در زمانی که آقای دکتر خاتمی رئیس جمهور شده بودند و می خواستند به نیویورک تشریف بیاورند، پیغام داده بودند که ایرانیان مقیم خارج با ایشان ملاقات داشته باشند .

متأسفانه بنده که سعادت نداشتم و فقط

در هنگام زلزله بم نیز سه گروه در جامعه ایرانی-کانادایی در این زمینه فعالیت داشتند، که گروه ما "جامعه کانادایی برای بازسازی بم" به ریاست بنده بود. ما اول این-گروهی بودیم که با حدود ۱۳۰-۱۴۰ هزار دلار کمک های جمع آوری شده، "مدرسه راهنمایی فردوسی" در روستایی در بیست کیلومتری بم را که در اثر زلزله منهدم شده بود، ساختیم. مدرسه ای که ۱۳۰ دانش-آموز پسر بین ۱۱ تا ۱۶ ساله در د.ز.من-این-مدرسه مال دولت-ایرانی بود، و ما از تجربه قائلن برای ساخت آن استفاده کردیم .

دو سال پیش هم به اتفاق سفیر کانادا و اعضای سفارت برای افتتاح آن به بم رفتیم. ساخت این مدرسه سه سال طول کشید. زیرا همانگونه که گفتم، تجربه قائلن را داشتیم. در عین حال خود من هر سال به شاگردان اول تا سوم چهار تا کلاس جایزه نقدی می دهم، که خرج تحصیل سالیانه اشان در آید. چون آن منطقه بسیار بسیار فقیر است، و حتی برخی از دانش آموزان کفش نداشتند .

متأسفانه بعضی ها برخوردشان چگونه بگویم، متفاوت است. البته من ایراد نمی گیرم. اما وقتی صحبت از کمک به آنجا می شود، عده ای می گویند آنها که دارند خودشان در آن مملکت فلان می کنند، پس خودشان هم بسازند. من با این عقیده موافق نیستم. چون دو راه که بیشتر ندارید. یا آنقدر زور دارید که بگویید آقا شما تشریف ببرید کنار، من می آیم مملکت را می گردانم. یا بگویید بقیه بمیرند، چون من از اینها خوشم نمی آید. ولی راه سوم اینست که واقعا هر کمکی که از دستمان برمی آید، بکنیم. آقا ما آدم سیاسی نیستیم. شما که هستید و زورتان هم می رسد، بروید آنها را بردارید. ولی گناه این بچه ۱۲ ساله که پدرش به سبب جنگ نقص عضو دارد، مادرش الزایمر گرفته، و یک خواهر ۱۵ ساله نیز دارد که هر دو یک نمره کمتر از بیست هم ندارد، چیست؟ البته من اینها را ندیده ام. تنها از طریق "بنیاد رایحه" کارنامه هایشان را دیده ام، و از دور با آنها آشنا شده ام. من-اینط رز تفکر هر قبول ندارم .

اینها مسائل بازیگوشی من، و برای دل خودم هستند. مثلاً آقایی به من می گفت خیلی ها از این کارها کردند، و نامشان هم از یاد رفت. من به ایشان گفتم کسانی که این کارها را انجام می دهند، برای دل خودشان است. من سه چهار ساعت وقتی را که روزانه برای این فعالیت ها می گذارم، برای این نیست که کسی قدردان باشد. چون اگر این وقت را در کسب و کار خودم استفاده کنم، پول بیشتری در می آورم .

من اسم این کارها را بازیگوشی می گذارم. چون هر کس یک نوع بازیگوشی دارد. یکی می رود گلف بازی می کند و یکی تنیس، تا اکسیژن بگیرند. منم اینطوری

آشنایی با یک کتاب سودمند

برگرفته از سایت دانش "پژوه"

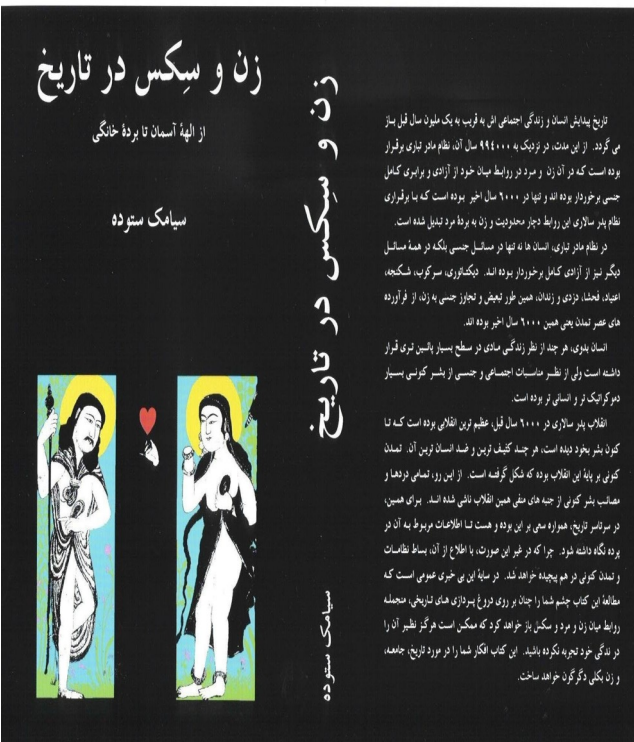
چند روز پیش یکی از دوستان کتابی را به من شناساند که برایم بسیار جالب توجه بود. با توجه به باورهای مذهبی و رویه ی لاپوشانی فرهنگی که روال رفتاری ما ایرانی هاست انتشار کتابی که رک و راست درمورد س.ک.س و روابط جنسی و نقش و اثر آن بر خانواده ها، ازواجها، رفتارها و افکار و روحیات ما سخن بگوید، کمی دور از ذهن و شگفت انگیز است.

کتاب **زن و سکس در تاریخ** نگاشته ی آقای سیامک ستوده کتابی است که در **نهایت ادب**، با زبانی شیوا و روشن بدون به کارگیری واژه های رکیک، به بحث و بررسی پیرامون آثار بی شمار گرایشهای جنسی در زندگی و روابط میان زن و مرد می پردازد. بحث، بسیار موشکافانه و دقیق است و در حقیقت پاسخی است دندان شکن به همه ی ادعاهای افراطی فمینیستها که می خواهند خودشان را از زنانگی تبرئه کرده و تمامی مشکلات تاریخی زنان را به گردن مردان بیاندازند.

نویسنده تشریح می کند که زنان در تمام طول تاریخ مدام خودشان را آراسته اند تا هر چه بیشتر توجه مردان را به خودشان جلب کنند و از این راه بتوانند مرد مناسب تر و قدرتمند تر (بخوانید ثروتمند تر) و جذاب تری پیدا کنند و یا امتیازات بیشتری بگیرند. (مثلا، شرایط ازدواج با یک دختر زیبا همیشه دشوارتر از یک دختر معمولی یا زشت است)

در این نامه (کتاب) شکایت همیشگی خانمها مبنی بر: **“مردها فقط به یک چیز فکر می کنند”** باطل می شود و با سند و دلیل و مدرک ثابت می شود که اصولا تنها کالایی که زنان برای عرضه دارند همان یک چیز است. شاید بتوان گفت تنها نقطه ضعف کتاب تکرار برخی توضیحات باشد که در بخشهای مختلف کتاب قدری باعث طولانی شدن کلام می شود. در مقابل سادگی بیان و استحکام دلایل و ملموس بودن مثالها، نقطه ی قوت و عامل اصلی جذابیت کتاب است. آقای سیامک ستوده ایرانی مقیم آمریکا است و به دلیل زندگی طولانی مدت در ایالات متحده کلا کتابش را بر پایه ی تصویر زندگی آمریکایی نگاشته. اما سرشت انسان و شکل زندگی اجتماعی اش در تمام دنیا و تمام طول تاریخ یکسان بوده است. پس چنین کتابی می تواند خطاب به خواننده ی عام در سراسر دنیا باشد.

کتاب را می توانید از اینجا بگیرید:
برگرفته از سایت دانش "پژوه"



وی سراب چین سوسیالیستی را افشا می کند و با آمار و ارقام موجود، تا قبل از انتشار کتاب در 2005، چهره ی چینی نئولیبرالیسم را، که با اصلاحات دنگ شیائوپینگ و ارتباطات دوستانه با آمریکا در اواخر دهه ی 70 میلادی آغاز شد، تصویر می کند. او واقعیت چین امروز را توسعه ی حداکثر و تصاعدی سرمایه داری با استفاده از قدرت متمرکز دولتی را نشان می دهد. چین بهشت سرمایه داری جهانی است و هیچ کنسرن بین المللی را نمی توان یافت که در آن فعالیت گسترده نداشته باشد. در چین مالکیت خصوصی به شدت افزایش یافته، توسعه ی ناهماهنگ شهر و روستا و فقر و ثروت با شتاب نگران کننده ای افزایش یافته و موسسات دولتی و کمون های روستایی با شتاب افزایش یابنده ای تبدیل به شرکتهای با مسئولیت محدود یا سهامی شده اند. سرمایه داران چینی پدیده ی جدیدی در عرصه ی سرمایه گذاری خارجی هستند. جنبش های طبقه کارگر، اعتصابات و اعتراضات رو به افزایش است و سیستم دیکتاتوری حاکم عملا در جهت سرکوب و مهار این جنبش ها به کار گرفته می شود. به دلیل گسترش شتابنده ی سرمایه داری، محدودیت شدید مطبوعات و سازمان های غیر دولتی فساد در دستگاه دولتی بیداد می کند، از کنترل خارج و نهادینه شده است.

وی کتابهای متعدد دیگری هم دارد که از جمله آخرین آن ها یکی «کتاب راهنمای کاپیتال مارکس» است که در سال 2010 منتشر شده و دیگری «عدالت اجتماعی و جغرافیای شهر» در سال 2009:

A Companion to Marx's Capital

Social Justice and the City (عدالت اجتماعی و شهر، ترجمه ی محمدرضا حائری)

مجموعه ی کتاب های وی در کتابفروشی اینترنتی آمازون در دسترس است:

www.amazon.co.uk

معرفی یک محقق سوسیالیست

برای شناخت سرمایه داری در جهان معاصر

امیر اطمیایی

• او معتقد است جهان راهی جز رویکردی سوسیالیستی ندارد تا بتواند بر بحران های متناوب و تشدید شونده، فقر روبه رشد اکثریت قریب به اتفاق جمعیت جهان و کوچکتر شدن هرچه بیشتر جمعیتی که ثروت عمده ی جهان را در دست دارند غلبه کند

دیوید هاروی (David Harvey)، جامعه شناس مارکسیست و پرفسور انسان شناسی (anthropologist) در دانشگاه نیویورک (City University of New York Graduate School) است.

از کارهای برجسته ی وی مطالعه ی دقیق سرمایه داری جهانی و نئولیبرالیسم در دهه های اخیر و ارائه ی تحلیلی مارکسیستی از اوضاع کنونی جهان، روند رشد، عملکرد و نقش سرمایه در دنیای امروز است. او معتقد است جهان راهی جز رویکردی سوسیالیستی ندارد تا بتواند بر بحران های متناوب و تشدید شونده، فقر روبه رشد اکثریت قریب به اتفاق جمعیت جهان و کوچکتر شدن هرچه بیشتر جمعیتی که ثروت عمده ی جهان را در دست دارند غلبه کند. وی دلایل بحران های اجتناب ناپذیر، ادواری، تشدید شونده و ساختاری سرمایه داری را با ارائه ی آمار و ارقامی دقیق و به روز شده می شکافد و بن بست جهان معاصر را ثابت می کند.

وی معتقد است در دنیای پرشتاب کنونی شناخت دقیق سرمایه داری، دینامیسم و انعطاف پذیری خودبخودی اش، رازهای قدرتش، یکه تازی اش و توانایی اش در مسحور کردن مردم جهان، بخصوص در کشورهای سوسیالیستی سابق، از الفبای مقابله با آن و آثار مخربش است. دیگر صرفا با تکیه بر شعارها، روش های سنتی، شناختی کهنه و سطحی و بدون روش های دمکراتیک نمی توان راهی گشود. وی می گوید آنانی که داعیه ی مبارزه با سرمایه داری دارند می بایست بتوانند به همان اندازه سریع و خلاق، دینامیک و همه جانبه، دارای قدرت مانور و تغییر و تحول سریع باشند، و در استفاده از همه ی نیروها و امکانات به نحو موثر توانا باشند.

از میان این آثار، دو کتاب کلیدی و راهگشاست. کتاب اول «معضل سرمایه و بحران سرمایه داری» است که در سال 2010 چاپ شد و در سال 2011 با عنوان انگلیسی زیر تجدید چاپ شده است

The Enigma of Capital and the Crisis of Capitalism

کتاب دوم «تاریخ مختصر نئولیبرالیسم» است که در سال 2005 چاپ شد و در سالهای 2007، 2009، 2010 و 2011 با عنوان انگلیسی زیر تجدید چاپ و به فارسی هم ترجمه شده است

A Brief History of Neoliberalism

تاریخ مختصر نئولیبرالیسم، ترجمه ی دکتر محمود عبدالشزاده، نشر اختران، 1386

این کتاب به شکل گیری نئولیبرالیسم در سال های 70 میلادی و تکامل آن تا دوران معاصر می پردازد. او نشان می دهد که سرمایه داری چگونه با توسل به آزادی های فردی بی حد و حصر و صدور سرمایه و استفاده از نیروی کار ارزان موفق می شود در طی این سال ها تشکل نیروی کار، اتحادیه ها و سازمان های سیاسی را متلاشی و منزوی کند و حقوق کار را ملغی کند و به پایین ترین سطح ممکن نزول دهد.

شب همبستگی با خانواده‌های کارگران زندانی

شام همراه با

موسیقی و رقص محلی

کمیته حمایت از مبارزات کارگری ایران - کانادا

حمایت از کارگران زندانی:

تداوم مبارزه برای نان و آزادی است

Solidarity



Solidarity



سعید ترابیان



مهدی فراهی

شانتیز



رضا شهابی



ابراهیم مددی



بهنام ابراهیم زاده



زمان December 03, 2011

7:00 pm - 2:00 am

حمایت از جنبش کارگری،

حمایت از دموکراسی است

Elegance Banquet Hall

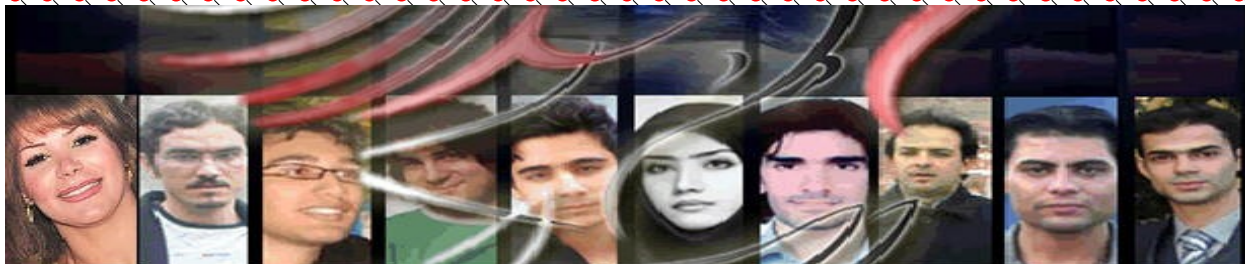
10 Newkirk Road, مکان

Richmond HILL

محل فروش بلیط: فرو شگاه سوپر خوراک / یانگ و سنتر

کمیته حمایت از مبارزات کارگری در ایران - تورنتو، کانادا به همراه دیگر نهادهای همبستگی در سراسر جهان، از کلیه فعالین کارگری، گروهها، سازمانها و یاران طبقه کارگردعوت میکند که کوشش خود را برای آزادی کارگران زندانی دو چندان نموده در حد امکان، به حمایت خانواده هایشان برخیزند. در این راستا، شنبه سوم دسامبر ۲۰۱۱ را شب همبستگی و حمایت از کارگران زندانی و خانواده های شان اعلام کرده و از همگان دعوت می نماید در این برنامه شرکت نمایند.

از خانواده های کارگران زندانی و زندانیان سیاسی حمایت کنیم!



کمیته همبستگی با مادران جانبازان در ایران (تورنتو - کانادا)

برگزار می کند:

نقد و بررسی همراه با نمایش فیلم

"درباره الی"

ساخته اصغر فرهادی

یکشنبه ۶ نوامبر 2011 ساعت 14

North York Civic Center

Committee Room #3

5100 Yonge Street



منوچهر

بیاد حمید پور عباسیان و همه مبارزان راه سوسیالیسم

اتفاقی می افتد

دارد اتفاقی می افتد

که وقتی می افتد

که پای ندیدن باشد.

صدایی

صدایی

صدایی

در چاله سکوتی می افتد

که وقتی می افتد

ندیده باشد

جنازه کجا می افتد

اما

نه

کمتر سکوتی است

که دهن باز نکرده باشد

سکوت زخمی است

تولد و مرگ

اجتناب ناپذیرند

فاصله این دو را زندگی کنیم

سانتا بان



حسن نراقی

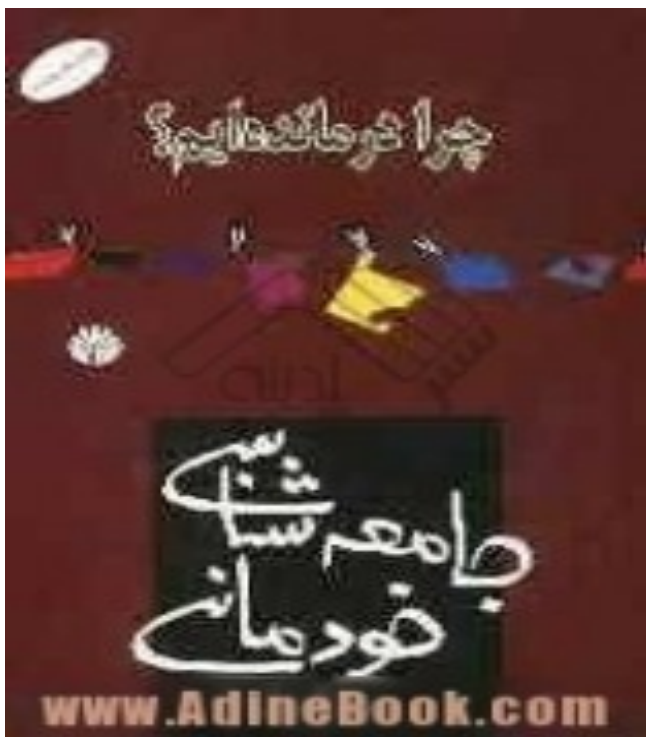
فقر جامعه شناسی ایران

نقدی بر کتاب جامعه شناسی خودمانی اثر حسن نراقی

نویسنده آران

کردستان سپتامبر 2011

امپریالیسم و قدرت های استعماری و سیاست های ویران کننده ی اقتصادی و سیاسی آنان بر کشورهای پیرامونی یا به قول خودشان "کشورهای در حال توسعه"، تنها "اثری مقطعی بر بستر موجود جامعه"!! داشته اند. یعنی به شکست کشاندن انقلاب مشروطه در ایران توسط قدرت های استعماری، سر کار آوردن رضا خان، کودتای 28 مرداد توسط امپریالیسم آمریکا و سرانجام به شکست کشاندن انقلاب 1357 ایران حتی قبل از به پیروزی رسیدن آن و نابود کردن جریانات چپ در این کشور اثرات درخور توجهی بر وضع کنونی جامعه ایران نداشته اند. رفرمیسم اسلامی جاده صاف کن "جهانی سازی" و نئو لیبرالیسم در ایران است البته در وهله اول به فکر نگه داشتن حکومت اسلامی بوده و در پی آن است که اگر قرار باشد این حکومت برود، از قبل ذهن توده ها مردم در ایران را برای پذیرش نئو لیبرالیسم و سرمایه ی پرو غرب آماده کنند. اگر حکومت مردمی به معنی حکومت دردآشنای مردم باشد، گمان می کنم ایران تا به حال، کمتر چنین حکومت مردمی ای به خود دیده. تا آنجا که من می شناسم اینها هیچکدام نه از شاهزاده های آنچنانی اند و نه وابسته به فلان ایل و خانواده ی اسم و رسم دار. تاپریروز یکی از اینها معلم بود و آن یکی مهندس و دیگری یک کاسب و نجار و آن دیگری روضه خانی بسیار معمولی. اینها را که از پاریس و ژنو و حلب نیاورده اند. همین هموطنان خودمان هستند. (مقدمه، صفحه 17) نویسنده ی قلم به مزد مدعی است که بعضی از حکومت های قبلی ایران مردمی بوده اند اما هیچکدام از لحاظ مردمی بودن به پای جمهوری اسلامی نرسیده اند. و این هم برداشت و تعریف جامعه شناس رفرمیست ما از مردمی بودن یک حکومت!! انسیکلوپدی ها باید این تعریف را در صدر تعاریف "حکومت مردمی" بکار برند! به جای اینکه گفته شود حکومت مردمی حکومتی است که مستقیماً و طبق خواست مردم و بلاواسطه توسط آنها اداره میشود و منافع اکثریت جامعه را نمایندگی می کند و مقامات این حکومت تماماً به توسط مردم انتخاب شده و هر لحظه قابل عزل باشند، میگوید.



آورده ایم و به تحلیل نقادانه ی آن می پردازیم تا ماهیت واقعی محتوای اینگونه آثار بیشتر روشن شود.

"صادقانه با خود بیاندیشیم که ما چگونه ما شدیم؟... دنبال دلیل می گردید؟ دلیلش در خودمان است نه در همسایه ها و نه در ابرقدرت ها و نه حتی در حکومت و دولت های معاصر... من منکر تأثیر مستقیم و غیر مستقیم تمامی این عواملی که بر شمرده به علاوه ی هزاران عامل دیگر نیستم. این ها همه تأثیر دارند، منتها اثری است مقطعی بر بستر موجود جامعه. چه اگر "ما" اینگونه مایی نبودیم این عوامل نیز اثرهای دیگری داشتند." (مقدمه، صفحه 16 چاپ بیست و دوم) در این پاراگراف - و در ادامه، در تمام کتاب - به روشنی دیده می شود که جامعه شناس "عامه فهم نویس" ما نه تنها شناختی از منطق حرکت و روانشناسی اجتماعی ندارد بلکه حتی نگرش سیستمی هم بعنوان لازمه ی تحلیل نقادانه ی روابط اجتماعی ندارد. او به انسان بعنوان یک موجود مجرد، انتزاعی و جدا و مستقل از حرکت تاریخ می نگرد. گویا مناسبات تولیدی و اجتماعی یک جامعه هیچ اثری بر فعل و انفعالات انسان ندارد و هر چه هست نتیجه ی فکر و اندیشه ی خود ماست. این نوع نگرش ایدئالیستی به تاریخ، مربوط به ایدئالیسم دوران ماقبل هگل است. ارزش واقعی و خصلت انقلابی فلسفه ی هگل در این است که یک بار برای همیشه ضربه ی مرگباری را بر نهایی بودن تمامی فرآورده های اندیشه و کنش انسانی وارد آورد (1) وی در این قسمت بر این باور است که

در میان کتابهای منتشر شده در حوزه ی جامعه شناسی این سالهای ایران، آثاری یافت می شوند که در بی مایگی، بی محتوایی و کوتاه فکری نویسنده آن کم نظیرند. کتاب "جامعه شناسی خودمانی. چرا درمانده ایم؟" اثر فردی بنام "حسن نراقی" (چاپ اول در سال 1380) از این دست آثار است که از طنز روزگار با گذشت هشت سال از انتشار چاپ اول آن 22 بار تجدید چاپ شده است. این درحالیست که ترجمه ی فارسی آثار متفکرین بزرگ دوران ما از جمله نوام چامسکی، پال سویزی، یورگن هابرماس، ریچارد داوکینز و ... پس از چند سال، نهایتاً دو یا سه بار آنهم در تیراژ یکهزاری یا دو هزار ی چاپ می شوند. این مساله بیانگر چیست؟

کتاب "چرا درمانده ایم؟" و آثار دیگری از جمله "ما چگونه ما شدیم؟"، "چرا غرب پیشرفت کرد و ما" و... بدلیل سطحی بودن، عدم درک منطق حرکت و دیالکتیک تاریخ و در نتیجه وارونه دیدن مناسبات اجتماعی، کوچکترین آگاهی ای نصیب خواننده نمی کنند. نه تنها آگاهی ای بدست نمی دهند، بلکه خواننده باید هشیار باشد که در دام استدلالات سطحی مد روز نیفتد. چنین آثاری در خدمت امپریالیسم و تداوم سلطه ی طبقه ی حاکم کنونی بر ایران، ابزاری برای تیره ی غارتگران و جانیان حکومت اسلامی و محکوم کردن مردم ایران است و بدلیل تحلیل غیر علمی و بدین دلیل که ریشه ی تمام مشکلات را در توده های مردم و افکار آنها می دانند، یعنی بدلیل نتیجه گیری های ساده انگارانه ی غیر علمی و تحلیل مکانیکی، خوراک مناسبی برای مطالعه توسط خوانندگانی است که زحمت تفکر و تعمق را به خود نداده و در انتخاب آلترناتیو - بدون توجه به درست یا غلط بودن آن - آن را انتخاب می کنند که کمترین نیاز به بکارگیری تفکر و اندیشه باشد. از چاپ 22 باره ی این اثر، می توان به سطحی نگری خواننده ی ایرانی هم پی برد. پشت سر این ساده انگاری ها و متهم کردن توده های مردم، ایدئولوژی نئو لیبرالیسم پناه گرفته است که اقتصاد مکتب شیکاگو و رها سازی بازار یعنی لجام گسیخته ترین نوع سرمایه داری را نمایندگی می کند و در طی بیست سال گذشته در ایران نیز تحت عناوین جامعه مدنی، دموکراسی اسلامی و حتی عدالت اجتماعی هم توسط اصلاح طلبان حکومتی و هم توسط جناح راست حکومت در دولت های هاشمی، خاتمی و در دولت احمدی نژاد به گسترده ترین شیوه ممکن تبلیغ شده و این سیاست ها تا جای ممکن توسط هر دوی این جناح های حکومت اسلامی به مرحله اجرا درآمده است. لازمه ی رشد تفکر نئو لیبرالیسم در ایران، تیره ی نظام جهانی سرمایه در تمامی اشکالش - از جمله امپریالیسم - و تیره ی فعالیت های جنایتکارانه ی سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی و اقتصادی سرمایه از جمله سی آی ای، موساد، اینتلجنس سرویس، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی است. راهی که چنین نویسندگانی در پیش گرفته اند، کوچکترین گرهی از اوضاع وخیم اجتماعی اقتصادی و سیاسی ایران باز نخواهد کرد. امروز که اصلاح طلبان حکومتی چاقو و قمه های خود را غلاف کرده و در نقش اپوزیسیون ظاهر شده اند و مدام به نقل قول از لودویک فون هابک، کارل پوپر، میلتن فریدمن و سایر ایدئولوگ های بورژوازی می پردازند، یکی از وظایف چپ انقلابی ایران، افشا و رسوا کردن هر چه بیشتر این جریانات و عناصر فرصت طلب و بی پرنسیب است. ما در این متن، بخش های کوتاهی از کتاب "جامعه شناسی خودمانی، چرا درمانده ایم؟" را که توسط یکی از همین عناصر نوشته شده،

دنباله مطلب از ص 5

حکومت مردمی یعنی **"حکومت دردآشنای مردم"** . از آنجا که تمامی حکومت ها در جهان با درد مردم آشنا هستند، آنوقت طبق این تعریف میتدل، کدام حکومت در جهان است که نتواند ادعای مردمی بودن بکند؟ حکومت ها همیشه از درد مردم خبر داشته اند اما مساله این است که برایشان مهم نیست که درد اکثریت اجتماع چیست. آقای حسن نراقی تنها حکومت هایی را غیر مردمی می دانند که مقامات آن از کشورهای خارجی آمده باشند. طبق این تعریف هیچ حکومت غیر مردمی و غیر دموکراتیکی در سطح جهان وجود ندارد. در طی دو سده ی اخیر حتی در میان جامعه شناسان بورژوازی هم کسی منکر وجود طبقات مختلف با منافع متضاد نبوده است. نویسندۀ ی این اثر اساساً منکر وجود طبقات در جامعه است و جامعه را تماماً یکدست و بدون طبقه می بیند. از نگاه او در جوامع کنونی کوچکترین تضاد طبقاتی ای وجود ندارد.

در مقایسه ی کشور خودمان با کشورهای همسایه... در اول انقلاب تا ما مشغول تیریک فرستادن به همدیگر بودیم، حتی همین کشورهایی که تو آنها را قبول نداشتی آنچنان جلو رفتند که امروز ثبات اقتصادیشان قابل مقایسه با ما نیست." (مقدمه، صفحه 17) آقای حسن نراقی دلیل عقب ماندن ایران بعد از انقلاب 1979 از کشورهای دیگر را نه در شکست انقلاب و سلطه ی ضد انقلاب و مرتجعین بر آن، بل در خود انقلاب و شادی مردم جستجو می کند. نئولیبرالیسم دشمن قسم خورده ی انقلاب هاست و منافع خود را در تداوم وضع موجود می یابد. اینان فراموش کرده اند که حتی انقلاب سیاسی هم بدون فداکاری انقلابیون و کشتار آنها بدست نظام در حال احتضار ناممکن است چه رسد به انقلاب اجتماعی یعنی گذار از یک نظام اجتماعی به نظام اجتماعی دیگر. آیا دشمنان امروزی انقلاب ها - که تماماً طرفدار نظام سرمایه داری هستند - فراموش کرده اند که بشریت در گذار از برده داری به فئودالیسم و در گذار از فئودالیسم به نظام مورد علاقه شان یعنی سرمایه داری چه خونهای پرداخت؟ این نویسندگان در تحلیل انقلاب 1789 فرانسه ، عامل خشونت را در نظام اشرافی و فئودالی حاکم که تا آخرین نفس با چنگ و دندان از وضع موجود دفاع کرد، میبینند که حتی پس از انقلاب هم از مواضع ارتجاعی خود دفاع می کرد یا در انقلابیون فرانسه؟؟ نظام سرمایه از روز سرنگونی قطعی و برگشت ناپذیر فئودالیسم و تثبیت موضع خود تاکنون در برابر انقلابهای دموکراتیک و رادیکال مواضع ارتجاعی در پیش گرفته است. ما جلوی چشمان خود میبینیم که چگونه "بهار عربی" یعنی انقلابات شمال آفریقا و خاورمیانه با دخالت ناتو و آمریکا و کمک به ضد انقلاب در این کشورها، یکی پس از دیگری به شکست کشانده شده و قوانین شریعه را به آنها تحمیل کرده و به "خزان عربی" تبدیل می نمایند.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اصلاح طلبان به پیروی از اربابان فکری شان، پایان انقلاب و تاریخ و ، یعنی پایان مبارزه ی طبقاتی را اعلام کردند و بر توهم ابدی بودن نظام سرمایه اصرار می ورزیدند، پتانسیل سرمایه برای همراهی با حرکت تاریخ را بی نهایت میپنداشتند. اما یک سیستم معرفت به طبیعت و تاریخ که کاملاً جامع و برای همیشه مختوم باشد بالطبع با قوانین اصلی تفکر دیالکتیکی متباین است. (2) ماتریالیسم دیالکتیک به ما آموزش می دهد که حرکت، نه تنها چیزهایی را به وجود می آورد ، بلکه دائماً آنها را نیز تغییر می دهد. بورژوازی دوران ما با کوتاه فکری خاص خود امر به سکون تاریخ کرده است گویا قوانین دیالکتیک تاریخ، تابع امر و نهی این یا آن ایدئولوگ بورژوازی است. نظام سرمایه تنها در یک صورت پایان تاریخ و انقلابات خواهد بود و این امر تنها در صورت به نابودی کشاندن بشریت از طریق سلاحهای کشتار جمعی در یک جنگ جهانی دیگر و یا چیزی از این قبیل قابل تحقق است. سرمایه در بطن .

خود دو گرایش متضاد را پرورش می دهد: یکی آرمان سوسیالیسم و دیگری آرمان بربریت است که امروز تحت عنوان نئولیبرالیسم نمایندگی می شود. در واقع نئولیبرالیسم ، بربریت قرن بیست و یکم است. به قول روزا لوکزامبورگ و مزاروش، بشریت باید دست به انتخاب بزند: یا سوسیالیسم یا بربریت **"چرا متوسط کار مفید ایرانی ها در روز به زیر 30 دقیقه می رسد؟" (مقدمه، صفحه 18)** نویسندۀ در این قسمت ضمن انتقاد از مردم ایران می نویسد: چرا متوسط کار مفید ایرانی ها در روز به زیر 30 دقیقه می رسد؟ . این آقا که ادعا می کند مدیر است، ظاهراً در اینجا داستان خود و مجموعه ی تحت مدیریتش را بیان می کند که همانند دستگاه بوروکراتیک حاکم بر ایران و البته همانند آخوندها - که کار مفیدشان در روز به 17 رکعت نماز خلاصه می شود - روزانه 30 دقیقه هم کار مفید ندارند. پر واضح است که کارایی نیروهای این بوروکراسی - از جمله مدیران آن و امثال خود این آقا - در طول روز حدود 30 دقیقه است، اما بی شرمی است اگر این کم کاری و بیکارگی و مفت خوری را به میلیونها کارگری که در روز هشت ساعت و حتی تا پانزده ساعت در سخت ترین شرایط و کم ترین دستمزد کار می کنند تعمیم دهیم. این نوع یاهو سرایی ها و تعمیم دادن ها ، صرفاً در خدمت کارفرمایان و سرمایه داران طمع کار و سیری ناپذیر برای پایین نگه داشتن دستمزدها است و بس.



این استدلالات بی اساس، در طی سالیان گذشته ، بنیان نظری بی حقوق کردن طبقه کارگر ایران و عدم پرداخت همین دستمزدهای ناچیز هم بوده است. کسی که این مسئله را درک نکند مسائل دیگر را نیز در نخواهد یافت. حسن نراقی در صفحه 20 با آوردن نقل قولی به ظاهر خیر خواهانه و انسان مدار از "حسنی" امام جمعه ارومیه ، جلاد قتل عام روستای قارنا در کردستان و یکی از مرتجع ترین آخوندهای حکومت اسلامی لی لی به لالای او می گذارد و وانمود می کند که او از انسانهای شریف این جامعه است تا جاییکه حتی یار و غمخوار زندانیان هم هست.

" چرا پای صنعت اتومبیل سازی ما بعد از سی و چند سال مونتاز، هنوز این قدر لنگ می زند؟ ... چرا کارمندان ادارات در اکثر مواقع پدر ارباب رجوع را درمی آورند... چرا سن سخته در این کشور زیر 40 سال است؟... و هزاران چرای دیگر. گزارش توسعه ی انسانی در سال 1999، حتی وضعیت یک کشور در حال توسعه را هم نشان نمی دهد. 16 درصد کودکان زیر 5 سال ایران دچار سوء تغذیه اند 19 درصد به فاضلاب، 27 درصد به خدمات بهداشتی و ده درصد به آب سالم دسترسی ندارند. تعداد زندانیان کشور از سال 1359 تا 1376 به هفت برابر رسیده است. یعنی طبق رشد جمعیت 450 درصد رشد داشته است و... ملاحظه می کنید اخبار خیلی رضایت بخش نیستند ... بیابید واقعیات را با چشم باز بنگریم ، عمق فاجعه و درد را بشناسیم و بپذیریم که همه ی دردها از استعمار نیست ، از قانون نیست ، از فلاں حزب نیست، حتی از آمریکا هم نیست و از شوروی سابق هم نبود. زهر و پادزهر هر دو در همین جاست....

درد ما نه درد استعمار است و نه درد همسایه زورگوی شمال یا جنوب نه ابرقدرت ها ، نه حکومت ها و نه دولتها و نه حتی نظامها و تغییر قانونها . اصل مطلب خودمان و راه حل، "تاملی در رفتارهایمان است." (مقدمه، صفحات 18-23) . "تامل در رفتار!!" اگر مسائل اجتماعی بشر با تامل در رفتار حل شدنی بود و اگر مسائل پیچیده ی اجتماعی با چنین نصایحی حل می شد ، افراد زیادی که تحت نام پیامبر در هزاره های متوالی آمدند و صدها کتاب اصول اخلاقی و اصول تامل در رفتار نوشتند، قبلاً مسائل بشری را حل و فصل کرده بودند. بعد از آمار و ارقام فراوانی که دال بر وخامت اوضاع اجتماعی ایران است، نویسندۀ به جای انتقاد از نظام جهانی حاکم بر جهان و انتقاد از آن ، آسانترین کار ممکن را انجام می دهد : متهم کردن مردم. **" تقصیر خود مردم است"**. آقای نراقی بر این باور است مردمی که اکثریت عظیم آنان نقشی در بوجود آمدن شرایط کنونی نداشته اند و هر شخص از روز تولد، خود را در چمبره و سیطره ی نهادهای گوناگون اقتصادی ، سیاسی ، نظامی و اطلاعاتی نظام سرمایه دیده است، مقصر اصلی تمامی جنایات و قتل عام ها و فلاکت و فقر بشر هستند . آیا دست راستی ترین عناصر نئوکنسرواتیسم غرب، جرات بیان مطالبی را که آقای نراقی به این آسانی میگوید دارند؟؟

"از روانشاد مهندس مهدی بازرگان کتابی هست به نام "سازگاری ایرانی"... انسان واقعا حیرت زده می شود وقتی می بیند این مرد بزرگ حدود شصت سال پیش درد را چگونه تشخیص داد و اعلام هم کرد اما بحث را کسی جدی نگرفت. از صفحه 278 این کتاب می خوانیم: "...ضمناً نباید فراموش کرد که روح ایرانی چندان خالص، الهی و استوار بر پایه های محکم تقوی و حق پرستی نبوده است. در اشعار فارسی اسم خدا را زیاد می بینیم و همین طور هم در همان ادبیات اسم می و معشوق را... صفاکی ای که صفویه به مردم و حتی به افراد خاندان خود می کردند بی سابقه بوده است و البته خود را مروج تشیع و مخلص آستان ولایت میدانستند و مرحوم مجلسی را وسیله دادند که آن دریای عظیم مجموعه روایات و اخبار را جمع کند... این دوگانگی روح ایرانی یا جمع بین دیانت و معصیت را شاید هیچ..." (مقدمه ، صفحه 24) طبق آموزه های فلسفه ی اسکولاستیک، انسان ابتدا باید روحش را خالص کند تا جامعه درست شود. این نوع نگاه متافیزیکی به جامعه، حقایق را وارونه می کند. آنچه در اینجا بعنوان دوی درد جامعه ی ایران یاد شده ، چیزی جز اصول پیش پا افتاده ی اخلاق اسلامی نیست. "مهدی بازرگان" و شاگرد پامنبری اش "حسن نراقی" معتقدند که دوی درد مردم ایران پناه بردن به مذهب، حق پرستی، تقوی، کنار گذاشتن منکرات اسلامی و در یک کلام برقراری حکومت اسلامی اصیل است. ضمن اینکه بازرگان ، ترویج تشیع و نوکری آستان ولایت، تعمیر گنبد و بارگاه و دادن دسترنج مردم فلاکت زده ی ایران به مرتجعینی چون "مجلسی" را از نکات مثبت حکومت صفویه می داند، باید یادآوری کرد که یکی از جنبه های ایدئالیسم آنان در این است که آنها صرفاً روابط متقابلی را که بر تمایل متقابل میان انسانها استوار است نظیر عشق جنسی، دوستی، شور، فداکاری و غیره را ، آنچنان که هستند - بی آنکه با مذهب ویژه ای تداعی کنند - نمی پذیرند. آنها تاکید می کنند که این روابط تنها هنگامی ارزش خود را به دست خواهند آورد که به نام دین تقدیس شوند.



اکثریت عظیم جامعه صورت می گیرد ، در سطح بین المللی هم بخش وسیعی از جهان باید توسعه نیافته و در رکود دائمی بسر برد تا بخش کوچکی از آن بتواند رشد نماید. نقش خائنانه ی این جریان ، تیره ی امپریالیسم و قدرت های کنونی و نقش جنایتکارانه ی آنها در قبال کشورهای پیرامونی و از جمله ایران و همینطور تیره ی طبقه ی حاکم بر ایران می باشد. در واقع در سطح ماکرو انکار وجود امپریالیسم، انکار استثمار فرد توسط فرد در سطح مایکرو است، انکار و نفی مبارزه ی طبقاتی است. دعوت به پذیرش کاپیتالیسم پسا جنگ سرد است. حتی رویزیونیسم دوران ما بر این باور است که دیگر امپریالیسمی وجود ندارد و ماهیت امپریالیستی نظام سرمایه پایان یافته است! رویزیونیسم با این فرضیات غلط، ما را به ناامیدی و شکست طلبی و تسلیم به نظام ضد انسانی سرمایه دعوت می کند.

در صفحات بعدی کتاب نیز مرتباً به مطالبی برخورد می کنیم که تماماً باید مورد نقد قرار گیرند که در شرایط کنونی مجال پرداختن به آنها نیست. اکنون پس از پشت سر گذاشتن مطالب یاد شده ، به ادامه ی مطالب کتاب می پردازیم:

"...استاندارد زندگی مان را برای مردم بیگانه شاید تا ده برابر زندگی معمولی خودمان نشان می دهیم...خوب حالا اسم اینها را می گذارید مهمان نوازی؟ نه عزیزم چرا خودت را گول می زنی؟ اگر مهمان نوازی بود که باید برای اعضای خانواده هم این کار را می کردی نه برای یک عده ی بخصوص... خانم خانه ، کدبانوی خانه میوه های درشت را برای مهمانان سوا می کنی و ریزها و درجه دوها را به بچه ها می دهی یعنی چه؟ یعنی اینکه مهمان بداند که ما میوه درشت مصرف می کنیم.... من امید داشتم که با گذشت زمان با افزایش تحصیلات و یا حداقل با محدود شدن دامنه ی امکانات دامنه ی این تظاهرات هم فروکش کند. ... اما تازگی ها دیده ام برای درگشتگان هم در سالن ها و هتل ها برنامه اجرا می کنند، چراغانی مشکی می کنند ، مداح های شیک می آورند و... همه چیز بجز لباس های مشکی یادآور یک مجلس جشن با شکوه است. ضمن اینکه نباید فکر کنید الزاماً صاحب مجلس از مال و مکنت زیادی برخوردار است.نه ! شاید هم قرض کرده و فردا باید پس بدهد... عین این تظاهر را ، دولتمان هم در سطح وسیع تری مرتکب می شود. من قبلاً گفتم اصصلاً قصد ندارم دولت و ملت را از هم جدا کنم.من می گویم اگر ملتی دارای یک خصیصه عام ، یک صفت زیبا و یا زشت بود قاعدتاً اگر دولتش هم از همین ملت باشد ، یعنی ادعای حلال زادگی کند، باید متصف به همین صفات باشد... این نمی شود که مثلاً خودمان تک تک تظاهر به چیزی که نداریم ، به کاری که نکرده ایم بکنیم ولی وقتی نوبت حکومت مانرسید بگوییم چرا می کند؟ آنهم به این وسعت! دولت در شرایط کنونی گرفتار است ، بیپول است ، مشکلات دارد ، بیکاری دارد و... اما برای تظاهر به داشتن و یا حداقل حفظ عادت تظاهر به داشتن، چه پرداخت هایی که نمی کند. در داخل و خارج از کشور فرقی نمی کند. منظورم از پذیرایی های داخلی همین سوبسیدهای پرداختی است. لغو این سوبسیدها و خرج کردن بجا و درست آن از طرف دولت و مردمف نیاز به یک شجاعت اخلاقی بسیار استثنایی و عزم واقعا ملی دارد که در صورت تحقق، سودش بدون شک عاید همگان و بویژه طبقه کم درآمد و فقیر و یا به قول امروزی ها "اسیب پذیر" !! خواهد شد . "(ظاهر سازی ما، صفحات 46 -47) اوه... بالاخره این لفاظی های پوچ و احمقانه تمام شد. همانطور که آنتیست های انقلاب کبیر فرانسه به اشتباه انتظار داشتند که مردم فرانسه و بشریت بطور عام مذهب را کنار بگذارند – روبسپیر، دانتون ، مونتانی، مارا و... و قبل از آن ولتر و دیگران خواهان الغای مذهب، بدون توجه به عواملی بودند که مذهب را بوجود می آورد. حسن نراقی هم خواهان کنار گذاشتن تظاهر، ریاکاری و در یک کلام کنار گذاشتن کل _

. این واژگون نمایی، جعل و دروغگوئیها، در مورد وقایع تاریخی فقط برای پاسخگوئی به نیاز حاکمیت سرمایه داری میباشد. تا جایی که گمراه کردن و فریب جامعه، پیشه دائمی گروهی از نویسندگان و سخنوران رسانه های حامی دیکتاتوری و استثمار دول سرمایه داری شده است. در مورد مسائلی که اکنون گریبان جامعه ایران را گرفته و بسیاری از خانواده ها با بیکاری و فقر و گرانی مواد غذایی روبرو هستند وهمچنین روزانه با تعطیلی کارخانه ها و عدم پرداخت دستمزد کارگران روبرو هستیم، سلطنت طلبان و جمعی از اصلاح طلبان به طرح واژگونه تاریخ علاقه مند شده اند. و همه جا تبلیغ میکنند که گویا این یا آن فرد (همچون پادشاهان و جنگجویان) در تاریخ با قدرتی پنهانی (خدا، الله، هورامزدا و یا مردوک) و فقط با تکیه به تواناییهای فردی توانسته برای ما عظمت و شکوه بیاورند و یا با حمله خود، ایران را غارت و چپاول و مردم را قتل عام کرده (مانند محمد و چنگیز و هولاکو) و اکنون هم اگر خامنه ای و باند اسلامی او از ایران بروند و حکومت سرنگون شود زیر سایه رهبران (مانند رضا پهلوی، کروی-موسوی و امثالهم) میتوانیم به رفاه و آسایش برسیم! و استناد آنها به جعل شکوه آمیز گذشته و رواج ناسیونالیسم ایرانی تا آن حد که باید جان را فدای میهن و خاک آن کرد، پیش میرود. تجربه بشری بارها غلط بودن و ضد انسانی بودن افکار ناسیونالیستی را آزموده و نمونه آخرین آن کشتار جوانان در نروژ توسط آندرس بهرینگ بریویک در تاریخ 22 جولای 2011 میباشد. هدف عظمت طلبان مختلف، مانند گروه های سلطنت طلب و اصلاح طلبان چیزی جز حفظ شرایط استثماری موجود با پائین نگهداشتن سطح معیشت جامعه و کسب ارزش اضافی تولید شده کارگران و تداوم خرید و فروش نیروی کار انسانها نیست". (3)



"از کتاب های جامعه شناسی جدید صحبت می کردم کتاب سودمند دیگری چندی پیش منتشر شد به نام "ما چگونه ما شدیم؟" کتاب بسیار چشمگیری بود. نویسنده این کتاب معتقد است که برخلاف تفکر رایج در خصوص عقب افتادگی ایران که آنرا به پدیده استثمار نسبت می دهند، کسی "ما را ما نکرد بلکه ما خودمان ما شدیم". نظریه اول ، استثمار را عامل عقب ماندگی می داند در حالیکه از دیدگاه نویسنده ، استثمار و ورود آن معلول عقب ماندگی خود ما بوده است و نه علت آن... خوشبختانه این کتاب علی رغم انتقادات فراوانی که بر آن رفت، خوش درخشید.(مقدمه ، صفحه 30-31) همانطور که در ابتدا نوشته ایم، نویسنده ی این کتاب و کتاب "ما چگونه ما شدیم" از همفکران هم هستند. نویسنده در این دو صفحه بیان می دارد که نقطه ی قوت کتاب ذکر شده در این است که همانند خود او نقش امپریالیسم و استثمار را نادیده می گیرد و ماهیت توسعه طلبانه ی امپریالیسم و نظام جهانی سرمایه را معلول عقب ماندگی کشور های عقب مانده می داند!! اینجا باز هم جای علت و معلول را باهم اشتباه می گیرند. اینها زیر لفافه ی انتقاد از خود ، ماهیت ضد انسانی نظام سرمایه را نادیده گرفته و پنهان می کنند. رشد ناموزون، خصلت اساسی نظام سرمایه است. بدین معنا که همانطور که در سطح فردی و اجتماعی ، رشد غول آسای یک اقلیت به قیمت نابودی زندگی

. لودویک فونرباخ می گوید: " اگر به خاطر گرسنگی یا فقر ، در بدن تو مواد لازم نباشد به همین گونه در سرت ، در روحت یا قلبت نیز مواد لازم برای اخلاق نخواهد بود."

جنبه ی دیگر ایدئالیسم این مکتبی ها - که بعنوان جامعه شناسان لیبرال ، بی طرف و عامه فهم! قلم می زنند - در تقدم عملکرد انسان بر شرایط عینی زندگی اوست یعنی بدون ایجاد شرایط مادی تغییر رفتار انسان - بدون تغییر روابط اجتماعی - انتظار تغییر روحیات، خلقیات و عادات انسان ها را دارند. مطابق نظریه ی ماتریالیستی تاریخ، طبیعت بشر اجتماعی تابعی است از روابط اجتماعی. و اگر این روابط اجتماعی تغییر کند، طبیعت بشر هم تغییر می کند. این با منبری های دیروز و باصطلاح "جامعه شناسان" امروزی انتظار دارند خلقیات، عواطف و احساسات و عادات انسان ایرانی بدون تغییر روابط اجتماعی ، دگرگون شود که امری غیر ممکن است. اینکه تصور کنیم تغییرات فکری مقدمه ی تغییرات اجتماعی هستند و نه تغییرات اجتماعی و اقتصادی و مادی مقدمه ی تغییرات فکری، آنوقت یک ایدئالیست مبتذل خواهیم بود که حداکثر دیالکتیک را روی سر قرار داده و آنرا وارونه کرده ایم. این افراد برای تحلیل تاریخ ، فقط روابط علت و معلولی را که برای توضیح مسائل پیچیده ی اجتماعی ناکافی هستند بکار می برند – آنهم بصورت نادرست یعنی در جاهایی علت و معلول را جابجا میبینند - . بنابراین انتظار آموزش علمی و یا تحلیل نقادانه ی روابط اجتماعی از این نوع جامعه شناسی متافیزیکی - که از تشخیص علت و معلول ناتوان است - انتظاری بیهوده است. آه و ناله ی این افراد ، صرفاً تقلید پنداشت های اصلاح طلبی حکومتی ایران بصورتی جامعه شناختی است.

"اما من صریح ترین کتابی را که در مورد انتقاد از خود ما ایرانیان دیده ام، کتاب "نجات" آقای دکتر علی محمد ایزدی است ... که خلاصه کوتاهی از بعضی از مطالب کتاب را این جا نقل می کنم: "بدون شک من هم خوب بدم خود و سایر هموطنانم را باهوش ترین ، پرکارترین، مهربان ترین، اصیل ترین و تربیت شده ترین نژاد روی زمین قلمداد کنم، ایرانیان را از نژاد آریا با تمدن شش هزار ساله اش ، انسان ترین انسانهای روی زمین معرفی نمایم...آنهايي که در ذهنشان از ایران و ایرانی بتي ساخته اند و به او عشق می ورزند...". "(مقدمه ، صفحه 26) بالاخره یک حرف درست و حسابی در این کتاب آمد ، که آنهم یک نقل قول است . امروزه در میان بخش های متفاوت میهن پرستها و ناسیونالیست های ایرانی ، تقدس ایران و ایرانی اساسی ترین اصل موجود است.گویا در میان ایرانی ها ی اصیل، انسان بد وجود ندارد. هر که در ایران بد است، از نژاد پاک آریا نیست، متعلق به این خاک اهورایی نیست، نسبش یا به تازیان و یا به تاتارها می رسد، اگر ایرانی اصیل بود که بد نمی شد. این بیانات در واقع ، چکیده ی ناسیونالیسم-راسیسم ایرانی است. " باید قهرمان سازیهای بی اساس و دروغگوئیهای جعل کنندگان تاریخ را برملا و نیرنگهای آنان را افشا کرد. لوح باقی مانده از تسخیر بابل با تبلیغات و دروغ سازیهای سلطنت طلبان به یکی از منابع اصلی نادانان و ریاکاران حقوق بشری نظام سرماییداری تبدیل شده است این بزرگ سازیها از گذشته بدون اشاره به سرکوب، جنگ، کشتار و قتل عام هایی که صورت گرفته، ساخته و پرداخته میشوند. چگونگی ارتباط این تبلیغات جعلی با شرایط امروز، ما را بر آن میدارد که بیندشیم چه چیزی عاید صاحبان این رسانه ها در ارتباط با عموم مردم میکند، بسیار سؤال برانگیز است و نیاز به بررسی دارد.

. قالب کردن پادشاهان جنایتکاری همچون خسرو پرویز به هنر

صفحات 48 تا 51 به موضوع بسیار مهم یارانه ها اختصاص داده شده است. نویسنده در این صفحات با آوردن آمار و ارقام فراوان، سعی در این دارد که به خواننده بقبولاند حذف یارانه ها فاصله ی فقر و ثروت را کاهش داده و به عدالت اجتماعی در ایران می انجامد!! **"لغو این سوبسیدها و خرج کردن بجا و درست آن از طرف دولت و مردم نیاز به یک شجاعت اخلاقی و بسیار استثنایی و عزم واقعا ملی دارد که در صورت تحقق، سودش عاید همگان و بویژه طبقه کم درآمد و فقیر و یا به قول امروزی ها آسیب پذیر!! خواهد گشت."**(صفحه 51) **"خرج کردن بجا و درست آن از طرف مردم"**!!! پولی که از مردم گرفته می شود و به جیب حکومت می رود ، درست توسط مردم خرج شود! مضحک است. نمی دانم پولی که به جیب آخوندهای کلاش و طمع کار رفته و ملاخور می شود چطور توسط مردم درست خرج شود؟ ما که سر در نیاوردیم. **"شجاعت اخلاقی و بسیار استثنایی"** !!! در غرب نمایندگان این شجاعت اخلاقی و استثنایی، مارگارت تاجر و ریگان هستند، در شیلی ، پینوشه ، در تونس ، بن علی ،



، و در مصر ، مبارک. و سرانجام در ایران ، این شجاعت اخلاقی را دکتر کوتوله - احمدی نژاد - به خرج داد که مقدر است به سرنوشت بن علی و مبارک دچار شود. **"در صورت تحقق، سودش عاید همگان..."!!!!** اگر به جای واژه ی **"همگان"** ، سپاه پاسداران، بازار، و اصلاح طلبان حکومتی یعنی کلیت حکومت اسلامی را بکار می برد، حرف درستی بود.

تمامی جناح های حکومت اسلامی از اوایل دهه هفتاد طرح حذف یارانه ها را ریخته بودند و برای آن زمینه سازی کرده بودند تا طبقه ی کارگر ایران را بیش از این در تنگنای معیشتی قرار دهند و بالاخره در سال 89 نسخه ی پیچیده شده ی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بعنوان یگانه دوا ی درد وعلاج قطعی بحران ساختاری سرمایه، در ایران به اجرا در آمد و کلیه جناح های حکومت به آرزوی دیرینه ی خود رسیدند. نتایج ویرانگر این جنایت از هم اکنون پیداست. اما طبقه ی حاکم و سرمایه داران ایران بدانند که این پیروزی اپیروسی ، نه تنها حکومت اسلامی را به نابودی قطعی تر می کشاند بلکه به ضد خود یعنی حرکت جامعه به چپ می انجامد.

"... تکرار می کنم: من در کاستی ها و نقصانها، مرزی بین دولت و مردم قائل نیستم و باور دارم محال است سختگیرترین دولت ها هم بتوانند و یا جرات کنند خارج از بستر فکری مردم اقدام به انجام کاری بکنند. باور بفرمایید بزرگواری از خودمان است!..." (بی برنامه گی ما ، صفحه 68) نویسنده بصورت نادانسته در اینجا به آن اصل هگلی متوسل می شود که می گوید: **"هر آنچه واقعی است ، معقول است و هر آنچه معقول است ، واقعی است."**

عادات ناپسند اجتماعی می شود، بدون اینکه پایه های اجتماعی ایجاد چنین روحیاتی را مورد توجه قرار دهد. باید متوجه بود که جامعه ی طبقاتی چنین روحیاتی را طلبیده و در بطن خود پرورش می دهد. بعد از انقلاب کبیر فرانسه ثابت شد که آنتنیم (بی مذهبی) راه نجات بشریت نیست ،گرچه لازم است اما هرگز کافی نیست. آقای نراقی امیدوار بوده که با **"محدود شدن دامنه ی امکانات!!"** یعنی با حذف یارانه ها و به فقر و فلاکت کشیده شدن هر چه بیشتر مردم ایران، دامنه ی این ظاهر سازی ها هم فرو کش کرده و یا با افزایش تحصیلات مردم و یا گوش فرا دادن به موعظه های او، چنین عاداتی از جامعه رخت ببرند. نویسنده ی عامه فهم ما باید بداند که فرهنگ و عادات و باور ها و روحیات مردم در طول زمان با تغییر در روابط و مناسبات تولیدی و متناسب با آن تغییر می کند ، نه با موعظه و نشستن پای منبر این یا آن مصلح اجتماعی. در واقع **اخلاقیات و رفتارهای مردم – و حق- هیچگاه نمی تواند در مرحله ای بالاتر از ساخت اقتصادی جامعه و تحولات فرهنگی تابع آن قرار گیرد(4).** بطور کلی نظام اجتماعی طبقاتی و نظام سرمایه بعنوان آخرین مرحله ی آن، تولید و باز تولید کننده ی چنین اعمال و رفتارهایی است. در جامعه ی سرمایه داری، فرد باید خود را چیزی غیر از آن که هست نشان دهد یعنی باید نقاب بزند تا پذیرفته شود و این نتیجه ی آلیناسیونی است که شیوه ی تولید و توزیع این نظام به شخص تحمیل می کند. در شرایط کنونی و تحت سلطه ی این نظام ضد انسانی، انتظار روابط اجتماعی بالاتر از آنچه که در حال حاضر در جامعه جریان دارد، انتظاری بیهوده و نابجاست. آقای حسن نراقی تصور می کند که فرهنگ حاکم بر دولت و حکومت ، نشأت گرفته از فرهنگ حاکم بر توده های مردم است در حالیکه بطور آشکاری معلوم است که افکار و فرهنگ حاکم بر هر جامعه ای ، افکار و فرهنگ طبقه ی حاکم آن جامعه است که در دولت تبلور می یابد. ایشان اصلا قصد ندارند **"دولت و ملت را از همدیگر سوا کنند"**. اساسا کار ایشان و بطور کلی لیبرالیسم، جا زدن دولتهای کنونی و پارلمانها بعنوان چکیده و نماینده ی واقعی جوامع است. یعنی در همین دوران معاصر ما ، ملت عراق را از صدام حسین و حزب بعث، مردم ایران را از اراذل اسلامی و ولایت فقیه، مردم شیلی را از پینوشه، مردم افغانستان را از طالبان و کرزای ، مردم آمریکا را از نئو لیبرالها و نئو کنسرواتیو های حاکم و دهها مورد دیگر از این دست، جدا نمی کنند. این سخنان، خاک پاشیدن به چشم مردم در سرتاسر جهان است. سوا نکردن دولت و ملت از هم، به یک معنا انکار و در نتیجه نفی مبارزه ی طبقاتی است. ماتریالیسم تاریخی، دولت را ابزار سیادت طبقاتی اقلیتی بر اکثریت میداند و به ما می آموزد که وجود دولت در جامعه نشانه ی وجود طبقات مختلف در جامعه است و روزی که سخن از آزادی دولت در دستور روز قرار گیرد دولت در آن زمان دیگر وجود خارجی نخواهد داشت. ضمنا باید گفت : افکار حاکم بر هر جامعه ای ، افکار طبقه ی حاکم بر آن جامعه است. یعنی وقتی دولت بعنوان نماینده طبقه حاکم بر جامعه به دست و دلبازی های نابجا از ثروت انباشته شده از دسترنج طبقه ی مولد دست می زند، این خصلت نیز در کوتاه ترین زمان ممکن در جامعه و در میان توده های مردم رواج می یابد.

یا همین مثال نویسنده یعنی **"اجرای برنامه و گرفتن هتل و آوردن مداح شیک و چراغانی مشکی برای در گذشتگان"** ، همگی از رسومی هستند که در طی سه دهه گذشته حکومت اسلامی در وسیع ترین شکل ممکن به کار بسته و سپس در میان مردم رواج یافته است. همین مثال نویسنده شاهد خوبی بر مدعای ماست. اینجا باید خاطر نشان شود که امروزه در کلانشهر های ایران، خرید و فروش قبر از جمله کسب و کار!!های پر درآمد محسوب می شود. در کشوری که بخشی از کارگران آن حقوق ماهانه ی 300 هزار تومانی خود را تا چندین ماه دریافت نمی کنند، نرخ رزرو قبر در برخی از قطعه های بهشت زهرا ی تهران به چهل میلیون تومان هم میرسد و به ازای دفن هر فرد مشهور در آن قطعه ، قبرهای حوالی آن چند صد هزار تومان گرانتر می شوند!!نظام سرمایه بورس و سفته بازی را به قبرستانها هم کشانده است. گسترش فرهنگ مرده پرستی در جامعه ی ایران نمونه ی روشنی از رسوخ و گسترش فرهنگ حکومت و طبقه ی حاکم در میان مردم است.

" به قول انگلس: "تاکنون هیچ قضیه ی فلسفی ای به اندازه ی این گفته ستایش و سپاس حکومت های کوتاه نگر ، و به همان اندازه خشم آزادیخواهان کوتاه نگر – لیبرالها – را برنمیانگیخته است. این گفته بطور ملموسی توجیه وضع موجود و دعای خیر فلسفی ای بود که بر خودکامگی و حکومت پلیسی و سانسور نثار می شد. " موضع گیری عناصر نئولیبرال در دوران ما بخوبی دیالکتیک تاریخ را نشان می دهد و نشان میدهد که آنچه روزگاری برای بشر نو و انقلابی بود – لیبرالیسم - با گذشت زمان به مساله ای ارتجاعی و مانعی بر سر راه حرکت تاریخ تبدیل می شود. لیبرالیسم قرن نوزدهم که از شدت خشم نسبت به این گفته ی ارتجاعی هگل - که توجیهی برای فئودالیسم و سلطنت بود – به خود می پیچید، اکنون با گذشت دو قرن برای توجیه موجودیت خود ، به آن پناه می برد و به آن استناد می کند. بر طبق این استدلال، اگر در ایران سنگسار می شود، قطع دست می شود ، شلاق زده می شود، در زندانها تفتیش عقاید و تواب سازی می شود و هزاران نفر قتل عام می شوند، حجاب اجباری برپا می شود، و از همه مهمتر میلیونها نفر به فقر و فلاکت و گرسنگی و تباهی کشیده می شوند، دلیلش در خود مردم ایران است!! تا کنون کدام نویسنده ی پست فطرتی چنین به مردم دهن کجی کرده است؟ آیا خواست مردم ایران در انقلاب 1979 برقراری حکومت اسلامی و پیاده سازی قوانین شریعه بود؟؟ اصلاح طلبی حکومتی، این آخرین تقای اسلام سیاسی برای نجات خود، از منفورترین پدیده های سیاسی ایران در دوران ماست. در لابلای این جملات خائنانه ، نسبیّت فرهنگی و سایر تزه های نفرت انگیز و ضد انسانی نئو کنسرواتیسم در لباس اصلاح طلبی به مخاطب ایرانی عرضه می شود.

گرچه دیده می شود که همین مطالب پوچ ، غیر علمی و گمراه کننده با چه اقبالی از طرف خواننده ی ایرانی روبرو شده است، اما خوشبختانه بخش وسیعی از تظاهر کنندگان ایران در جریان جنبش انقلابی ناتمام خود در طی دو سال گذشته از این جریان فاصله گرفته اند و با شعارهای انقلابی "حکومت اسلامی نمی خواهیم، نمی خواهیم" و "مرگ بر اصل ولایت فقیه" رشته های اصلاح طلبی حکومتی را پنبه کردند . دست خائنانه ی دوستی ای که از جانب این جریان رفرمیست- نئولیبرال به سوی مردم ایران دراز می شود مار در آستین دارد و با کوچکترین غفلتی از سوی مردم، آنها را خواهد گزید. این اصطلاح هر چند نه بطور کامل، اما ماهیت اصلاح طلبی حکومتی را بیان می کند: "رفیق قافله و شریک دزد"

آران از کردستان سپتامبر 2011

منابع:

(1). "لودویک فویرباخ و پایان عصر فلسفه کلاسیک آلمان". انگلس، فردریک

(2) "آنتی دورینگ". انگلس، فردریک

(3). برگرفته از مقاله ی به قلم الف پرتوی

تاریخ اسلام

ترور و کشتار مخالفین

سیامک ستوده



گفت : "آمدن این مرد بلیه ای بود، که عربان به دشمنی ما برخاستند و بر ضد ما همسخن شدند و راهها بسته شد و ناخوران ما به سختی افتادند و همه به محنت افتاده ایم." کعب گفت: "مرا پسر اشرف می گویند، از پیش به تو گفته بودم که عاقبت کار چنین می شود." ابو نائله گفت : "خواهم که آذوقه ای به ما بفروشی و وثیقه به تو دهیم."

گفت : "فرزندان خویش را وثیقه دهید." گفت: "می خواهی ما را رسوا کنی ؟ مرا یارانی هست که هم رأی من اند، می خواهم آن ها را پیش تو آرم که آذوقه به آن ها دهی و نیکی کنی و ما سلاح به وثیقه تو دهیم." می خواست که وقتی کسان با سلاح پیش کعب می شوند وی بد گمان نشود. کعب موافقت کرد." و او نیز باز گشته داستان را برای مسلمة بازگو می کند و مسلمة و یارانش اسلحه برداشته برای رفتن به ماموریت نزد محمد می روند.

"آن گاه همگان پیش پیامبر فراهم آمدند که همراهشان تا بقیع غرقد برفت و آن ها را روانه کرد و گفت : "به نام خدا بروید" و دعا کرد و گفت : "خدایا کمکشان کن".

به هرحال آن ها روانه قلعه کعب می شوند و ابونائله از بیرون او را صدا می زند. زن کعب که تازه عروس بوده است از رفتن شوهرش جلوگیری به عمل می آورد و می گوید:

"به خدا در صدای وی (ابونائله) نشان شر می بینم" ولی کعب توجه نمی کند و با رشادت و نترسی می گوید: "اگر مرد را به سوی ضربت خوانند، اجابت کند." "آن گاه فرود آمد و ساعتی با آمدگان سخن کرد که بدو گفتند: "بیا به دره عجو شویم و باقی شب را به صحبت بگذرانیم." کعب گفت: "چنان که خواهید" و به راه افتادند و ساعتی برفتند. آن گاه ابونائله دست به موهای سر کعب کشید و بپوید و گفت : "هرگز عطری چنین خوشبو ندیده ام". پس از آن ساعتی برفت و باز چنان کرد تا کعب اطمینان یافت و ساعتی بعد باز چنان کرد و موهای سراو را بگرفت و گفت: "دشمن خدا را بزنید." و شمشیرها بر او فرود آمد اما کاری نساخت. محمد بن مسلمة گوید: "وقتی دیدم از شمشیرها کاری برنیامد و دشمن خدا فریاد زد و بر همه قلعه ها آتش افروخت، شمشیر باریکی را که در نیام داشتم به یاد آوردم و به سینه او نهادم و فشار دادم تا به تهیگاهش رسید و دشمن خدا بیفتاد."

به این ترتیب، کعب بن اشرف، شاعر بنی نضیر، به جرم مخالفت با محمد، به دست پیروان وی، به طرز ناجوانمردانه و فجیعی به قتل می رسد. قتل کعب، اعلام رسمی سرکوب و خفقان سیاسی در مدینه و سایه حکومت ترور و وحشت اسلامی بر سر یهودیان بود. چرا که اگر بهانه محمد در غارت بنی قینقاع یک مرافعه شخصی بود، ولی ترور کعب که به جرم مخالفت سیاسی با محمد به قتل می رسید، اعلام صریح دشمنی با آزادی بیان و

در پی غارت بنی قینقاع و اخراج آن ها از مدینه، محمد بلافاصله به سراغ مخالفین سیاسی خود در مدینه می رود و ماشین ترور و سرکوب خود را در وهله اول متوجه شعرا می کند. این که چرا او در اولین قدم دست به ترور شعرا می زند، برای آن بود که شعر چنانکه قبلاً گفته شد، از جایگاهی بس بلند در میان اعراب بدوی برخوردار بود، به طوری که به عنوان شکل اصلی بیان فعل و انفعالات نظری و عاطفی جامعه به کار می رفت و از نفوذ بی اندازه زیادی در میان توده مردم برخوردار بود.

به موازات آن، خود شعرا نیز، به عنوان وجدان سیاسی- ادبی و حتی عاطفی قبیله و جامعه، از مقام روشنفکرانه و اجتماعی بالائی در میان مردم عرب برخوردار بودند. آنها حافظه تاریخی قبیله و پاسداران ادبی افتخارات و غرور قبیله به شمار می رفتند.

همانطور که در جامعه امروزی، جراید و مطبوعات منعکس کننده حوادث مهم، نظرات سیاسی و انتقادی جامعه می باشند، در آن زمان اشعار شعرا نیز چنین نقشی را ایفا میکردند. شعرا در اشعار خود، شجاعت ها و فضایل اخلاقی و جنگی قبیله را می ستودند و بر مصیبت ها و رنج های آن زاری می کردند. حوادث بزرگ را در قصیده هایی که به مناسبت آنها می سرودند در اشعار خود برای آیندگان ثبت میکردند و زبان برنده خود را در ملامت خطاکاران و انتقاد از کجروی ها و خباثت های افراد و حتی شخصیت های مهم به کار میکردند. در یک کلام، آن ها وجدان بیدار و گویای قبیله و جامعه بودند. از این رو، بریدن زبان شاعر که در دمکراسی بدوی سابقه نداشت، چیزی معادل بستن و تعطیل جراید و مطبوعات و در یک کلام سرکوب و خفه ساختن آزادی بیان در جامعه بود. به همین خاطر محمد بعد از این که صاحب قدرت می شود، در اولین قدم به جنگ شعرا بر می خیزد. او بلافاصله پس از سرکوب بنی قینقاع فرمان قتل "کعب بن اشرف" شاعر قبیله بنی نضیر را صادر می کند.

ترور کعب بن اشرف شاعر بنی نضیر

کعب از مخالفین سرسخت محمد بود و همه جا در اشعارش بر علیه نیات او انتقاد و افشاگری میکرد. پس از جنگ بدر نیز چند روزی به مکه رفته، مرگ سران قریش در جنگ بدر را به آنان تسلیت می گوید. هنگامی که از سفر مکه باز می گردد، محمد از هواداران خود می پرسد: "کی باشد که شر کعب بن اشرف از مسلمانان باز دارد؟" محمد بن مسلمة از انصار داوطلب این کار می شود و برای انجام آن از حضور محمد خارج می شود.

این هشام می گوید محمد بن مسلمة "سه روز هیچ نخورد از اندیشه آن که چه کند و به چه طریق کعب بن اشرف را به قتل آورد و این کعب در میان قوم خود سخت شریف و محترم بود. و چون سه روز گذشته بود، باز پیش پیغمبر، علیه السلام، آمد و گفت: یا رسول الله، این کار به حیلَت از پیش توان برد، لابد دروغی چند ببیاید گفت و عداوت تو با وی ظاهر باید کردن. سید علیه السلام، گفت: تو را از قِیل من بجلّی و هر چه خواهی می گوی."

در این جا معلوم نیست که چرا "محمد بن مسلمة" برای دروغ گفتن و به کار بردن حيله در قتل کعب در عذاب بوده و از محمد اجازه می خواهد. آیا علت این بوده است که در سنت عرب بدوی، قتل ناجوانمردانه دیگران از طریق حيله و دروغ کاری بسیار زشت و ناپسند بوده است؟ یا تبلیغات قبلی و عوام فریبانه محمد در دعوت مسلمین به راستگویی و پرهیز از دروغ منجر به اجازه خواهی مسلمة می گردد؟

دلیل این امر هر آنچه که بوده، اجازه محمد به دروغگویی، یک بار دیگر نشان میدهد که او برای رسیدن به مقاصد جاه طلبانه خود، هم چنان که در مورد زدن کاروان در ماه حرام نیز دیدیم، پایبند به هیچ گونه اخلاقیاتی نبوده و برای پیشبرد مقصود خود بهرکاری، حتی اگر بر خلاف سنت های والای اخلاقی و حتی گفته های قبلی خود وی نیز بوده باشد، دست میزد است.

به این ترتیب است که مسلّمه "با دیگران قرار می گذارد و برای آن که با همدستانش به خانه کعب راه یابد و کعب به مقصود واقعی آن ها شک نبرد ابتدا ابو نائله را که او نیز شاعر بوده به همراه خود برده و او را به نزد کعب می فرستند.

ابونائله به او می گوید: "ای ابن شرف ! من به حاجتی پیش تو آمده ام آن را نهان دار." گفت : "چنین کنم"

و دمکراسی بدوی بود. به همین خاطر قتل کعب بن اشرف، نه تنها موجب ترس و وحشت یهودیان بلکه حتی افراد غیر یهودی شد. طبری از قول ابو جعفر طبری می گوید:

"صبحگاهان یهودان از کشته شدن دشمن خدا هراسان شدند و هیچ یهودی نبود که بر جان خویش بیمناک نباشد. پیغمبر گفت: به هر یک از مردان یهود دست یافتید خونش را بریزید. و بعد از آن صحابه روی در نهادند و هر جا جهودی می دیدند می کشتند"

از جمله "مُحِیَصَة بن مسعود"، بر "ابن سُنَیْهَة" که يك تاجر یهودی بود و تا آن زمان با هم داد و ستد و رفت و آمد دوستانه داشتند تاخت و او را در دم بکشت. داستان به نقل از ابن هشام از این قرار بود:

"مُحِیَصَة و حُوَیَصَة هر دو برادر بودند و محیصه مسلمان بود و حویصه کافر... و در میان یهود مردی بود مُحْتَشَم بازرگان (ابن سنیه -از من) و او را یِد مُنْت بر همه یهود بود، علی الخصوص بدین دو برادر محیصه و حویصه که ایشان هم از قوم یهود بودند و با وی همسایه بودند و پیوسته احسان ها از وی بدیشان می رسید و پرورده نعمت وی بودند ... چون سید علیه السلام بفرمود تا یهود بکشند، اتفاق افتاد و محیصه بر سر آن بازرگان افتاد که در حق وی و برادر وی احسان بسیار کرده بود و بدان یِد مُنْت که بر وی داشت هیچ ایقا نکرد و هم در حال وی را بکشت؛ و برادرش حویصه او را بدید که این چنین حرکت بکرد، دشنام بسیار بداد و سخندهای سخت به وی گفت، و گفت که: پوست و گوشت تو که بر اندام رسته است از نعمت وی بود و شرم نداشتی که وی را همی کشتی؟ محیصه گفت که: آن کس که مرا فرمود که وی را بکشم اگر فرماید که ترا بکشم هیچ تاخیر نکنم اگر چه برادر منی"

حویصه در برابر تعصب و غضبی که در برادر خود مشاهده می کند از روی ترس مسلمان می شود. البته ابن هشام نمی گوید که حویصه در آن محیط رعب و هراسی که نه تنها یهودیان بلکه حویصه کافر را نیز در بر می گیرد، از ترس جدی جانش بود که مسلمان شد. بالعکس، او از قول راوی مسلمان خبر نقل می کند که مشاهده صلابت برادر در دین اش که به خاطر آن حتی حاضر به قتل برادر خود بود، باعث پیوستن او به اسلام شد. به هرحال این داستان به خوبی نشان می دهد که محمد و هوادارانش به دنبال پیروزی در جنگ بدر و به موازات این که بر قدرتش افزوده می گردد، چگونه به نیروی مهیب و سرکوبگری که عربستان تا کنون به خود ندیده بود تبدیل می شوند.

ترور ابورافع

لیست قربانیان ماشین ترور و سرکوب محمد به همین جا محدود نمی گردد، بلکه یکی دیگر از یهودیان مخالف وی، "ابو رافع سلام بن ابی الحَقِیق" را نیز در بر می گیرد.

اینبار خَزَرَجیان که به رقابت با اوسیان که کعب بن اشرف را ترور کرده بودند، برای این جنایت قدم پیش گذارده بودند و محمد یک گروه هشت نفره از آن ها را مامور این کار می کند. از جمله "ابوقَتاده"، "عبدالله بن عَتِیک"، "مسعود بن سنان"، "اسود بن خزاعی" و "عبدالله بن آنیس" در میان این گروه بودند. آن ها وقتی به خانه ابن رافع می رسند، او را صدا می زنند. زن او از پشت در سؤال می کند: شما کیستید؟ جواب می آید که ما "از مردم عربیم و آذوقه می خواهیم" زن می گوید: "اینجاست در آید." آن گاه آن ها وارد خانه می شوند و با شقاوت ابن رافع را به قتل می رسانند.

جالب است که قاتلان "ابو رافع" هنگامی که به نزد محمد می رسند هر يك سعی در معرفی خود به عنوان قاتل و گرفتن پاداش می کند و این نشان می دهد که این ها آن طور که خود در مورد خود می گویند چندان هم با انگیزه ایمان عمل نمی کرده اند و این قتل و جنایات را بیشتر به خاطر پول و پاداش انجام می داده اند و دروغگویی و اعمال غیر انسانی نیز در میان آنان اموری رایج بوده است.

چنان که دیدیم خود محمد نیز از این دروغگویی ها تا زمانی که در جهت منافع اش بوده، نه ناراحت و نه متعجب می شده است. به همین خاطر در مورد قاتلین ابو رافع نیز خیلی راحت به شمشیرهای آن ها نگاه می کند و چون شمشیر ابن انیس را که یهودی هم بوده است می بیند می گوید: "این او را کشته است که نشان استخوان را در آن می بینم." بی آن که دیگران را به خاطر ادعای دروغشان سرزنش کند

غارت کاروان عراق

و حرکت مکه برای سرکوب محمد

راه تجاری میان مکه و سوریه مهم ترین راه تجاری برای مکیان بود و مسیر آن از نزدیکی مدینه می گذشت. با پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، محمد به یک خطر جدی برای امنیت این راه تبدیل شده بود. مکیان که تقریباً تمام درآمدها از ارسال کاروانهای تجاری تامین می شد سعی می کنند برای محفوظ ماندن از حمله محمد، کاروان خود را از راه عراق و بین النهرین عبور دهند. خبر حرکت این کاروان که در جمادی الآخر با نزدیک به صدهزار درهم وسائل و ظروف نقره و کالاهای دیگر مکه را ترک می کند به محمد می رسد. بلافاصله یک گروه 100 نفره به فرماندهی زید بن حارثه، شوهر سابق زینب و غلام سابق محمد که پس از آزادی به ناپسری وی پذیرفته شده بود، برای غارت کاروان اعزام می گردد. سهم محمد از اموال غارتی 20 هزار درهم می شود. "فرات بن حیان" که در جریان غارت کاروان اسیر شده بود، نزد محمد تهدید به مرگ می شود که با قبول اسلام آزاد می گردد.

محمد که قبلاً در مدینه محتاج غذای روزانه اش بود و زندگی روزمره اش از صدقات ناچیز انصار تامین می شد، دو ماه بعد از آن، با ثروتی که از غارت کاروان های تجاری به هم زده بود، "حفصه" را که دختر عمر بود و 18 سال بیشتر نداشت به عقد خود در می آورد. حفصه سومین زنی بود که محمد به طور هم زمان داشت. زن اول او بعد از خدیجه "سوده" بود که او را در مکه و بلافاصله پس از مرگ خدیجه به عقد خود در آورده بود و زن دومش عایشه دختر ابوبکر بود که او را نیز در مکه (سه سال قبل از هجرت) به عقد خود در آورده بود و به گفته طبری در هفت سالگی با او زفاف کرده بود و اکنون با زن سوم خود ازدواج می کرد.

با غارت کاروان عراق تقریباً همه راه های تجاری مکه به بیرون قطع و برای مکیان جز جنگ راهی برای باز کردن آن ها باقی نمی ماند. شعر "حسان بن ثابت"، شاعر دربار غسانیان و اهل مدینه در شرح بسته شدن راه ها گویای این حقیقت است.

بگو راه های دمشق همانند آرواره های شترهای عظیم الجثه هنگامی که از برگ های آراک (نوعی درخت با برگهای پهن و همیشه سبز) پرانده، لبریز از جنگ شده اند.

پس به آن ها بگو اگر راه دره را از پشت تپه های شنی در پیش گیرند ره به جایی نمی برند.

نه تنها باز کردن این راه های تجاری، بلکه انتقام از کشته شدگان جنگ بدر که بسیاری از بزرگان مکه در میان آن ها بودند و هم چنین تجدید اعتبار قریش در میان قبایل دیگر که اکنون با شکست در جنگ بدر به خطر افتاده بود، همگی، جنگ جدیدی را از جانب قریش بر علیه محمد ضروری و اجتناب ناپذیر میکرد. رهبری این جنگ این بار با "ابوسفیان بن حرب" از خاندان بنی امیه، از کلان بنی شمس بود که با کشته شدن رهبران مکه ریاست شورای شهر نیز به او منتقل شده بود. شعر زیر که او آن را در جریان تدارک یکی از حملاتش به اطراف مدینه می سراید، گویای احساس و حال و هوای مردم مکه در برابر مدینه و محمد پس از جنگ بدر و غارت کاروان عراق است:

به بئرب و جماعت شان حمله کنید،

که هر چه فراهم آورده اند غنیمت شما شود،

اگر به روز چاه، آن ها ظفر یافتند،

پس از آن نوبت شماست،

قسم خورده ام که نزدیک زنان نشوم

و آب به سر و تن نزنم

تا قبایل اوس و خزرج را نابود کنید

که دل از غم مشتعل است.

ابوسفیان در اولین قدم پیشنهاد می کند که تمام سود حاصل از کاروانی که محمد در واقعه بدر در پی غارت آن بود برای تدارک جنگ کنار گذارده شود. سپس برای نمایش قدرت و نوعی رجز خوانی قبل از جنگ، با یک نیروی 200 الی 400 نفره تا نزدیکی مدینه رانده در اطراف آن تاخت و تاز میکند و درحالیکه چندین نخل از مزارع اهل مدینه را به آتش میکشد، 2 تن از انصار را در مزارع مدینه به قتل می رساند و سپس به سوی مکه باز می گردد.

محمد نیز بلافاصله پس از مطلع شدن از واقعه، با تعدادی از افراد خود، ظاهراً برای مقابله و گوشمالی آنان ولی به نوبه خود برای رجزخوانی و نمایش متقابل قدرت، در پی آنها، از مدینه خارج میشود ولی پس از اطلاع از بازگشت آنان، به مدینه باز می گردد. البته این مورد نیز بعداً به طور مسخره ای از جانب مسلمانان از جمله یکی از غزوات محمد محسوب شده تحت عنوان جنگ "سویق" نام گذاری می شود. چرا که در آن، محمد قول خدا را به دادن پاداشی برابر، با شرکت در یک جنگ واقعی، نصیب همراهان خود می کند. درحالیکه این رجزخوانی ها و نمایش قدرت ها به تشنج میان مکه و محمد دامن می زند، مشکل بسته بودن راه های تجاری نیز هر روز برای مکیان تحمل ناپذیرتر می شود، تا جایی که سرانجام، مکیان را به تدارک جدی جنگ وادار می کند.



- ابن هشام، جلد دوم، فارسی، ص 638.
- همان جا.
- طبری، جلد سوم، فارسی، صص 1004-1005 یا ابن هشام، صص 639-642.
- طبری، جلد سوم، فارسی، ص 1006.
- ابن هشام، جلد دوم، فارسی، ص 643.
- طبری، جلد سوم، فارسی، ص 1012.
- Ibne Hisham, in English, p. 547. in Rodinson Maxime, mohammad, in English, p. 175.
- طبری، جلد سوم، فارسی، ص 1001.

تأثیر بحران اخیر اقتصادی کانادا بر بیکاری مهاجران

EMAIL PRINT PDF

چهارشنبه 14 مهر 1389 ساعت 06:10

یرانتو: بحران اقتصادی اخیر در کانادا، تأثیر ناگواری بر اشتغال مهاجران جدید، بویژه آندسته از افراد تحصیل کرده در خارج از این کشور داشته است. "بنیاد جامعه کانادایی" اخیراً با انتشار گزارشی اعلام کرد، دانش آموختگان دانشگاه های خارج از کانادا، چهار برابر بیشتر از دانش آموختگان متولد این کشور، یعنی به نسبت 13.9 درصد در مقابل 3.4 درصد، دچار بیکاری شده اند. در مجموع، نرخ کلی بیکاری برای مهاجران جدید، 15 درصد و برای کانادایی ها 7.8 درصد است. در این گزارش، به پارامترهای مختلفی در این زمینه اشاره شده که نشان دادن تجربه کار کانادایی، ضعف دانش زبان و یا عدم پذیرش و تبدیل مدارک بین المللی، از آن دسته است. این درحالیست که به اعتقاد "مجمع کنفرانس کانادا"، پذیرش مدارک بین المللی مهاجران، می تواند تا 5 میلیارد دلار، به نفع اقتصاد کانادا باشد. گزارش اخیر اداره آمار نیز حاکیست، مهاجرانی که در خارج از کانادا تحصیل کرده اند، به نسبت متولدین این کشور، شانس کمتری در یافتن شغل، در رشته مورد نظر خود دارند. (24 درصد در مقابل 62 درصد). بیشترین فاصله بین اشتغال مهاجران و کانادایی ها در استان های آلبرتا و کبک مشاهده می شود. در آلبرتا، تنها 2.9 درصد کانادایی های تحصیل کرده، بیکار هستند، اما 11.5 درصد مهاجران با تحصیلات مشابه در خارج، فاقد شغل تخصصی هستند. در کبک نیز حدود 20 درصد مهاجران تحصیل کرده بیکار هستند. در تورنتو که به تنهایی 45 درصد کل مهاجران کانادا را در خود جای داده، نرخ بیکاری برای دانش آموختگان خارج از کانادا، 14 درصد و برای متولدین کانادا، 3.3 درصد است. این گزارش همچنین حاکیست، در سال 2009، نیمی از کانادایی ها دارای تحصیلات عالی بوده اند که 2 درصد نسبت به سال 2006 و 18.1 درصد نسبت به سال 1990، افزایش داشته است.

پایان

اثر خواندنی و جدید سیامک ستوده
منتشر شد

بازیگران عصر تمدن

کورش، محمد، چنگیز

کتابی خواندنی، با مطالبی کاملاً متفاوت با آنچه
که تاکنون خوانده و شنیده اید

افشاگر دروغ ها و جعلیات تاریخی

و شکننده بت هائی که به منظور
عبودیت فکری انسان ساخته شده اند

بت هائی که تجلی تقدس آمیز مفاهیم
نا مقدسی هستند که قرار است همراه
با خود آنها به باور انسانها در آیند
و تنها با شکستن خود آنها شکسته
می شوند

برای خرید در لس آنجلس به شرکت کتاب
(7477-477-310) و در تورنتو به
سرای بامداد (905-780-5947)
مراجعه کنید

برای سفارش مستقیم با آدرس های زیر
در تورنتو و فرانکفورت تماس بگیرید.

905-237-6661 (تورنتو)

info@siamacsotudeh.com

(فرانکفورت): 0049-178-7310-596



اشغال وال استریت مهمترین و بزرگترین رخداد زمان ما است!

نوامی کلاین
ترجمه: حمید قربانی

من افتخار یافتم که شب پنجشنبه برای یک سخنرانی در باره اشغال وال استریت دعوت شوم. از آنجا که داشتن بلند گو و ضبط کردن ممنوع بود و آنچه را که من میگفتم، بوسیله صداها نفر (میکروفون انسانی) تکرار می گردید. من خیلی کم از آنچه گفتم در خاطرمانده است. در هر صورت آنچه را که از این سخنرانی میدان آزادی در خاطر دارم که خیلی هم کوتاه بود را در این جا می خوانید.

است. دیگر توان چرخش را ندارد. و جهان طبیعی را از حرکت طبیعی اش خارج کرده و دارد به دور می اندازد. ما در حال خالی کردن دریاهایمان از ماهی هستیم، ما با کوته نظری جانکاه و بوسیله ی اره کردن و بریدن های عمیق، دریاها یمان را آلوده می کنیم. ما به استفاده از ناپاکترین نرم های منابع انرژی روی آورده ایم، مانند شکافتن شن زارهای آلبرتا. اتمسفر، دیگر توان هضم این همه گاز کرین را ندارد و به طور خطرناکی بسوی گرم شدن بیشتر در حرکت است. نرم معمولی ایجاد واقعی پی در پی و سریالی ی فجایع است: اقتصادی و محیط زیستی. این ها فلاکت روزمره در بازار است. این دیگر فلاکت نوشتنی است، این قدر روشن و واضح که نسبت به سال 1999 خیلی راحت می توان به توده وسیع گفت و به راحتی جنبش ها را ساخت و جاری نمود.

ما همه می دانیم، حداقل اینکه جهان در حال زیر رو شدن است. ما طوری رفتار می کنیم که مثل اینکه هیچ پایانی برای نفس کشیدن اتمسفر برای تنفس این همه کثافات که متصاعد می شود، نیست. ما طوری دخالت می کنیم که مثل اینکه مرزهای سخت و ثابت برای آنچه که در واقعیت به صورت آزاد برای ساختن دنیای مورد نیازمان مصرف می کنیم، موجود است.

وظائف و تکالیف زمان ما ایجاب می کنند که این روند را برگردانیم: برای اینکه بتوانیم این کمبود کاذب را به چالش بکشیم. برای اینکه بتوانیم اصرار بورزیم که امکان داشتن و ساختن یک جامعه سالم و مرفه را داریم. اما بشرط آنکه به آنچه که زمین توانش را دارد احترام بگذاریم.

آنچه که از تغییر اتمسفر معنی و مفهوم می شود، اینست که ما باید این را در کوتاهترین زمان ممکن بانجام برسانیم. زمان میمیرد. این بار جنبش ما نمی تواند پریشان شده و منحرف گردد، تقسیم شود یا بوسیله اتفاقات محو و نابود گردد. این بار بایستی ما پیروز گردیم، موفق شویم. من در باره اینکه بر بانک ها و ثروتمندان باید مالیات بیشتر بست صحبت نمی کنم، اگر چه این ها مهم هستند.

من در این باره صحبت میکنم که ارزش های اساسی و بنیادی که بر جامعه ما حاکمند را، تغییر دهیم. این سخت تر از آن است که یک تقاضای مطبوعات پسند را ارائه دهیم، همچنین سخت تر از آن است که اقدامات لازمه و متد ها و راههای چگونگی آن را بر شمرد و لیست کرد. اما کمتر اهمیت ندارد که این دخالت سخت را داشته باشیم. این چیزی است که من می بینم، دارد اتفاق می افتد و بر این شیشه جاری است. بدین شیوه همدیگر را تغذیه کنید، همدیگر را به گرمی در بغل بگیرید، اطلاعات را با یکدیگر قسمت کنید، بهداشت، رفاه و آموزش همگانی بخواهید، خواستار تقسیم امکانات برای رفع نیازهای همگانی باشید. پلاکاردها مورد علاقه من در اینجا " من از شما مراقبت می کنم"، می باشد. در فرهنگی که انسانها را آموزش می دهد که نگاههایشان را از یکدیگر برگردانند، که « اجازه دهید آنها بمیرند» بر آن حاکم است، این یک بیانیه عمیقاً رادیکال است. این فرهنگ حاکم بر جامعه ما است که باید تغییر یابد. این فرهنگ طبقه حاکمه جامعه امروزی ما است. ما بر علیه این نگاه، این آموزش و این فرهنگ و حامیان آن برخاسته ایم. این موجب مباحثات و افتخار است.

چند تائی فکر پایانی. چند چیز موجود است که در این مبارزه بزرگ مهم نیستند، نقش مهمی بازی نمی کنند. اینکه ما چه بیوشیم، اینکه ما مشت هایمان را تکان دهیم یا به نشانه صلح جویانه پایان دهیم، اینکه ما با آرزوهایمان جایی در مطبوعات پر سر و صدا بیابیم که به سراسر جهان مخابره شود، ودر این جا چند چیز ارزشمند هست

(دنباله مطلب در)

شهامت، شجاعت ما

قطب نمای اخلاقی ما

چگونگی رفتار ما با یکدیگر.

اپوزیسیون ایرانی در عراق و کردستان عراق- مترجم). این چنین است. هنگامی که طوفان می وزد آنها را با خودمی روبد و می برد. اینکه جنبش ما افقی و عمیقاً دموکراتیک است خیلی مهم و شگفت انگیز است. اما این پرنسیپ ها باید خود را با کار سخت برای ساختن زیرساخت هایی سازگار کنند و آن قدر تنومند شود که در موقع وزیدن طوفان توان مقاومت و ایستادن داشته باشد و به جلو گام بردارد. من امید و باوردارم که این اتفاق خواهد افتاد.

چیز دیگر که صحیح است و این جنبش انجام می دهد، اینکه: که شما خودتان دست به خشونت نزده اید. شما به مطبوعات عکس پنجره ها ی شکسته و مبارزات خیابان آنچنانی را نداده اید و این باعث یأس و ناامیدی آنها شده است. این پرنسیپ مهم با خشونت پلیس که توجیهی ندارد دوباره و دوباره شکسته شده است. که ما آنرا همین الان امشب دیدیم. همزمان پشتیبانی از جنبش در حال پیشرفت خیلی سریع است. خرد بیشتر.



اما بزرگترین فرق این است که در سال 1999 زمانی که ما می خواستیم سران کاپیتالیزم را پائین بکشیم، کاپیتالیزم در حال رونق سریع بود. بیکاری پائین بود. بورس با بالاترین درجه به پیش می تاخت. مطبوعات بوسیله پول مفت سرمست شده بودند. زمان بحث، بحث ایجاد کارخانه های جدید بود و نه متوقف نمودن.

ما اشاره میکردیم که این دیوانگی بهای خویش را دارد. آن برای نرم های کار صدمه زننده بود. برای شرایطی که محیط زیست تقاضا میکرد ضربه زننده بود. شرکت ها قدرت زیادتری نسبت به دولت ها پیدا می کردند و این برای دموکراسی ما ضربه زننده بود. برای اینکه با شما صادق باشم باید بگویم که در زمانی که شرکت ها به جلو می تاختند، یک سیستم اقتصادی که بر پایه طمع و آز بنا شده بود، کالای ضد آن به سختی، حداقل در کشورهای ثروتمند، قابل فروش بود. یعنی خیلی سخت بود که در این باره صحبت کرد و توده ها را به این قانع نمود.

ده سال بعد به نظر می رسد که دیگر کشور ثروتمندی موجود نیست. فقط یک عده انسان ثروتمند وجود دارد. انسانهایی که بی مهابا با غارت و چپاول امکانات عمومی و فرسوه کردن بیشتر و بیشتر امکانات طبیعت در سراسر جهان بر ثروت خویش می افزایند.

امتیاز در این است که امروزه همه می توانند ببینند که سیستم سرمایه داری بیش از آن بی عدالت و غیرقابل کنترل شده است که احتیاج به تشریح ندارد. بی عدالتی و از کنترل خارج شدگی واضح و روشن است. طمع و آز تهدید نشده همه پیچ و مهره های اقتصاد جهانی را شل نموده و در حال از کار افتادن

من عاشق شما هستم!

من این را فقط به این خاطر نمی گویم که صداها نفر از شما آنرا تکرار نمایند و «من عاشق شما هستم» را به من برگردانید، هر چند طبیعتاً این یکی از امتیازات «میکروفون انسانی» است. به دیگران هر چه بلند تر بگوئید آنچه را که برای شما مقدس است به شما بگویند.

دیروز یکی از کارگران در تجمع کارگری گفت که: «ما همدیگر را یافتیم». قطاری از زیبایی را شما در این جا آفریده اید. یک با هم بودن باز (مانند ایده ای که این قدر بزرگ است که نمی شود به بیان آورد و وصف نمود) برای همه انسانهایی که خواهان یک دنیای بهتر هستند که در آنجا یکدیگر را بیابند. ما بخاطر این خیلی از شما متشکریم.

اگر یک چیز را من بدانم این است که یک درصد به یک بحران عشق می ورزند. هنگامی که انسانها پانیک می گیرند و به نظر می رسد که هیچکس نمی داند که باید چه بکند، درست در چنین زمانی نوبت به سیاست شرکت دوستی (پرو شرکت ها) فرا می رسد: آموزش و امنیت و تأمین اجتماعی را خصوصی کنید، خدمات عمومی را از بین ببرید، خود را از هر چه مانع برای قدرت شرکت ها است خلاص کنید. در میان بحران جهانی چنین رخدادی بوقوع می پیوندد.

فقط یک چیز است که می تواند تاکتیک آنها را بلوکه نماید. یک چیز خیلی بزرگ که خوشبختانه ما امروز در این جا با آن روبرو هستیم: 99%. که 99% از مدیسون تا مادرید به خیابان ها آمده است تا بگویند: «نه، ما بهای بحران شما را نمی پردازیم».

این شعار در سال 2008 در ایتالیا متولد شد. از آنجا به یونان، فرانسه و ایرلند و سراسر جهان منتقل شد و سرانجام به خانه رسیده است به یک چهارم کیلومتر سرمنشاء بحران. آری به جایی که بحران از آنجا آغاز شد.

می پرسند: «چرا اعتراضات؟» یکی از صاحب نظران این سؤال را در تلویزیون مطرح کرده است. همزمان بقیه جهان سؤال می کند «چه زمان طولانی ای؟ ما سؤال می کنیم که کی شما خود را نشان خواهید داد.» و مهمتر از همه چیز اینکه: «خوش آمدید».

کسان زیادی موجودند که بین اشغال وال استریت و حرکت ضد جهانی شدن (گلوبالیزاسیون) که در سال 1999 درسیاتل متولد شد تشابه می بینند. تظاهراتی که واقعا توجه جهانیان را جلب کرد. این برای آخرین باری بود که جوانان موفق شده بودند یک حرکت بزرگ غیرمتمرکز جهانی را مستقیماً بر علیه ملاقات سران به وجود بیاورند. من از اینکه قسمتی از آنچه که ما «جنبش جنبش ها» نامیده ایم بودم، افتخار می کنم.

اما تفاوت مهمی نیز وجود دارد. بطورمثال ما ملاقات سران را بعنوان هدف انتخاب کرده بودیم: که شامل سازمان تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول و جی8 بودند. ملاقات سران دارای طبیعت خود بود، اینکه 7 روز ادامه داشت. این ما را نیز گذرا میکرد. سالی 7 روز جمع میشدیم، کارهایی میکردیم و بعد پراکنده می شدیم. ما میخواستیم دیده شویم. تیتراول جهان گردیم و بعد ناپدید میگردیدیم در هر صورت بیهوشی و دیوانگی میهن پرستانه ای که بعد از عملیات 11 سپتامبر 2001 همه جا را در خود غرق نمود، ما را نیز از روی زمین بطورکلی پاک کرد، حداقل در آمریکای شمالی.

اشغال وال استریت برعکس یک هدف ثابت را برگزیده است. و شما هیچ تاریخ مشخصی برای پایان حضورتان در این جا انتخاب نکرده اید. این عاقلانه است. اول اینکه شما تا زمانی که این جا را اشغال کرده اید، ریشه می دوانید. این تعیین کننده است. این یک فلاکت است که در جهان اطلاعات خیلی از جنبش ها چون گل های زیبای بهاری می رویند اما خیلی زود در خاموشی مرگ شان فرا می رسد، زیرا که آنها ریشه ندارند. بدین دلیل است که آنها برنامه ای برای اینکه بدست خود تغذیه کردند ندارند. (مثال روشن در عصر حاضر گروههای

خانه ام ابری ست....

6. کارگران در میدان بحران یونان

محمد قراگوزلو

Ohq.mm22@gmail.com



بر یونانیان اشک مریز

هنگامی که اندیشناک شان

می یابی.

بر یونانیت اشک مریز

هنگامی که به زانو در می آید

کار در استخوان و قیش بر گردن.

بر یونانیت اشک مریز،

نگاه کن: اینک ، اوست که خیز بر می دارد!

نگاه کن: اوست که دیگر باره خیز بر می دارد!

شهامتش را باز می یابد

می غریود

و درنده ی وحشی را

به چنگ خورشید

فرو می کوید.

(یانوس ریتسوس ،برگردان احمد شاملو)

یونان.....

سرزمین فلسفه، دموکراسی ، سیاست ، المپیک ، اسطوره ، تراژدی ، کمدی.....

سرزمین ترانه های میهن تلخ و شوکران ، سرزمین فاشیسم زده ، سرزمین کودتای سرهنگان ، سرزمین شعر و موسیقی مقاومت ، سرزمین اردوگاه زندانیان سیاسی پاره تی ، سرزمین اول ماه مه زندان کارلواسی ، سرزمین ریتسوس و کامپانلیس و تنودوراکیس و فارانتوری و واسیلیکوس و گاوراس و حکومت نظامی متکی به کلیسا و Z و ایو مونتان.....

سه شبیه شب ، 18 اکتبر (26 مهر) یونان تا صبح بیدار بود تا به استقبال **اعتصابی تاریخی** برود. رفت! به فراخوان اتحادیه ها و سندیکاها شبح سرخ اعتصاب بر تمام ادارات ، کارخانه ها و فروشگاه ها و نانوائی ها و مغازه های کوچک حاکم شد. کارکنان فرودگاه 150 پرواز را تعطیل کردند. حتا کارکنان زندان و نیروهای پلیس به کارگران اعتصابی پیوستند. راه پیمایی مسالمت آمیز به سوی پارلمان با دخالت نیروهای سرکوب به خشونت کشیده شد. تمام نظریه پردازان مبارزات "مسالمت آمیز ضد خشونت" – از سوروس و رورنی تا فاطمه ی حقیقت جو و جهانبگلو و وطنی هم – برای کتک خوردن پلیس به دست گدا گشته ها نوحه خواندند و اندر مذمت خشونت مرثیه ها سرودند!

در متن بحران یونان ، فرودستان برای نان به خیابان آمدند و فریاد کشیدند **"قدرت از آن مردم است "**. دولت کلاشی که زیر پرچم سوسیالیسم به قدرت رسیده و اکنون مجری سیاست های نئولیبرالی است ، ضمن تشدید سرکوب و اعلام شرایط جنگی ، چنگالش را با تصویب سیاست های ریاضتی تیزتر کرده است! در حال حاضر بدهی دولت یونان 162 در صد

تولید ناخالص ملی این کشور است. مبلغی بالغ بر 460 میلیارد یورو. اگر چه اکنون اعتبار صندوق نجات یورو 750 میلیارد یورو است اما کارشناسان حوزه ی یورو بر آنند که برای جلوگیری از سقوط یورو این اعتبار باید دو برابر شود. برای تحقق چنین "باید" ی هیچ کس راه کار ندارد!

ناتو که حالا خیالش از بابت سرهنگ مقتول لیبی راحت شده است به فکر سرهنگ جدیدی برای یونان به در و دیوار می زند!!

جنبش اشغال وال استریت عرصه های جدیدی به روی انکشاف مبارزه ی طبقاتی گشوده است. تحولات یونان و اسپانیا در کنار انقلاب های نیمه تمام آفریقا و خاورمیانه ، موبد این نکته-ی بسیار بدیهی ست که **هر بحران اقتصادی**، به طور بالقوه و سخت پُر توان، قابلیت تبدیل شدن به یک **بحران سیاسی انقلابی** تمام عیار و بالفعل را دارد. این-که از درون شیفت بحران اقتصادی به شرایط انقلابی، کدام آلترناتیو یا کدام طبقه شانس پیروزی دارد، البته به وضع قدرت طبقات وابسته است. نگفته پیداست که قدرت واقعی هر طبقه در میزان عینی تشکل و سازمان- یافته گی آن طبقه نهفته است.

اکنون شرایطی پیش آمده است که به تعبیر لنین طبقات سرمایه داری حاکم و به یک مفهوم هیات حاکمه ی سرمایه داری جهانی نمی توانند **مانند گذشته** حکومت کنند و طبقه ی کارگر هم قادر نیست در **وضع موجود** به زیست عادی خود مانند سابق ادامه دهد. آیا با این صف بندی می توان انتظار یک **برآمد انقلابی** را داشت؟

با وجود تعمیق بحران سرمایه داری و با وجود حضور همه سویه ی کارگران و زحمت کشان در میدان و به سامان رساندن یک اعتصاب 48 ساعته ی رادیکال و با وجود استمرار اعتراضات طی سه سال گذشته در انواع و اشکال مبارزات انقلابی، می توان گفت و پذیرفت که افق به قدرت رسیدن طبقه-ی کارگر از بطن حوادث جاری یونان چندان روشن نیست. اوضاع سیاسی تونس و مصر نیز به همین منوال است. در غیاب **طبقه ی کارگر متحزب و متشکل** حتا امکان **رفرم** و دست یابی به برخی امتیازات و لغو مصوبات ارتجاعی دولت و پارلمان و تعلیق برنامه های ضد انسانی ریاضتی کمی دور به نظر می رسد.

این یادداشت ، به چند ضلع بحران اقتصادی سیاسی یونان پرداخته است.

بازگشت تاجریسم به قدرت دولتی انگلستان بیان گر این واقعیت قطعی -ست که دولت لیبر از نظر بورژوازی این کشور برای غلبه بر کلاف سردرگم بحران اقتصادی، کارآمد نبوده است. دولت کنسرواتیست دیوید کامرون برای تعدیل بدهی 160 میلیارد یوروی انگلستان سیاست-های نئولیبرالی گسترده-یی را به کار بسته و ضمن تقلیل خدمات عمومی، افزایش قیمت-ها، بی-کارسازی-های جدید و... کوشیده تا آن-جا که ممکن است کمربند معیشت فرودستان را به سود فربهی شکم سرمایه-داران ورشکسته تنگ -تر ببندد. در یونان دولتی اجرای سیاست نئولیبرالی ریاضت اقتصادی را به عهده گرفته که با وعده-ی افزایش دستمزدها و ارتقای خدمات اجتماعی به قدرت رسیده است. دولتی که اینک در آستانه-ی سقوط به ریسمان دولت-هایی آویزان شده است که هر یک از آنان خود درگیر بحران-های مشابهی هستند. این دولت-ها – به ویژه آلمان (با کومک 22 میلیارد و چهل میلیون یورو) فرانسه و حتا انگلستان – از وحشت سرایت بحران اقتصادی یونان به منطقه-ی آسیب پذیرتر یورو (اسپانیا، ایرلند، ایتالیا، پرتغال) به تکاپو افتاده-اند. به غیر از اوراق قرضه، وعده-ی وام بانک جهانی و صندوق بین-المللی پول به مبلغ 110 میلیارد یوروی که قرار است ظرف سه سال اقتصاد در حال فروپاشی یونان را احیا کند، در راه است. اما در این ورشکسته گی دولت یونان تنها نیست. دولت اسپانیا نیز با 280 میلیارد یورو کسری بودجه حوادثی مشابه یونان را به انتظار نشسته است. در شرایطی که دلار ایالات متحده نیز حال و روز چندان خوبی ندارد، همه-ی چشم- ها نگران یورو است. آیا بحران یونان – و به دنبال آن بحران های قابل انتظار در اسپانیا و پرتغال و ایتالیا - تیر خلاص دوران

شکوفایی یورو را شلیک کرده است؟

یورو که به عنوان پول واحد 16 کشور اروپایی در سال 1999 به وجود آمد در سال 2002 رسماً به عنوان پول رسمی اتحادیه-ی اروپا در مقابل دلار ایستاد. مقررات -زدایی-های نئولیبرالی که در داخل کشورهای سرمایه-داری بزرگ تا حدودی به رشد اقتصادی (شما بخوانید رشد بادکنکی حباب-های بورس) انجامیده بود، نه در حوزه-ی واحد پولی یورو – و نه در حوزه-ی دلار – به صدور همسان-سازی قوانین مشترک نائل نیامد و جهانی-سازی-های نئولیبرالی با تمام بوق و کرنا ی سرسام-آور در زمینه-ی ایجاد یک نظام واحد مقررات- زدایی جهانی ناکام ماند. رشد حباب- وار یورو که ظرف سه چهار سال نخست ظهور خود از مرز 800 میلیارد در جریان فراتر رفت با علنی شدن بحران جهانی اقتصادی در سال 2007 به نحو ملموسی متوقف ماند. ترکید!

دولت یونان زمانی- به عضویت اتحادیه-ی پولی اروپا درآمد که دست کم 4/104% تولید ناخالص داخلی خود مقروض بود. این عضویت ظرف سه سال به چند شکل برای یونان سود و زیان داشت:

استفاده از نرخ بهره-ی پائین بازارهای یورو و دریافت وام های کلان. این وام-های ارزان به نحو نامعلومی در اقتصاد مصرفی و پر هزینه-ی دولت خرج شد و اگرچه رشدی معادل 5/4 درصد را به ارمغان آورد، اما اختلالات مالیاتی، کاهش درآمدهای دولت و تأثیر بحران اقتصاد جهانی سرانجام کار را به جایی رساند که کسری بودجه این کشور به 7/12% تولید ناخالص داخلی افزایش یافت و بدهی دولت به رقم وحشت -ناک 300 میلیارد یورو صعود کرد. مبلغی به مراتب بیشتر از کل تولید ناخالص داخلی و بالغ بر 120% از این تولید. این مبلغ اکنون به 460 میلیارد یورو افزایش یافته است.

میزان دریافت وام-های ارزان قیمت – به خاطر استفاده از نرخ بهره-ی کم – ظرف پنج سال گذشته سبب شده است که بدهی بخش خصوصی 27 میلیارد یورو افزایش یابد و دولت به طور متوسط سالانه با ده میلیارد یورو کسر بودجه مواجه شود و بدین ترتیب هر سال 12 میلیارد یورو به بدهی دولت اضافه شود.



بی-اعتمادی به اقتصاد بحران-زده-ی یونان – که ظرف سال-های گذشته واقعیت-های ناشی از کسری بودجه-ی خود را پنهان نگه- داشته بود - دولت این کشور را در معرض بی-ثباتی بیشتر و تنش-های فزونتر قرار داده است. وزیر اقصاد آلمان در مقاله-یی تحت عنوان **بزرگ-ترین بحران یورو** -در نشریه-ی زرد و دست راستی دویچه _

صندوق بین-المللی پول اعطای وام اضطراری به دولت یونان را مشروط به عملیاتی-سازی این سیاست-های مالی کرده است.

بعد از تحریر

سی و هفت سال پس از سقوط سرهنگان یونان یک سرهنگ مستبد و قداره بند لیبیائی و فرزندش مدت کوتاهی پس از اسارت توسط اوپاش مسلح وابسته به ناتو کشته شدند. این قتل فجیع که مصداق بارز عدم رعایت حقوق بدیهی اسیران جنگی و نمونه ی وحشیانه ی یک ترور عنان گسیخته بود بلافاصله با موجی از "شادی" استقبال شد. شادی از سوی طرف داران مبارزه ی مسالمت آمیز!! ترور قذافی ها چندان ضد انسانی و مشمژ کننده بود که حتا سارکوزی نیز از آن حمایت نکرد. این ترور چند ماه پیش در مورد اسامه بن لادن نیز تکرار شد. {نا} کسانی که دادگاه های استالینی را به نماد خشونت تبدیل کرده اند حالا روز روشن و در برابر چشمان حیرت زده ی جهانیان ترور می کنند، با وقاحت صحنه ی ترور را از مدیاهای خود به نمایش می گزارند و به نوکران جیره خوار خود در "تفسیر خبر" دستور تفسیر و توجیه ترور می دهند و در همان حال ژست پرهیز از خشونت می گیرند. اسقفان پرهیزکار کلیسای یونان نیز در مواجهه با خشونت سرهنگان کودتا چنین می کردند.....



دنباله مقاله از ص 29

ما مبارزه با قدرتمندترین نیروهای اقتصادی و سیاسی موجود بر روی کره را برگزیده ایم. با یک چنین خصلتی، جنبش ما خوف انگیز و وحشت آفرین است. و برای اینست که این جنبش از یک آمادگی به آمادگی دیگر رشد میکند و میباید بکند. این جنبش رعب انگیز است و وحشت بیشتری را می آفریند. این گفتنی است، همیشه آگاه باشید که این پدیده ای است که اهداف کمتر و کوچکتر را در هم می شکند و از آنها می گذرد و چنین به فردی که در بغلتان در این گردهمایی نشسته است، انتقال می یابد. مادام که این چنین است، مبارزه بزرگ ما به آسانی می تواند به پیروزی برسد.

وسوسه را کنار بگذارید. من نمی گویم که به یک دیگر در آینده تلفن نکنید. اما این بار باید که رفتار ما با یکدیگر طوری باشد که در حال برنامه ریزی مبارزه ای در کنار هم هستیم که مبارزه برای خیلی ها است، برای بسیار سال ها در آینده است. چنین است که این وظیفه شرایط کمتری را تقاضا نمیکند.

اجازه بدهید که با این زیباترین جنبش طوری رفتار کنیم که مهمترین چیز جهان است. زیرا جز اینهم نیست. این یک حقیقت است.



بی-کارسازی کارگران.

تقلیل دست مزد، تشدید استثمار، تحدید محیط و شرایط کار، قراردادهای سفید امضا؛ نهادینه سازی پیمان کاری ها، ارزان سازی نیروی کار، "اصلاحیه" نویسی بر قانون کار!

حذف خدمات عمومی از جامعه و خصوصی-سازی امکاناتی که به اعتبار منابع، سرمایه-ی ملی و نیروی کار طبقه-ی کارگر در اختیار جامعه قرار گرفته است. مانند حمل و نقل، بهداشت، درمان، آموزش، بیمه، مسکن، آب، برق، مخابرات...

حذف مزایا، پاداش، حقوق بازنشسته-گی، بیمه ی بی-کاری و...

افزایش بهای کالاهای اساسی مورد نیاز مردم، آزادسازی بازار، رها کردن زنجیر قیمت-ها....

در یونان تمام این اقدامات ضد انسانی در دستور کار دولت قرار گرفته و در مجلس آن کشور به تصویب رسیده است. به موجب سیاست های مالی جدید ریاضت اقتصادی مقرر شده است:

قطع پاداش-های کارگران بخش عمومی.

قطع پاداش-های مربوط به تعطیلات سالانه.

توقف تمامی افزایش دستمزدها و حقوق بازنشسته-گی در بخش خدمات عمومی برای سه سال. کاهش دستمزدها به میزان که دولت و کارفرمایان تشخیص دهند.

افزایش مالیات بر درآمد از 21 درصد به 23 درصد.

افزایش 10 درصدی مالیات-ها بر سوخت، الکل و تنباکو.

وضع مالیات برای ساخت و سازهای غیرقانونی.

در نتیجه-ی این صرفه-جویی کم و بیش 30 میلیارد یورو از سفره ی کوچک شده ی کارگران به جیب گشاد دولت واریز خواهد شد.

محل این صرفه -جویی -های جنایت-کارانه که مستقیماً زنده-گی و معیشت طبقه-ی کارگر و سایر زحمت-کشان جامعه را هدف گرفته، دربندهای پیش گفته روایت شده است.



ریاضت اقتصادی یونانیان به دستور نهادها و نظریه پردازانی صورت می بندد که طراحان و مدافعان اصلی اش در مراکز برآمده از معاهده-ی برتون وودز یا همان دو موسسه-ی بانک جهانی و صندوق بین-المللی پول یله داده اند.

این دو نهاد که از زمان ظهور ننوکسرواتیست-های انگلیسی -آمریکایی (تاجریسم -ریگانیسم) سیاست های مونتاریستی و بازار آزادی را به شکلی وحشیانه در صدر برنامه-های خود قرار داده و با بوق و کرنای جهانی-سازی اقتصاد، کیسه-ی وام-های کلان را به سوی دولت-های ورشکسته باز کرده-اند.

مشخصاً برای اعطای این بذل و بخشش، آزادسازی قیمت-ها، خصوصی-سازی و به یک عبارت حذف تمام عیار خدمات عمومی دولت را پیش شرط قرار داده اند.



سایبوتنگ – ضمن تاکید بر ضعف-های ساختاری دولت-های حوزه-ی یورو و اشاره-ی موزیانه به از بین رفتن سلامت بازارهای نیروی-کار، دولت یونان را به دست کاری در آمارهای اقتصادی متهم کرده و امکان اخراج این کشور از اتحادیه-ی اروپا را پیش کشیده است. این بی-اعتمادی و تزلزل تا آن-جا ریشه دوانده است که روزنامه ی دست راستی فیگارو (2010/05/7) از آن به عنوان "نامفهومی هویت نهاد اتحادیه اروپا" یاد می -کند و از سستی و ناپایداری اتحادیه سخن می-گوید.

به نوشته-ی فیگارو بلامتکلیفی دولت-های بحران-زده-ی یونان، اسپانیا و پرتغال به دلیل بی-اعتمادی بازار مالی جهانی نسبت به نقش-آفرینی موثر و مفید اتحادیه-ی اروپاست. فیگارو به دولت خاطر نشان کرده است که با وجود تصویب وام 110 میلیارد یورونی هنوز آرامش به یونان باز نگشته است. به نظر فیگارو دلیل این امر همانا در عدم اعتماد بازارهای پولی بین -المللی نهفته است. به دنبال همین بی-اعتمادی بازارهای مالی، اعتبار مالی یونان از سوی موسسات ارزیابی به کم ترین حد ممکن سقوط کرده و به تبع آن نرخ بهره-ی بدهی-های این کشور تا حد ناتوانی از کارسازی بدهی -ها بالا رفته است. در نتیجه-ی تب بالای بحران اقتصادی؛ پیکر جامعه در آستانه تشنج عمومی قرار گرفته و به سمت التهاب و شورش و غلیان رفته است.

به بحران یونان باز خواهم گشت. در دستگاه تنوریک سوسیالیسم علمی مارکس، بحران-های سیکلیک سرمایه-داری به طور مشخص از دو عامل اصلی **اضافه تولید و گرایش نزولی نرخ سود** سرچشمه می-گیرد و در مجموع موبد تضاد نظام تولید بورژوایی است. به نظر می-رسد.

ریشه-ی بحران اقتصادی یونان در مولفه-ی گرایش نزولی نرخ سود قابل جست-وجو باشد. علاوه بر آمارهای پیش -گفته، اشاره به چند نکته-ی نظری باهوده است.

واقعیت این است که فعال شدن و عینیت یافتن **گرایش نزولی نرخ سود** ویژه-گی انفکاک -ناپذیر تضاد و تناقض ذاتی سرمایه-داری -ست که به شکل واقعی در فراگرد **انباشت سرمایه** شکل می-بندد. چنان-که دانسته است، همه-ی پایه-ی ایجاد ارزش اضافه و در نتیجه کسب سود از نیروی کار پرولتاریا مایه می-گیرد. انکشاف سرمایه-داری و به تبع آن گسترش امکانات ناشی از تکنولوژی-های پیچیده و جدید در روند پیشرفت ابزار تولید به طور مستقیم از میزان نیروی کار – نیروی کار استفاده شده در تولید چه به صورت زمان و چه به شکل سخت-افزاری – نسبت به وسایل تولید می کاهد. به تبع این فرایند از ارزش و مقدار سود قابل انتظار نیز کاسته می-شود. و در نتیجه نرخ سود در قیاس با سرمایه گذاری صورت گرفته، رو به افول و نزول می-نهد. در چنین شرایطی سرمایه-داری برای مقابله با بحران و سودآوری حداکثری سرمایه، دست دزدی به معیشت طبقه-ی کارگر می-برد و چند اقدام جنایت-کارانه انجام می-دهد.

در افزوده: من این واژه-ی "جنایت-کارانه" را احساسی و اتفاقی به کار نمی-برم. کسی که با زنده-گی کارگران بی-کار شده به شکل **ملموس** ارتباط داشته باشد و مسیرش از دهکده ی پوتمکینی به **شرافت** شهادت دادن به مبارزات تحت فشار زحمت کشان و زنده گی کارگران و مدافعان زیر چکمه ی آنان افتاده باشد به عمق این جنایت پی می-برد. پیش -رفت تکنولوژی که گویا قرار بوده از ساعت کار کارگران بکاهد و به سود یک جامعه-ی انسانی رفاه عمومی را به ارمغان بیاورد، حالا به بی-کارسازی کارگران؛ و انتقال نیروی کارگران بی-کار شده به کارگران شاغل – یعنی استثمار چند باره – انجامیده است.

رئوس این اقدامات به طور خلاصه از این قرار است:

سفید سنگ، قربانیان زلزلی

یکشنبه 01 جدی 1387 ساعت 22:29
نویسنده: شایق علی

داوود عظیمی که نقش یک پلیس ایرانی را به عهده دارد، به گزارشگر اندیپندنت گفته است: که من احساس خوبی دارم از اینکه در یونیفورم پلیس ایران هستم. من همه ی این ها را زندگی کرده ام و حالا دوباره آن را به خاطر می آورم و به دنیا نشان خواهم داد که آنها همین فاجعه را بر سر ما آورده اند.

همایون پاییز قهرمان سفید سنگ در پایان فیلم میمیرد، با آن که قتل عام شش ساعته سفید سنگ مثل یک حادثه هیجان انگیز هالیوودی به نظر می رسد. اما در فیلمی که بر اساس واقعیت ساخته شده است. هیچ کس قهرمان نیست. این یک تراژدی هولناک از وقایع غیر قابل انکار تاریخی است.

پایان بی انتها

صحنه، و تهیه امکاناتی همچون کمره ی 35 ملی متری، وسایل حرکتی فیلم برداری و نورپردازی شده است، اما می شود از زیر فرغند یک فیلم خوش ساخت و قابل قبول انتظار داشت زیر فرغند با آن که از نام های نسبتاً قدیمی در سینمای افغانستان به حساب می آید، اما دستاوردهایش به اندازه ی سال هایی که در سینمای کشور فعالیت داشته است، نمی رسد. او قبلاً چند فیلم اکشن ارزان قیمت ساخته است که معلوم نیست تا چه حد او را آماده ی رهبری یک فیلم بزرگ کرده است. این فیلم در کنار داستان قتل عام آن طوری که دولت ایران می خواند) داستان «افاغنه» افغان ها (یا دیگری را نیز خواهد گفت؛ داستانی را که شاید در فیلم نبینیم، اما آن را با تماشای فیلم درخواهیم یافت: داستان ناگفته و ناگفتنی رنج افغان های مقیم ایران. این فیلم اولین گام بزرگی است برای بازگویی قصه های مهاجرت. آن چه در اردوگاه های ایران بر سر افغان ها می گذرد، بخشی از تراژدی بی پایانی است که میلیون ها انسان بی صدا

در سال 1377 نیروی نظامی ایران 630 تن از افغان های زندانی در اردوگاه «سفید سنگ» را قتل عام کرد. زندانیان که همه به جرم افغان بودن برای زمان نامحدودی در آن اردوگاه نگهداری می شدند، آن سال به خاطر وضعیت بسیار وحشتناک اردوگاه دست به اعتراض زدند. دولت ایران با فرستادن هلیکوپترهای نظامی، تمام زندانیان را به رگبار بست و پس از چندی بر روی گور دسته جمعی آنان یک سرک قیرریزی شده اعمار کرد. از میان زندانیان اما، جمعی نیز توانستند پنهان شوند و یا فرار کنند؛ از آن میان داوود عظیمی است که حالا در فیلم «سفید سنگ» به عنوان یکی از بازیگران اصلی حضور دارد. در فیلم «سفید سنگ» داوود وهاب تهیه کننده، زیر فرغند، کارگردان و همایون پاییز بازیگر نقش اول آن را دارد. تیم فیلم ساز را بازسازی کرده «سفید سازی نگ» در شمال کابل اردوگاه راباز سا زی و تمام حوادث فیلم نیز در همان جا فیلم برداری می شود. بودجه ی 300 هزار دلاری فیلم از سوی یک موسسه ی امریکایی پرداخت



وضع بشر
نیاز به تفسیر ندارد بلکه
نیاز به تغییر دارد

کارل هنریش مارکس

نقش قربانیان زلزلی آن را بازی می کنند. حکومت نژادپرست ایران با تبلیغ نفرت و دگرستیزی در میان مردم ایران، زندگی افغان ها را عملاً به یک کابوس شبانه روزی تبدیل کرده است. این فیلم بدون شک نمی تواند تصویر کاملی از 30 سال مهاجرت افغان ها در ایران باشد؛ اما کم از کم فتح بابی می تواند باشد بر این موضوع، موضوعی که بدون شک بخشی از تاریخ معاصر ملت افغانستان به حساب خواهد آمد.

در ایران با آن که چهار میلیون افغان زندگی می کنند، و به نحوی افغان ها بخشی از واقعیت جامعه ی ایرانی است، اما بسیار کم اتفاق افتاده است که سینماگران ایرانی به زندگی آنان بپردازند. بسیاری از بازیگران فیلم «سفید سنگ» افغان های مهاجری هستند که از ایران برگشته اند و به خوبی می توانند زبان فارسی را با لهجه ی ایرانی صحبت کنند.

شده. اجالب این جاست که محل فیلم برداری این فیلم فقط کمی با پایگاه هوایی بگرام فاصله دارد، جایی که نظامیان امریکایی زندانیان افغان را در آن و در سرزمینشان نگهداری می کنند! تلاش زیادی صورت گرفته است تا فیلم «سفید سنگ» از هر نگاه بتواند تصویری باشد از آن واقعه ی مخوف سال 1377 که اتفاقاً کسان زیادی از آن خبر ندارند. واقعه ای که گزارشگر روزنامه ی «اندیپندنت» آن را کاملاً هالیوودی می خواند و در شماره ی 20 نوامبر آن روزنامه درباره ی آن فیلم می نویسد: ما برای ساخت این فیلم تمامی این اردوگاه را باز سازی کردیم. که شامل سیم های خاردارودیوارهای سمنی است. این فیلم دارای داستانی است که میتوان از آن فیلم بزرگی ساخت. ما حتی جزئیات را هم بازسازی کردیم، حتی با مواد فاضل آب ساختگی کف اتاق ها را پوشاندیم. مخارج زیادی صرف طراحی و سائ